



خورا در وسط جاست بر آن در صدد که بر می ریزد

رسوت شفا حسن برادر کریم علی اکبر بنده

رافات عوفیه از او سمع و نافع نبوت است

عنا بن ابی طالب ثم حسن ابن علی ثم حسین

بن حسن علیهم السلام آنکه در شفا فرماید در رو

جایه شفا بر حق است هیچ شکی در میسر ندارد

اللهم الله و ان در ربه الله و انی راجع الیه

رف بجا محمد مد ظله تعالی را بعد از آنکه در ع

طایب است و غیر ذلک حق نبوده و بعد از او فرمود

بهر شکی من صحیح امین بدینم گفت که بر

نادر است رفتن در یک یا پنجاه روز بدیند و در

تحت پانزده بعد از نماز است راحت است

ع اندازد ^{و در آن} با عیادت امام محمد و بقیه در خد

سعدی وقت در سال بعد از آنکه راجع است

به انبیین تقسیم داره هرگاه شست زایل آید

شست بعد از بطن بعد از بطن در صورت نقی

بسیار وقت و اولاد اگر است خوب طریقه و در شست و دیگر

والم لا یمنع خط الدین بر عاقل و حریص متحکم است بدارا علیها اوصاف
بمانه و در صفی حرم خدایتان را بدیدید طایفه از او و حالت صحت و ثمر و بدو و

در طریقی در اوله قرار و تحریف میبایم بود است فاکر در محله و عدالت او و است
نعم علی ابن الحسین نعم محمد بن علی نعم جعفر بن محمد نعم موسی بن جعفر نعم علی بن موسی بن محمد

و از این سبب جویم از دشمنان ایشان و معاد روز قیامت از مردن در نه شده و عذاب فرستاده است
بما یستحقون و انیدم جاست علی علیه السلام و الحی و السلام علی ابی طالب و السلام

مخوفه و کار و دست و پا در دام جاست علی علیه السلام بعد از غلام و در بهای نقد و کرام
و است گفتیم و میان مرقوم است صدق و محرم جمع آورنده و اراده و عکاس

و ذکوة تمام و اراده را وقت ملاطفت فرموده است بکنند بدین و بعد از صلح که در میان
و امر و موضوع نماید بکشد فان از جهت راه فرار حرف نمایند فرمودیم و در یوم

و از این نظر طایفه بتریب فرموده و بکنند طعم نماید و یک را بجهت از دنیا بکنند و گاه
طعم باقی بفسد و در باقیه عاقله و فیه نموده تا برای حسیر نماید و باقی بترسد

و از این جهت در میان اولی شئی که میباید با ثمر انداخته هر چه شود صدقه و صدقه
و محمول باشد و از این معنی صدقه و صدقه باشد تا مدت جزیس تمام شود و بعد از آن

و از این جهت از خانه بگریخته اند و در دین و در شش حسن و نه و در میان و در میان و در میان
و انهای داده ام در سهم بپر خور که تا محمد و حرم است و در لای خور که تا محمد و حرم است
و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان

کتابخانه عمومی و کتب خطی
کتابخانه عمومی و کتب خطی
کتابخانه عمومی و کتب خطی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العالم الخبير السميع البصير العلي الكبير
الواحد بلا نظير المديبر لا وزير الخالق بلا مشيد
الصلوة والسلام على محمد البشير النذير السراج المنير
وعلى آله واصحابه واصحابه واولاده وعترته كل صغير
وكبير وسلم تسليماً كثيراً **اما بعد** فهذه الاحاديث من
الاجبار خاتم الانبياء وسيد الاصفياء محمد المصطفى
صلوات الله عليه وآله وسلم وبارك عليه وعليهم الله
اجمعين والحمد لله رب العالمين بترتيب حروف التهج
وفسر هانظماً والحمد لله رب العالمين قال رسول الله
الراحون يرحمهم الرحمن ارحموا من في الارض يرحمكم من

هر که رحمت کند بر آید زمین را آسمان جنتش نثار کند

کهر آنرا بزرگ دارد همه تا خطابت بزرگوار کند



مارس ۱۳۰۲

جربیشانی و عذاب بکوع هیچ چیز دگر نخواهد یافت
 قَالَ زَكَاةُ الْجَاهِ إِعَانَتِ الْمَلَكُوفِ صَدَقَ

ای حسته خاطر آن ضعیف فرض شد بر قوی صاحب حا
 هر که مردم ز جابه بر بخشند سر نکونش در افکنند بجابه
 سَوْفَ مَا يَأْتِيكَ مَا قَدَرَلَّكَ صَدَقَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ

زود نزدیلت اورند نیز آنچه تقدیر آن سرا باشد
 سر ز فرمان کرد کار شد تا راتاج سروری باشد
 الشُّرْعَاءُ وَالْخَيْرُ عَادَةٌ صَدَقَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ

مهر بانی تا و بیک اینش تخم کینه سکار و بد مسکال
 نفس ناقص جهان تو آمدت که بر اینش برین و یسار
 الصَّلَاةُ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكُمْ صَدَقَ

بی غازی نشان خذلانت هین ز خذلان جهان گزاینش
 مکن از ارزیرستان را ورز بر دستی نه ای تری



ضَاعَ أَجْرُ مَنْ اسْتَكْبَرَهُ بِرُّهُ صَدَقَ بِأَنَّهُ

کرد و عالم بسایلی بنحیته همچنان اندکی زیباراست

به دو تانان حراست زانکه منت شیخ ترین عار است

الطَّاعَةُ تَجْرُ الطَّاعَةَ وَالْمَعْصِيَةُ تَجْرُ الْمَعْصِيَةَ

بهر طاعت کمر جان بند ناهم بست بختا بد

چون تو در عصیت بفرای در دست عصه بفراید

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطُّلْمُ وَخِمُ الْعَافِيَةِ

ظلم را عاقبت و خیم بود خانه از دوا کرد و آبادان

که زمانه خواب می بخند همچنان یارگاه نوشیران

عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً

بکر زمان عدل خسرو عادل به زهفتاد ساله طاعتها

عدل بهتر بود که گناه در قیامت سر بضاعتها

الْغِنَى عَنِ الْقَلْبِ لَا غِنَى الْمَالِ صَدَقَ



کز تو اندر مال خوابی بود از تو در ویش تر محال بود

دل تو اندر تعلیم دارد از آن علم نایسته ز زمال بود

فُضُّوحُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ فُضُّوحِ الْآخِرَةِ

هول روز حساب و شدة آن محض داشتن ز بدر است

سختی شرفیست دنیا ز آن حذر کن که محض رسواییست

قَالَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ

سختی دل از کثرت گنہت دل نماند آن بوسه بماند سخت

در قیامت مگر شود پیدار جایی را که خفته بینی بخت

كُلُّكُمْ رَاعٍ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ

آدمی هر یکی ملک و جود حاکمی قاطعت فرمان ده

کز انصاف در میان باشد شد کرد خواب ویران

لِدُوالِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْآبِ صَدَقَ يَا رَسُولُ

هر چه بینی ز حرکت جهان بکجه بران مکن که آن نیست

کربزاري واکر برازوري آخر کار مک و ويرانيست

قَالَ صَمْرَاءُ اِنَّ لِلّٰهِ كَانَ لِلّٰهِ لَهُ صَدَقَ

بحقيقت هدي کسی و در ريد که مزاج مجاز دست بد است

کرتوبه خدای خواهی بود حق رضایت بکار خواهد داشت

نَسِيَانِ الْمَوْتِ مِنْ طُولِ الْأَمَلِ صَدَقَ وَدَسُو

ای فراموش کرده روز ايل جمدهی دل است از و نیاز

عقل داند که صد میده کرد عمر کوتاه و ارزوي دار

قَالَ وَبَلْ لِيَنَّ وَعَظْمِ لِيَنَّ يَتَعَزَّظُ صَدَقَ

وای بر ابلهی و پی هنری که حوادث گشت پند آموز

نور بخشی که سپید نبرد شب تاریک یافت روشن روز

هَدَيْتُكَ إِلَى الْمَوْتِ السَّائِلُ إِلَى بَابِهِ

هر که اویافت اهل حجت را لطفش از کارها کرده بخود

سائیلان هدیه بار زدند خلیفه خواجگان چنین فرمود



لَا تَبَاغُضُوا وَلَا تَحْسَدُوا وَلَا تَنَابَرُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا

گر حسد را ستغفار خود ساری لذت عیش خویش تن بازی

بغض برای دین بکن حال کجی با حسود هم سرازری

الْيَدِ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِّنْ يَدِ السُّفْلَى صَدَقَ يَارَسُولُ

دست بالا ز دست زیر بهت بشواری عاقل و دانسته

گفت سید که دست بخشنده بهتر است بدست دهنده

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ لَهُ صَدَقَ

صد هزار مرتبه صلوات از خداوند بر محمد باد

سید عالم و شفیع امم روح پاکش همیشه شاد

فِي حَجَّةٍ سَبْعٍ وَسَبْعُونَ وَثَمَانِ مِائَةٍ

چون نوشت این قدر فقیر و حقیر متوقع شد از صغیر و کبیر

که با حمدش مدد آرند تا نباشد بر روز خیر اسیر

تَمَّتِ الْأَحَادِيثُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدانکه این دوا زده حدیث است که امیر المؤمنین

علی ابن ابی طالب علیه السّلم از تودیه بیرون

آورده است و بلسان عربی فرموده است **حد**

الاول انک یابن آدم لا تخافن سلطانا مادام سلطانا

باقیا و سلطانا با و انبا **در حدیث** یابن آدم لا تأنس باحد

فمتی اردتني وجدتني با را قریبا **در حدیث ششم** یا ابن لا

ادم لا تخافن موت الرزق ما دمت خرا تني مملوءه وهی

مملوءه ابدا **در حدیث چهارم** یا ابن آدم انالك ومحبت فحقني

علیک کزلی محبتا **در حدیث پنجم** یا ابن آدم لا تمن عن مکر

ما لم تجر علی الصراط **در حدیث ششم** یا ابن آدم خلقت

الاشیاء کلها لاجلک و خلقتک لاجلی فحقني



عَلَيْكَ لَا تُضِيعُ مَا خَلَقْتَ مِنْ أَجْلِ لِمَا خَلَقَ مِنْ

أَجْلِكَ **حديث هفتم** يَا ابْنَ آدَمَ خَلَقْتُكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ

مِنْ نُطْفَةٍ فَلَمْ أَعِ لِحَلْقِكَ أَيْعِنِي رَغِيفُ اسْوَقَهُ

إِلَيْكَ **حديث هشتم** يَا ابْنَ آدَمَ كُلْ مِنْ رِزْقِكَ لَهُ وَأَنَا أَوْزِدُكَ

لَكَ فَلَا تَغْرِمْ نِيَّ **حديث نهم** يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَغْضِبْ

عَلَيَّ مِنْ أَجْلِ نَفْسِكَ وَاغْضِبْ عَلَى نَفْسِكَ مِنْ

أَجْلِ **حديث دهم** يَا ابْنَ آدَمَ عَلَيْكَ فَرِيضَتِي وَ

عَلَى رِزْقِكَ فَإِنْ خَالَفْتَنِي فِي قَائِلٍ أَخَالَفَكَ فِي رِزْقِكَ

حديث يازدهم يَا ابْنَ آدَمَ لَا تُطَايِبْنِي بِرِزْقٍ غَدٍ فَإِنَّا لَا

طَالِبُكَ بِعَمَلٍ غَدٍ **حديث وازدهم** يَا ابْنَ آدَمَ لَا تُطَايِبْ

أَنْ رَضِيتَ بِمَا قَسَمْتُ لَكَ أَرَحْتَ سِرِّي وَبَدَلْتُ رِزْقِي

وَأَنْ لَمْ تَرْضَ بِمَا قَسَمْتُ لَكَ سَلَطْتُ عَلَيْكَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ

تَرْكُضُ فِيهَا رَكْضَ الْوَحْشِ فِي الْبَرِّيَّةِ لَا تَأْكُلُ مِنْهَا إِلَّا مَا



اس کا فاضل علم و لہذا



لَيْسَ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هر کسی را قلب مکن مومن کرم از سعی جان زن کاه

تا نخواهد برادر خود را انجم از بهر نوشتن خواهد

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ إِخَاهُ مَا حَبَّ لِنَفْسِهِ

هر که در حب و بغض منع عطا بنودش دل بغیر حق نایل

نقد ایمان خویش را باید بر محک قبول حق کامل

مَنْ أَعْطَى لِلَّهِ وَمَنْعَ لِلَّهِ وَأَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ فَقَدْ

هر که در حب و بغض منع عطا بنودش دل بغیر حق نایل

نقد ایمان خویش را باید بر محک قبول حق کامل

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ يَدُهُ وَلِسَانُهُ صَدَقَ

مسلم آنکس بود بقول رسول کرم عامی بود در عالم

که بجز جا بود مسلمانی باشد از قول و فعل او مسلم

مِنْ



خَصَلْتَانُ لَا يَجْتَمِعَانُ فِي مُؤْمِنٍ الْجَلُّ وَسُوءُ الْخُلُقِ

بذل کن مال و غور سکودور
راه امان اگر همی بود

ز انکه در هیچ مؤمنی با هم
نشد بجل جمع و بد خویش

مَنْ لَا يَرْحَمُهُ النَّاسُ لَا يَرْحَمُهُ اللَّهُ صَدَقَ

رحم کن رحم ز انکه بر رخ
در رحمت جز از تو نماند

تا تو بر دیگری نه بخشاید
رحم را چمن نه بخشاید

يُشِيبُ ابْنَ آدَمَ وَيَشِبُّ فِيهِ خَصَلَتَانُ وَالْخَرَصُ

ادیر را ز میر افرا
لیک در ویر جوان شود و صفت

هر زمان در بنای عمر حل
عرض بر جمع مال و طول امل

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ صَدَقَ نَبِيُّ

بنو نعمت ز دست هر که
نه بمیدان شر کوئی با

کی بکر خدا قیام کند
تا رک شکر بندگان خدای



الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى

بدیافت خدا آمد دینی هر چه هست در دین

غیر از خدا که صاحب ذکر در دو عالم بهشت او

لَعَنَ عَبْدُ الدُّنْيَا وَلَعَنَ عَبْدُ الدِّينِ هِمَّ صَدَقَ

اگر چه هست افتاب رحمت حق شامل ذره ذره عالم

باد از آن دور بنده دنیا یاد از آن دور بنده عالم

أَمْرٌ عَلَى الطَّهَارَةِ يُوسِّعُ الرِّزْقُ صَدَقَ نَبِيُّ

ای که از الوه کی تو شد فاقه و فقر تو زیاده شود

بی طهارت مباش تا بر تو روز سبک بگویند

لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ مَرَّتَيْنِ صَدَقَ

دیگر از تو برمد چشم وفا هر که شد با تو در جفا گستاخ

راکنده هرگز دوباره مؤمن نکرد ما را از یکی سوراخ

عَلَيْكَ



قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِدَّةُ دِينٌ صِدْقٌ

مرد را هر چه بگذرد بپایان عیبش در ابر او کرده

و عده در دمه گرم و فرض باشد ادا بر او کرده

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ

ای شده محرم محالست راز هر مجلسی امانت است

مکن افشای راز مجلس زانکه افشای آن خیانت است

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُسْتَشَارُ مَوْثِقٌ

هر که در مشورت آید کرم باشد امان رومی

چون نهان دارد آنچه مصلحتست خانیش خوان حکم دین

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدِّينُ شَيْنٌ الدِّينُ

نشد به مال دینی رخ جهره دین مکن بناخن دین

هر که خواهد کمال بهره دین تا بکاید جمال جهره دین



الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفِدُ صَدَقَ النَّبِيُّ ﷺ

صاحب حرص از خون کرم فیض احسان نیرسد هرگز
بقناعت کران کائنات که پایان نیرسد هرگز

نَوْمُ الصُّبْحَةِ تَمْنَعُ الرِّزْقَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ

ای کربسته کسب روز را صبح خیر دلیل فرداست
بهر خواب صبح چشم بند ز آنکه این خواب مانع روز است

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّمَاحُ أَرْبَاحٌ

سود اگر بایست زمانه خوش دست بخش کسای و بخشای

سودت اکنون ستایش و فدا در جوار خدایر اسای

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفَةُ السَّمَاءِ

کی به نعمت شود کسی دل کرم ره چون ز منت کند دم مرد
غیر باد جرات منت افت روضه جوان مرد

السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ بِغَيْرِ صَدَقٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص

بند بخاک کبر میبرد / رسد برین بخت و کرامت

سخنی روزگار ناپایده / پند گیر در سخن دیگران

كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ صَدَقَ

سود را بسینه کینه که / از سرانمان نهد بیرون

هر چه آید در آن روز / از قریبان نهد بیرون

كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا صَدَقَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ

جند کبر محال و اعظ / بایستد بگرفتن بند

و عطا تو بس که هست / نغمه نوحه کر بیا ببلند

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ صَدَقَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ

ایستد بر سر بهتر کسیست / کوم از قول بهترین

بهترین کسی که بر خلق / پیشتر خلق نفع رساند



إِنَّا لِلَّهِ حُبُّ السَّهْلِ الْإِطْلَقُ صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

ما خد ادوست ^{یا حقیق} یکنل و یکر بان و یکر و بار

شاد و طبع و سگفته خاطر نرم خور و کشاده ابر و بار

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَهَادُّ وَتَخَافُ

دوست مغر و دوست ^{و شمنست} تا که از مغر سوخت ^{سود}

بهدا یا کنید داد و تا بهم زان سیده دوست ^{سود}

اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حُسْنِ الْوُجُوهِ صَدَقَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ

بر در خوب و نیکو که چو با چهره بر درن آید

تا از آن شتر حاجت ^{تست} دهد از ویشتر بیاساید

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُرْغَبَانِ نَزْدُ دُحْبَا

دو بدن و دو هستی را که که جمعه و شتر بیارایه

ز اتفاق و و ام ^{صحبت} شوق کا بد ملالت افزاید



طُوتِي لِمَنْ سَفَلَهُ عَيْنُهُ عَنْ عِيُوبِ النَّاسِ صَدَقَ
اگر تو را کسی که عیب من خویش
عیب او بشود و دل او بر عیب دیگران

الْغَنِيِّ وَالْبَاؤُسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ صَدَقَ بَانِي
کرمی را تو کمتر باید که تو را کردی به تو نیست
باز اگر دست من از چیزی که بدست تو رفت

مَنْ حَزَنَ اسْلَامُ الْكَرْمِ تَرَكَهُ مَا لَا يُغْنِيهِ
تا شوق در جهان علم عمل
انچه در تو نیست یار انچه لایق نباشد باز

لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ
بهلوان نیست آنکه در شوق
بهلوان آن که بر بندازد
نفس مار را از زبان

عِنْدَ الْغَضَبِ



لَغْنِي عَنِ مَر

لَيْسَ الْغَنَى عَنْكَ كَثْرَةُ الْغُرُصِ إِنَّمَا النَّفْسُ صَدَقَتْ

نه توانی بگویم مال کار برد از جاره سار بگو
آن به که شهود فضل خدا از رومال بی نیاز بگو

يَجْزِي مَسْئُومَ الظَّنِّ صَدَقَ يَا بَنِي اللَّهِ صَدَقَ ه

مرد آن به که در وقت در حق خلق بد کان باشد
در همه کار احتیاط کند ناز هر کس در امان باشد

الْعِلْمُ لَا يَحْلُ مِنْعُهُ صَدَقَ يَا بَنِي اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

اگر که انما مرد دانش کرد نور علم و دین به معلوم
مسدود از ان مشایخ مستحق را از ان سخن مرسوم

الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص

سخن نرم کوی بسیار کرد مالش نمید هر نفقه
ز اندر در و در آنجاست قول خوش از مقتوله صدقه

كَثْرَةُ الضَّحْكِ يُمِيتُ الْقَلْبَ صَدَقَ يَا رَسُولَ

خون انوس که بجز زنده ای خند را از نیر لب میرا

خنده کم کن خنده بسیار صد دل زنده را میرا

الْجَنَّةُ حَتَّى أَقْدَامِ الْأُمَهَاتِ صَدَقَ يَا نَبِيَّ

سر ز مادرش تاج سر کردی از مادران

خاک مشو بر بارز انبیا در قدمهای مادران

الْبَلَاءُ مُؤَكَّدٌ بِالْمَنْطِقِ صَدَقَ يَا رَسُولَ

هر که شد مبتلا به برکت به بلا عجب گرفتار است

هر بلا که میرسد بکس پیش از مرگ فشار است

النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ صَدَقَ

دیدن زلف خال ناخوش دانه کید و دام انوس است

هر نظر ناو گیت هر که که شصت و گمان انوس است



لَا تَشْبِعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جَارِهِ صَدَقَ بِلَانِي

هر که در خط مسلمانان با هم از نقد وین گرانمایه

کی بسند و بخندیم بنشیند گریسته بهشت

ملک و پادشاه



ما افاد

احمد بن محمد

عليه السلام

الحمد لله

ما افاد

ما افاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْعَالِمُ الرَّاشِدُ أَمِينُ
الدِّينِ ثِقَةُ الْإِسْلَامِ أَمِينُ الرُّسُلِ أَبُو عَلِيٍّ
الْفَضْلُ بْنُ الْحُسَيْنِ الطَّبْرَسِيُّ طَالَ اللَّهُ بِقَائِهِ يَوْمَ
الْخَمِيسِ عُمْرَةَ شَهْرِ اللَّهِ رَجَبٍ سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ
وَحُمِاسِمِائَةٍ قَالَا أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ السَّيِّدُ
الزَّاهِدُ أَبُو الْفَتْحِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ
هَوْزَانَ الْقَشِيرِيُّ أَدَامَ اللَّهُ عُمْرَهُ قَرَأَهُ عَلَيْهِ
دَاخِلَ الْقُبَّةِ الَّتِي فِيهَا قَبْرُ الرَّضِيِّ عُمْرَةَ شَهْرِ اللَّهِ
الْمُبَارَكِ سَنَةِ إِحْدَى وَخَمْسِمِائَةٍ قَالَا حَدَّثَنَا
الشَّيْخُ الْجَلِيلُ الْعَالِمُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
عَلِيَّ الْهَاشِمِيُّ الرُّوسِيُّ قَرَأَهُ سَنَةِ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ

الْهَاشِمِيُّ

١٣
واربع مائه قال اخبرنا ابو الحسن احمد بن محمد بن هرون
الروزي بها قال اخبرنا ابو بكر محمد بن عبد الله بن محمد
العباس بن حمزة النيشابوري سنة سبع وثلاثين
وثلاثمائة قال حدثنا ابو القاسم عبد الله ابن حمد بن
عامر الطائي بالبصرة قال حدثني ابي سنة ستين و
مائتين قال حدثني علي ابن موسى الرضا ع سنة اربع
وتسعين ومائه وقال حدثني ابي موسى ابن جعفر ع
قال حدثني ابي جعفر بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي
قال حدثني ابي علي بن الحسين قال حدثني ابي علي بن
الحسين بن علي قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع
قال قال رسول الله ص يقول الله عز وجل لا اله الا الله
حصني فمن دخله امن من عذابي وباسناده قال قال
رسول الله ص اربعة انا لهم شفيع يوم القيمة المكر
لذاتي والقاضي لهم حوائجهم والساعي لهم في امورهم



عندما اضطرّوا اليه والمحبت لهم بقلبه ولسانه وبأسنانه
قال رسول الله ص اربعة انا لهم شفيع الايمان اقرار
باللسان ومعرفة بالقلب وعمل بالاركان وباسناده
قال رسول الله ص يقول الله عز وجل يا ابن ادم اما ^{تُصَفِّي}
لحبتك اليك بالنعمة وتمقت الي بالمعاصي خيرا ^{الك}
منزل وشرك الي صاعد ولا يزال ملك كريم يايتني
عنك كل يوم ليلة بعمل قبيح يا ابن ادم لو سمعت
وصفك من غيرك وانت لا تعلم من الموصوف لسا^{عت}
الى مقته وباسناده قال قال رسول الله ص يقول الله عز وجل

الفتنة
العداوة

ما من مخلوق يعتصم بمخلوق دوني الا قطعته اسباب
السموات والارض من دونه فان سالتني لم اعطيه وان
دعاني اجبه وما من مخلوق يعتصم بي دون خلقي الا
ضمنت السموات والارض برزقه فان سالتني اعطيته
وان دعاني احببته واراسخف في غفرت له وباسنانه

قال قال رسول الله ﷺ ما ختنتوا اولادكم يو السابغ فانه
 اظهر واسرع نبأنا للحم وباسناده قال قال رسول الله ﷺ من
 افنى الناس بغير علم لعنته ملائكة السماء والارض
 وباسناده قال قال رسول الله ﷺ افضل الاعمال عند الله
 ايمان لا شك فيه وغزو ولا غلول فيه ^{اي ضمانته} ورجح مبرور اول من
 يدخل الجنة شهيد وعبد مملوك احسن عبادة ربه ونصح
 لسيده ورجل عفيف ذو عيال واول من يدخل النار
 امام مسلط لم يزل يعدل وذو ثروة من المال لم يقصد
 حقه وفقير فخور وباسناده قال قال رسول الله ﷺ
 لا يزال الشيطان دغرا من المؤمن ما حافظ على الصلوات
 الخمس فاذا صيتم من حجر عليه ووقعه في العظام
 وباسناده قال قال رسول الله ﷺ من ادعى قربة
 فله عند الله دعوة مستجابة وباسناده قال قال رسول
 الله ﷺ للعلم خزان ومفتاحها السؤال فاسئلوا برحم الله

نسجيد
 متعفف ذو عياده



فانه يوجرفيه اربعة السائل والمعلم والمستمع والمجملهم
وباسناده قال قال رسول الله ص لا تزال امتي بخير ما
تجابتوا وادوا الامانة واجتنبوا الحرام وقرأوا الضيف و
اقاموا الصلوة وادوا الزكوة فاذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا
بالقحط والسنين وباسناده قال قال رسول الله
از الله ليعض من يدخل عليه في بيته فلا يقابل وباسنا
ده قال قال رسول الله ص قال الله تع يا بن ادم لا يغرتك في
الناس عز دينك ولا نعمة الناس عن نعمة الله عليك
ولا تقظ الناس من رحمة الله عليهم وانت ترجوها لنفسك
وباسناده قال قال رسول الله ص ليس منا ما غش مسلما
او غيره او ما كره وباسناده قال قال رسول الله ص من سب
قتل ومن سب صاحبتي جلد وباسناده قال قال
رسول الله ص ثلاثة اخافن على امتي بعد الصلوة
بعد المعرفة ومضلات الفتن وشهوة البطن والفرج



وبإسناده قال قال رسول الله ص إذا سميتم الولد
 محمداً فأكرموه وأوسعوا له في المجلس ولا تقبحوا له
 وجهاً وبإسناده قال قال رسول الله ص ما من يوم
 كانت لهم مشورة فحضر معهم من اسمه محمداً واحداً
 فأدخلوه في مشورتهم إلا خير لهم وبإسناده قال قال
 رسول الله ص ما من مائدة وضعت فقعد عليها
 من اسمه محمداً واحداً لأقدس ذلك المنزل فخلوا
 مرتين وبإسناده قال قال رسول الله ص تحشرون ابنتي
 فاطمة ع يوم القيمة ومعها ثياب مصبغة بدم الحسين
 فتعلق بقائمة من قوائم العرش فتقول يا رب احكم
 بيني وبين قاتل ولدي قال قال رسول الله ص فيحكم
 لابنتي ورب آل كعبه وبإسناده قال قال رسول الله
 ص إنما سميتم ابنتي فاطمة لأن فطمها وفطم من اجبتها
 من النار قال قال رسول الله ص إذا الله لي غضب لغضب

وبإسناده م



فاطمه ويرضى لرضاها وبإسناده قال رسول الله

الولد رجالة ورجلانتاى الحسن والحسين وبإسناده

قال قال رسول الله ص ما علي إذا كان يوم القيمة أخذت

بحجرة الله عز وجل وأخذت أنت بحجرتي وأخذ ولدك

بحجرتك وأخذت شيعة ولدك بحوزهم فتري ابن يومز بنا

قال أبو القاسم الطائى سئلت أبا العباس ابن تغلب

عن الحجرة فقال هي السبب وبإسناده قال قال رسول الله

أنا أهليت لأختي لنا الصدقة وأمرنا بإسباع الوضوء

ولأشترى حماراً على عتيقه وبإسناده قال قال رسول الله

مثل المؤمن عند الله كمثل ملك مقرب وإن المؤمن

عند الله أعظم من ملك وليس شيء أحب إلى الله تعالى

مؤمن تائب ومؤمن تائب وبإسناده قال قال رسول الله

من مر على المقابر وقرأ قل هو الله أحد أحد عشر

مرة ثم ذهب أجره لأموات أعطي من الأجر بعدد



المسلمين

الأموات وبإسناده قال قال رسول الله ص يا علي أنك
سيد المرسلين ويعسوب المؤمنين وإمام المتقين و
قائد الغر المحجلين قال أبو القاسم رضي سالت أحمد بن يحيى
عن يعسوب قال هو الذكر من النخل الذي يتقدّمها
ومجامي عنها وبإسناده قال قال رسول الله ص لما أُرِي
بِإِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِرُشْلِ يَدِي وَأَقْعَدَنِي عَلَى دُرْنُوكَ
مِنْ دَرَانِيكَ لِحُجَّةٍ ثُمَّ نَاوَلَنِي سَفْرَجَةً فَأَنَاكَتَ أَقْلِبُهَا
إِذَا انْفَلَقَتْ فَخَرَجْتَ مِنْهَا جَارِيَةً حُورَاءً لَمْ أَرَ أَحْسَنَ
مِنْهَا فَقَالَتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ قُلْتُ مَنْ أَنْتِ فَقَالَتْ
الرَّاضِيَةُ الرَّضِيَّةُ خَلَقَنِي الْحَبَّارُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ ^{أَسْفَلُ}
مِنْ مَسَكٍ وَوَسْطَى مِنْ كَافُورٍ وَاعْلَامٍ مِنْ عَجْنٍ عَجْنِي
مَاءُ الْحَيَوَانِ ثُمَّ قَالَ لِي الْحَبَّارُ كُونِي فَكَنتِ خَلَقَنِي
لَاخِيكَ وَأَبْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وبإسناده
قال قال رسول الله ص من عامل الناس فلم يظلمهم

الدرنوك
كروبي يا باليس



حدثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم فهو مؤمن كامل
مروته وظهرت عدالته ووجبت اخوته وحرمت غيبته

وباسناده قال قال رسول الله ص از موسى ابن عمران ع

سال ربه ورفعه فقال يا رب ابعيد انت فاناديك
ام قريب فاناجيك فاوحى الله نعم اليه يا موسى انا ^{جلس}

من ذكرني وباسناده قال قال رسول الله ص اياكم و ^{الظلم}

فانه يحزب قلوبكم وباسناده قال قال رسول الله ص يا ^{علم}

اتي سالت ربي فيك خسر خصال فاعطاني اما او ^{ليهن}

فسالت ربي ان تنشق عني الارض وانقض الراح عن

راسي وانت معي فاعطاني واما الثانية فسالت ربي

ان يوقفني عند كفت الميزان وانت معي فاعطاني و

اما الثالثة فسالت ربي ان يجعلك حاملا لوائي وهو

لواء الله اكبر فحته المفلحون الفارزون في الجنة فاعطاني ^{عطاني}

واما الرابعة فسالت ربي ان يسقني امي من حوضي وانت



مَعِيَ فَأَعْطَانِي وَأَمَّا الْخَامِسَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُجْعَلَ قَائِدٌ
أَمْتِي إِلَى الْجَنَّةِ فَأَعْطَانِي وَلَحَمَدُ اللَّهِ الَّذِي مِنْ عِجْلٍ بِذَلِكَ
وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ نَدْعُوا
كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ يَدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمَامٍ زَمَانِهِمْ
وَكِتَابُ رَبِّهِمْ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِمْ وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْرِفُ مَنِيَّةَ السَّمَاءِ كَمَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ
أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ وَإِنَّ أَكْرَمَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَبِإِسْنَادِهِ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ بَهَتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَاتِلًا
فِيهِ مَا لِيْسْرِفَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى تِلْكَ مِنَ النَّارِ حَتَّى
يُخْرَجَ تَمَّا قَالَ فِيهِ وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا فِي
جَبْرِئِيلَ عَمَّ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ يَقُولُ رَبِّي يَقْرَأُكَ السَّلَامَ
وَيَقُولُ يَا مُحَمَّدُ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ وَ
يُؤْمِنُونَ بِكَ وَبِأَهْلِ بَيْتِكَ بِالْجَنَّةِ فَإِنَّ لَهُمْ عِنْدِي خِزَانَةً
الْحَسَنَى وَسَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ



حرمت الجنة على من ظلم اهل بيته وقاتلهم والمعين عليهم
ومن سبهم اولئك لاحلاق لهم في الآخرة ولا يعلمهم الله
يوم القيمة ولا يتركهم ولهم عذاب اليم وباسناده
قال رسول الله عز وجل لا يحاسب كل مخلوق الا من
اشرك بالله عز وجل فانه لا يحاسبه ويؤمر به الى النار
وباسناده قال قال رسول الله ص لا تسترضعوا الحماة و
فان اللبن يتعدى وباسناده قال قال رسول الله ص ليس للصبي
لبن خير من لبن امته وباسناده قال قال رسول الله ص الدنيا
يسقط من المائد مهور حور العين وباسناده قال قال
رسول الله ص من احسن النفقة فله حسنة وباسناده
قال قال رسول الله ص ادا اكلتم الثريد فكلوا من خوا^{بته}
فان الذرة فيها بركة وباسناده قال قال رسول الله ص
نعم الادم الخمل ولريفته اهل بيت عندهم الخمل وباسناده
قال قال رسول الله ص المغبون لا محمود ولا مأجور



قال رسول الله ص ستة من المروءة نلتهم منها في ^{الحضرة}
 نلتهم منها في السفر واما التي في فتلوه كتاب الله وعماؤه
 مساجده ولقائهم الاخوان في الله واما التي في السفر فبذل
 الكراد وحسن الخلق والمزاج في غير معاصي الله وباسناده
 قال رسول الله ص اللهم بارك لامتي في بكورها
 يوم سببها وخميسها وباسناده قال رسول الله
 كلوا فانه يقتل الدين في البطن وباسناده
 قال رسول الله ص ادهنوا بالبنفسج فانه ياردي ^{الصف}
 حار في الشتاء وباسناده قال رسول الله ص التوكل
 نصف الدين فاستنزلوا الكرزق من قبل الله بالصّدق
 وباسناده قال رسول الله ص اصطنع الخير الى من ^{هو}
 ومن ليس باهله فان اصبحت اهله فهو اهله وان
 نصبت فانك من اهله وباسناده قال رسول ^{الله}
 راس العقل بعد العقل التودد الى الناس واصطناع
 الدين

سيرة
 التوحيد

اهله



الخبر إلى كل بر وفاجر وبإسناده قال قال رسول الله ﷺ

طعام الدنيا والآخرة اللحم وسيد شراب الدنيا والآخرة

الماء وأنا سيد ولد آدم ولا فخر وبإسناده قال قال رسول الله ﷺ

سيد طعام الدنيا والآخرة اللحم والأرز وبإسناده

قال قال رسول الله ﷺ كلوا الرمان فليس منه ^{حبه}

تقع في المعدة إلا انارت القلب واخرست الشيا ^{طير}

اربعين يوماً وبإسناده قال قال رسول الله ﷺ عليكم

بالزيت فانه يكشف ^{صغراً} المرة ويذهب البلغم ويشد ^{العصب}

ويحسن الخلق ويطيب النفس ويذهب بالهيم وبإسنا ^{ده}

قال قال رسول الله ﷺ كلوا العنب حبه حبه فانه

أهنا وأمرنا وبإسناده قال قال رسول الله ﷺ ان يكن في

شيء شفاء ففى شرطه التحام او شربه العسل وبإسنا ^{ده}

قال قال رسول الله ﷺ لا تردوا شربة عسل من اناءكم بها

وبإسناده قال قال رسول الله ﷺ اذا طنجتم فاكثروا

والكرز



الفرج فانه يستر القلب الحزين وبإسناده قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم افضل اعمال امتي انتظار الفرج الله تعالى وبإسناده
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعفت عن الصلوة والجماع فقتل
علي قد من السماء فاكلت منها فراذني قوة اربعين
رجلا في البطش والجماع وبإسناده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم افواهم طرف من طرف ربكم فنظموها بالسواك
وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس شيء ابغض الى الله
عز وجل من بطن ملان وبإسناده قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم الخوم امان لاهل السماء واهل بيتي امان لامتى وبإسناده
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قويس بن عمران عمي سأل ربه
ودفع يديه وقال يا اهل البيت واوديت فاجاب الله اليه
يا موسى اذني في عسكرك عما زف قال يا رب دلني عليه فاهو
الله تعالى اليه اني ابغض الغماز فكيف غمز وبإسناده قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعاء اطفال امتي مستجاب ما لم يقار
بوا



الذنوب وبإسناده قال قال رسول الله ص يا علي من كرامة
المؤمن على الله أنه لم يجعل لأجله وقتا معلوما حتى يتم
ببائقة فاداهم ببائقة قبضه الله ثم رافقه به قال الرضا
كان جعفر بن محمد يقول تجنبوا البوائق يمد لكم في الأعمار
وبإسناده قال قال رسول الله ص إذا لم يستطع أن يصلي
الرجل قائما فليصل قاعدا فإن لم يستطع أن يصلي قائما
فليصل مستلقيا ناصبا رجليه حبال القبلة يؤم
أيماء وبإسناده قال قال رسول الله ص من صام يوم
الجمعة صبرا واحنسا با أعطى أجر عشرة أيام غير أنه
لا يشاكلهن أيام الدنيا وبإسناده قال قال رسول الله
من ضمن لي واحدا ضمننت له أربعة يصل رحمه فيجبه
أهله ويوسع في رزقه ويزاد في أهله ويدخله الجنة
التي وعده وبإسناده قال قال رسول الله ص اللهم
أرحم خلفائي ثلاث مرات قيل يا نبي الله ومن خلفائك



٢٠
قال رسول الله الذين ياتون من بعدي ويروون احاديثي
وسنتي ويعلمونها الناس من بعدي وباسناده قال قال
رسول الله يا علي انك قسم النار والجنة وانك يقرع باب
الجنة فتدخلها بلا حساب وباسناده قال قال رسول
الله انا في ملك فقال يا محمد ان ربك يقرأ عليك السلام
ويقول ان شئت جعلت لك بطحا مكة ذهبًا قال نعم
راسه الى السماء فقال يارب اشبع يومًا فاحمك واجوع
يومًا فاسئلك وباسناده قال قال رسول الله مثل
اهلي بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن خلف
عنها زح في النار وباسناده قال قال رسول الله يا
اذا كان يوم القيمة كنت انت وولدك على خيل بلقي
متوجون بالدر والياقوت فيامر الله بكم الى الجنة و
الناس ينظرون وباسناده قال قال رسول الله تحشر
ابنتي فاطمة وعليها حلة الكرامة قد عجنت بها الحيوان



فينظر اليها الخلائق ويتعجبون منها ثم تكسا ايفم حلتين من

حل الجنة مكتوب على كل حلة بخط اخضر ادخلوا اليه

الجنة على احسن محمد الحسن الصورة واحسن الكرامة واحسن المنظر فتتق

الى الجنة كما توف العروس ويوكل بها سبعون الف

جارية وباسناده قال قال رسول الله ص الويل لظالمى اهل

بئى عذابهم مع المنافقين في الدرك الاسفل من النار

وباسناده قال قال رسول الله ص ان قاتل الحسين ع في

تابوت من النار عليه نصف عذاب اهل الدنيا وقد شد

يداه ورجلاه بسلاسل من نار منكس في النار حتى يقع في

قعر جهنم وله نثن يتعود اهل النار الى ربهم من

شدة ننته وهو فيها خالد ذائق العذاب الاليم كلما

نضجت جلودهم بدلا لله لهم الجلود حتى يذوقوا العنا

لا يفتر عنهم ساعة ويستقون من حميم جهنم فالويل

لهم من عذاب الله عز وجل وباسناده قال قال رسول الله



لِلْجَنَّةِ

اذا كان يوم القيمة نوديت من بطن العرش نعم ^{ابوك} الابراهيم ونعم الاخ اخوك على ابن ابي طالب وباسناده
قال قال رسول الله ص كاتى دعيت فلجبت واتى تارك فيكم
الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله عز وجل جبل
ممدود من السماء الى الارض وعرفها اهل بيتي فانظروا كيف
تختلفون فيهما وباسناده قال قال رسول الله ص عليكم بحسن
الخلق فان حسن الخلق في الجنة لاحاله واياكم وسوء الخلق
فان سئ الخلق في النار للاح وباسناده قال قال رسول الله ص
لو علم العبد ماله في حسن الخلق لعلم انه يحتاج الى ان
يكون له حسن الخلق وباسناده قال قال رسول الله ص
من قال حين يدخل السوق سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيى ويميت
وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير اعطى من
الاجر بعد ما خلق الله نعم الى يوم القيمة وباسناده قال



قال رسول الله ص ان لله عز وجل عموداً من ياقوت أحمر^{سه}
 تحت العرش واسفله على ظهر الخوت في الأرض السابعة
 الأسفل فاذا قال العبد لا اله الا الله اهتز العرش وتحرك
 العمود وتحرك الخوت فيقول الله عز وجل اسكن عرشى
 فيقول كيف اسكن وانت لم تغفر لقاتلها فيقول الله
 عز وجل اشهدوا سكان سمواتي قد غفرت لقاتلها و
 باسناده قال قال رسول الله ص ان الله تع قد راقب^{بر}
 ودبر النداء قبل ان يخلق آدم بالفى عام وباسناده قال
 قال رسول الله ص حافظوا على الصلوات الخمس فان الله
 اذا كان يوم القيمة يدعوا العبد فاقل شئ يدعوا عنه^{الصلوة}
 فان جاء بها تامته والارض في النار وباسناده قال قال رسول^{الله}
 لاصحابه لا تضيعوا صلواتكم فان من ضيع صلوته حشر
 مع فارون وهرون هامان وفرعون حقاً على الله ان يخله
 النار مع المنافقين والويل لمن لم يحافظ على صلوته و^{ادار}

بسال

سنة نبوته وبأسناده قال قال رسول الله ص ان موسى ابن
سأل ربه عز وجل فقال يا رب اجعلني من امته محمد فادحى الله^{نعم}
اليه يا موسى انك لم تصل ذلك وبأسناده قال قال رسول^{الله}
لما اسرى الى السماء رايت في السماء الثالثة ملكا قائما
رجل له في المشرق ورجل له في المغرب ويده لوح ينظر فيه
يحرك راسه قلت يا جبرائيل من هذا قال هذا ملك الملك و
بأسناده قال قال رسول الله ص هل تدرون ما تفسير هذه^{الاية}
كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا
صَفًّا وَجِيَّ يَوْمَئِذٍ يَجْمَعُ يَوْمَئِذٍ آلَاهُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اذا كان يوم القيمة تقاد جهنم بسبعين الف زمام بيد^{الف}
ملك فتشرد شرده لولا ان الله يحبسها لاحتقرت السموات
والارضين وبأسناده قال قال رسول الله ص ان الله عز وجل
سخر لي البواق وهي دابة من دواب الجنة ليست بالطويل ولا
بالقصير فلو ان الله عز وجل اذن لها لمجالت الدنيا والاخرة

سبعين



جريه واحده وهي احسن الدواب لونا وباسناده قال قال ^{الله} رسول الله
 اذا كان يوم القيمة يقول الله عز وجل لملك الموت يا ملك
 الموت وعزتي وارتيفاعي في علوي اذ لا نقيتك ^{الموت} طعم
 كما اذقت عبادي وباسناده قال قال رسول الله ص
 اخذوا النارجته على النار ولا تبطلوا اعمالكم فتقد ^{قوا}
 في النار من كسين خالدين فيها ابدا وباسناده قال قال
 رسول الله ص تحموا بنحو اني العقيق فانه لا يصيب احدكم
 غم مادام ذلك عليه وباسناده قال قال رسول الله ص
 اشتد غضب الله وغضب رسوله على من اهرق دم ^{ذريتي}
 او اذاني وعزتي وباسناده قال قال رسول الله ص لما
 نزلت هذه الاية انك ميت واني ميتون قبل الموت
 الخلق كلهم ويبقى الملائكة فنزلت كل نفس ^{وساير}
 ذائقة الموت وباسناده قال قال رسول الله ص ان الله
 عز وجل امرني بحب اربعة علي وسلمان وابو ذر ^{المقداد}

قالت الملائكة اموتوا لعلوا وتبقى
 الانبياء كلهم تسبحه



ابن اسود وباسناده قال قال رسول الله ص ما ينقلب جنّا^ح
طائر في الهواء الا وعنده علم وباسناده قال قال رسول الله
اذا كان يوم القيمة نادي منادي يا معشر الخلائق غضوا ابصاركم
حتى تجوز قاطمة بنت محمد ص وباسناده قال قال رسول الله
سيد اشباب اهل الجنة الحسن والحسين وابوهما خير
منهما وباسناده قال قال رسول الله ص اذا كان يوم القيمة
تخلّى الله لعبده المؤمن فيوفقه على ذنوبه ذنباً ذنباً
ثم يغفر الله له ولا يطلع الله على ذلك ملكاً مقرباً
ولا نبياً مرسلأ ويستر عليه ما يكره ان يقف عليه احد
ثم يقول لسيئاته كن حسناً وباسناده قال قال رسول
الله ص من استذل مؤمناً او مؤمنة او حقن لفقره وقلة
ذات يده شهره الله يوم القيمة ثم يفضحه وباسناده قال
قال رسول الله ص ان الله قد غفر لك واهلك ولشيعةك
ولحبي شيعةك ولحبي محبي شيعةك فابشر فانك الانزع



البطين منزوع من الشرك مبطون من العلم وبإسناده
قال قال رسول الله ص ما كان ولا يكون الى يوم القيمة
الاوله جار يؤذيه وبإسناده وبإسناده قال قال رسول الله
ان الله عافى كل ذنب الا من اخروهم راوا غصب اجيرا^{جن}
او باع رجلا حرا وبإسناده قال قال رسول الله ص انا في ملك
فقال يا محمد ان الله عز وجل يقول عليك السلام ويقول قد
قد زوجت فاطمه من علي فزوجها منه وقد امرت شجرة
طويلا تحمل الدر والمرجان واليواقيت وان اهل السماء
قد فرحوا بذلك وسيولد لها ولدان سيدا شباب اهل
الجنة وبهما يتربى اهل الجنة فابشر يا محمد فانك خير
الاولين وخير الاخرين وبإسناده قال قال رسول الله
من كنت موليه فعلي موليه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره وبإسناده
قال قال رسول الله ص الدعاء سلاح المؤمن وعمار الدين



ونور السموات والأرض وبأسناده قال قال رسول الله
 أن العبد لينال حسن خلقه درجة الصائم القائم وبأسناده
 قال قال رسول الله ما من شيء في الميزان أثقل من حسن
 الخلق وبأسناده قال قال رسول الله ما الخلق السيئ
 يفسد العمل كما أفسد الخل العسل وبأسناده قال قال
 رسول الله ما من حفظ من أمي أربعين حديثاً ينتفعون
 بها بعثه الله يوم القيمة فقيهها عالماً وبأسناده
 قال قال علي بن أبي طالب علم ما يبداء رسول الله
 بتعليم الأذان لي جبريل بالبراق فاستعصت عليه
 فقال لها جبريل علم أسكني برافه فاركتك أحداً
 أكرم على الله منه فسكنت قال رسول الله ما فركتها
 حتى انتهيت إلى الحجاب الذي يلي الرحمن عز وجل فرج
 ملك من وراء الحجاب فقال الله أكبر الله أكبر قال
 قلت يا جبريل من هذا الملك الكريم قال والذي أكرم

يفسد



بالبتوة ما رأيت هذا الملك قبل ساعتى هذه فقال الله ^{الكبر}
الله اكبر فنودي من وراء الحجاب صدق عبدى انا اكبر انا اكبر
قال فقال شهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله
فنودي من وراء الحجاب صدق عبدى لا اله الا انا قال فقال
الملك اشهد ان محمداً رسول الله اشهد ان محمداً رسول الله
فنودي من وراء الحجاب صدق عبدى انا ارسلت محمداً ^{سولا}
قال فقال الملك حي على الصلوة حي على الصلوة فنودي من
وراء الحجاب صدق عبدى ودعا الى عبادتى قال فقال
الملك حي الفلاح حي الفلاح فنودي من وراء الحجاب صدق
عبدى ودعا الى عبادتى قد افلح من واطب عليه قال
فقال الملك حي على خير العمل حي على خير العمل فنودي من
وراء الحجاب صدق عبدى ودعا الى عبادتى وليس على
خير امنها فقال فيومئذ اكمل الله الى الشرف على
الاولين والآخرين وباسناده قال قال رسول الله



نيام يوم الاثنين والخميس ويقول فيهما ترفع الأعمال
 إلى الله تعالى وتعقد فيهما الأولياء وبإسناده قال عن
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلاة السفر فقراء في الأولى الحمد
 وقل يا أيها الكافرون وفي الأخرى الحمد وقل هو الله أحد
 ثم قال قرأت لكم ثلث القرآن وربعه وبإسناده قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ إذا نزلت أربع مرات كان كمن
 قرأ القرآن كله وبإسناده قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا اعتكاف إلا بصوم وبإسناده قال الحسين بن عدي
 أبو علي ابن أبي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 البراءة والخفاء العلم والصبر على الرزايات وكتمان المصائب
 وبإسناده قال حدثني أبي علي ابن أبي طالب عن الحسن بن الحنفية
 خير قرين وقال أحكمكم إيماناً أحسنكم خلقاً وبإسناده قال
 حدثني علي ابن أبي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صحيفة المؤمن حسن خلقه وبإسناده قال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

الرزايات



ما اكثر ما يدخل به الجنة قال تقوى الله وحسن الخلق قال
سئل ما اكثر ما يدخل به النار قال لا جوف العين والفرج
وباسناده قال قال رسول الله ص اقر بكم مني مجلسا يوم
القيامة احسنكم خلقا خيرتكم خيرة لاهله وباسناده
قال قال رسول الله ص احسن الناس ايمانا احسنهم خلقا
والطفهم باهله وانا الطفكم باهلي وباسناده قال حدثني
ابي علي بن ابي طالب ع قال من ثلثة يزودن في الحفظ او
يذهبون بالبلغم قراه القرآن والعسل واللبن وباسناده
قال حدثني ابي علي بن ابي طالب ع في قوله عز وجل ثم
لنسئلكن يومئذ عن النعيم قال الرطب والماء البارد و
باسناده قال حدثني ابي علي بن ابي طالب ع قال قال
رسول الله ص من اراد البقاء ولا يفتا فليباكر في العدا
ويجتد الحذا ويحفظ الردا وباسناده قال قال رسول الله ص
اذا اكل طعاما يقول اللهم بارك لنا فيه وازدنا آخره



منه واذا اكل لبناً او شرب قال اللهم بارك لنا فيه و
 ارزقنا منه وبإسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب
 قال قال ابو جحيفة اتيت النبي ص وانا الجشأ فقال لي يا
 ابا جحيفة اكف جشأوك فان اكثر الناس شبعوا
 الدنيا اطولهم جوعاً يوم القيمة قال نعم فاملا ^{بحجفه} ابو
 بطنه من طعام حتى لحى الله تع وبإسناده قال عم كان
 رسول الله ص اذا اكل لبناً يضمض فاه وقال ان له دسماً
 وبإسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب عم ^{بوصد} ثلثة لا
 احكم نفسه عليهن وهو صائم الحجامة والحمام والمو
 الحسنة وبإسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب
 قال قال رسول الله ص للمرأة عشرة عورات اذا تزوجت ^{عورت} سترت
 وادامت سترت عورتها كلها وبإسناده قال حدثني
ابي علي ابن ابي طالب عم ^{بوصد} سئل النبي ص عن امرأة ذنت قد
 المراده انها بكر فامرني النبي ص ان امر النساء ينظرن اليها

يُضمض



فنظروا فوجدناها بكرة فقال ما كنت لأضرب من عليه خاتمة
 من الله عز وجل وكان صريحاً شهادة النساء في مثل هذا
 وبإسناده قال حدثني أبي علي بن أبي طالب عم قال قال
 رسول الله ص إذا سئلت المرأة من فحورك فقالت فلان
 جلدتها حد الفريتها على الرجل وحداً لما اقترت على
 نفسها بالفجور وبإسناده قال قال علي بن أبي طالب
 ليس في القرآن يا أيها الذين آمنوا الآية التورية يا أيها المساكين
 وبإسناده قال قال علي بن أبي طالب عم لو راى العبد ^{اجله}
 وسرعته إليه لا بغض العمل وطلبت الدنيا وبإسناده قال
 حدثني أبي علي بن أبي طالب عم أن الحسن والحسين كانا يلعبان
 عند النبي ص حتى مضى عامة الليل ثم قال لها انصرا إلى ^{امتكما}
 فبرقت بركة فصارا لتتقي لهما حتى دخلا على فاطمة والنبي
 ينظر إلى البرقة فقال الحمد لله الذي أكرمنا أهل البيت و
 بإسناده قال حدثني أبي علي بن أبي طالب عم وثبت

الرضا بن محمد بن
 الحسين بن محمد بن
 الحسين بن محمد بن
 الحسين بن محمد بن



عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كتاب الله عز وجل وكتاباً في
 قراب سيفي قبل يا امير المؤمنين وما الكتاب الذي في
 قراب سيفك قال من قتل غير قاتله او ضرب غير ضاربه
 فعليه لعنة الله وباسناده قال علي بن ابي طالب ^{التي} كنت اجمع
 في حفرة الحندق اذ جاءت فاطمة ع ومعهما كسيرة من ^{خير}
 فدفعتهما الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال النبي ما هذه الكسيرة قال
 قرصاً خبزته للحسن والحسين جئتك منه بهذه الكسيرة
 قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا فاطمة اما انت اول طعام دخل فم ابداً
 منذ ثلاثة ايام وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب
 قال من عرض نفسه للتهمة فلا يلوم من اساء الظن
 به وباسناده قال علي بن ابي طالب ^ص بطعام فادخل
 فيه فاذا هو حار قال دعوه حتى يبرد فانه اعظم بركة
 فان الله عز وجل لن يطعمنا الحار وباسناده قال حدثني
ابي علي ابن ابي طالب قال قال صلى الله عليه وآله وسلم اذا اراد احدكم الخا

حديثي ابي علي بن ابي طالب ع



فليباكر في طلبها يوم الخميس وليقرأ اذا خرج من منزله
آخر سورة عمران واية الكرسي وانا انزلناه واما الكنا
فان فيها قضا حوايج الدنيا والاخرة وباسناده قال حدثني
ابي علي ابن ابي طالب عم قال سمع الطيب يسر والعسل يسر
والنظر يسر والركوب يسر وباسناده قال حدثني ابي علي
ابن ابي طالب عم قال سمع كلوا حل الحمر على الريق فانه يقبل الدنيا
في البطن وباسناده قال حدثني ابي علي ابن الحسين عم قال
حدثني اسماء بنت عميس قالت قبلت جدتك فاطمة ع
بالحسين والحسين ع فلما ولد الحسن جآ النبي ع فقال يا ^{اسما}
هاتي ابني فدفعته اليه في خرقة صفراء فرى بها النبي
وقال يا اسماء الم اعهد اليكم ان لا تلفوا المولود في خرقة
صفراء فلففته في خرقة بيضاء ودفعته اليه فاذا
في اذنتك اليمنى واقام في اليسرى ثم قال لعلي ع باي شيء
سميت ابني هذا قال علي ع ما كنت لاسبقك باسمه يا ^{سول الله}

وقد كنت احب ان اسميه حرباً فقال النبي فانا لا اسبق
 باسمه قبل ربي عز وجل فنبط جبريل عم فقال يا محمد اعلني
 الا على يقرئك السلام علي منك بمنزلة هرون من موسى
 ولا نبي من بعدك فسم ابنك هذا باسم ابن هرون فقال
 النبي وما اسم ابن هرون جبريل فقال شبر فقال النبي
 لساني عربي قال سميته الحسن قالت اسما فسماه الحسن فلما
 كان يوم سابعه عتق عنه بكبشين املحين فاعطى القا^{بله}
 فخذكش وحلق راسه وتصدق بوزن الشعر ورقا وطلا
 راسه بالخلق ثم قال يا اسماء فعل الجاهلية قالت اسما فلما
 كانت بعد حول من مولد الحسن عم ولد الحسين عم حواء
 النبي فقال يا اسماء اهل هاتي ابني فدفعته اليه في خرقه
 بيضاء فاخذن في اذنه اليمنى واقام في اليسرى ووضعته في
 حجره وبكى قالت اسماء قلت فذاك ابي واتى ثم بكائك قال
 من ابني هذا قلت انه ولد الساعة قال ثم يقتله الفئة^{الباغية}

لان اهل الجاهلية طردوا راس
 الاطفال بدم الخلائق

الدم



ثم قال يا اسماء لا تخبر فاطمة فانها
حديث عهد بنو لاديه

من بعدى لا انا لهم الله شفاعة ثم قال لعلي بن ابي شي
سميت ولدي هذا قال علي ما كنت لاسبقك^{سمه}

يا رسول الله وقد كنت احب ان اسميه حربا قال ما كنت

لاسبق باسمه قبل ربي عز وجل فانا هجر لعل فقال الجيا

يقرئك السلام ويقول سمه باسم ابن هرون قال وما اسم

ابن هرون قال شبيب فقال ما لسانى عريته قال سمه^{سم} الحسين

فسماه الحسين ثم عرق عنه النبي يوم السابع بكبشين

املحين وحلق راسه وتصدى وبوزن شعره وزقا وطلو

راسه بالخلوق وقال اللهم فعل الجاهلية واعطى القليله

فخذ كبش وباسناده قال حدثني ابي علي بن ابي طالب

كلوا خل الخمر ما فسد ولا تاكلوا ما فسدتموه انتم وباسناده

قال علي بن ابي طالب رسول الله ص بالورد بكنتى بديه فلما

ادنيه الى انفي قال ما انا الله سيد ربحان الجنة بعد

الاس وباسناده قال حدثني ابي علي بن ابي طالب قال



عليكم بالآلحم فإنه ينبت اللحم ومن ترك الآلحم اربعين يومًا
ساخلقه وبإسناده قال رسول الله صلى الله عليه وآله

فإنه مبارك مقدس وإنه يرق القلب ويكثر الدمع
وإنه قد بارك فيه سبعون نبيًا آخرهم عيسى ابن مريم

وبإسناده قال علي ع ذكر الآلحم والشحم عند النبي ص
فقال ليس منهما بضعة تقع في المعدة إلا ابت مكا

شفاء وأخرجت من مكانها داء وبإسناده قال حدثني

ابي علي ابن ابي طالب ع قال كان رسول الله ص إذا

أكل التمر يطرح النوى على ظهر كفه ثم تقذف به وبإسناده

قال علي ابن ابي طالب ع جاء جبرئيل ع إلى النبي ص قال

عليكم بالبرقي فإنه خير ثموركم يقرب الله عز وجل و

يباعد من النار وبإسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي

طالب ع عليكم بالقرع فإنه يزيد نور الدماغ وبإسناده

قال حدثني ابي الحسن بن ابي علي ع قال دعا رجل أمير المؤمنين ع

ع
أحد

علي ابن ابي طالب ع



فقال له احببتك على ان تضمن لي ثلث خصال قال وما هي
 يا امير المؤمنين قال ان لا تدخل على سيّام من خارج ولا
 تدخل عني شيئاً في البيت ولا تحف بالعيال قال ذلك
 فاجابه على وباسناده قال علي بن ابي طالب عم الحنّاء
بعد النور امان من الجذام والبرص وباسناده قال قال
رسول الله ص اعلني لولاك لما عرف المؤمنون بعدي وباسناده
قال قال رسول الله ص اعلني انك اعطيت ثلاثاً لم يعط
احد قبلك ولا بعدك قلت فداك اي وليي وما اعطيت
قال اعطيت صمراً مثلي واعطيت مثلاً زوجتك فاطمة واعطيت
 مثلاً ولدك الحسن والحسين وباسناده قال قال رسول الله
ص اعلني ليس في القميّة ركب غيرنا ونحن اربعة قفام اليه رجل
من الانصار فقال لي وليي ومن هم قال ص انا علي ابنة الله
البراق واخي صالح علي ناقة الله التي عقرت وعمي حمزة علي ناقة
العضباء واخي علي علي ناقة من نوق الجنة وبسند لواء الحمد

ادغام مال الله الممثلة
 وحسن کردن



ينادي لا اله الا الله محمد رسول الله فيقول الامميون ما هنا
 الاملك مقربا وبنى مرسل او عرش حاملا فجيئهم ملك من
 تحت بطنان العرش يا معشر الامميين ليس هذا ملك
 مقرب ولا بنى مرسل ولا حامل عرش وهذا وصي رسول الله
 علي ابن ابي طالب ع وباسناده قال حدثني علي ابن ابي طالب ع
 قال الطاعون ميتة وحيته وباسناده قال علي ابن الحسن ع
 كاتي بالقصور وقد شيدت حول قبر الحسين ع وكانى بالا
 قد خفت حول قبره فلا يذهب الايام والليالي حتى يسار
 اليه من الافاق وذلك عند انقطاع ملك بني مروان
 وباسناده قال قال امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع سمعت
 رسول الله ص يقول اني اخاف عليكم استخفافا بالدين
 ومنع الحكم وقطيعه الرحم وان تتخذوا القرآن من امه
 يقدمون احدهم وليس بافضلهم في الدين وباسناده قال
 حدثني علي ابن ابي طالب ع قال من بدا بالالحاد ذهب الله عنه

قوله منبذ او صوب اي موت في الظاهر وصوب في
 الخفية فان الذي مات بالطاعون لم يدر في الدنيا
 احيا وعند ربهم يوزقون فرحا بما انهم الله
 فضلهم وورد في الحديث المرفوع الصحيح الطاعون
 شهادة كل مسلم متفق عليه وفي حديث آخر
 الشهداء خمسة المطعون والمبطون والفريق
 وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله
 عليه افضل وفي حديث آخر هم اهل الشهادة و
 المتوفون على هوانهم عند ربنا عز وجل
 فيقول اخواننا قتلوا كما قتلنا وبعول المنوفين
 اخواننا ما نوا على قوتهم كما متنا فقول ربنا
 انظروا الى جوارحهم صراح المقبولين فانهم
 منهم ومعهم فاذا جبر اخاهم اشتبهت



سبعين داءً ولهذا الجذام وبإسناده قال قال رسول الله
بأعلي عليك بالزيت كله وأدهن به فانه من كل ^{أدهن} كلة
به لم يقربه الشيطان اربعين يوماً وبإسناده قال قال ^{سول} رسول
الله ص عليكم بالملح فانه شفاء من سبعين داءً منها الجذام
والبرص والجنون وبإسناده قال كان علي ابن ابي طالب ^{بعم}
ياكل البطح بالسكر وبإسناده قال ان النبي ص اتي ببطيخ
ورطب فاكل منهما وقال هذان الاطيبان وبإسناده قال
قال جعفر ابن محمد الصادق ع السبت لنا والاحد ^{لشيعتنا}
والاثنين لبني امية والثلاثة لشيعةهم والاربعاء لبني العباس
والخميس لشيعةهم والجمعة عز وجل وليس فيه سفر قال ^{الله}
نعم فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض واستغوا من ^{الله} فضل
يعني يوم السبت وبإسناده قال حدثني ابو موسى ابن جعفر ^ع
كان علي خاتم محمد بن علي الباقر ع طني بالله حسن وبالنبي
المؤمن وبالوصي ذي المن وبالحسين والحسن وبإسناده قال



حدثني ابي علي بن الحسين ع انه سمي حسنا يوم سابعه واشتق
 من من اسم حسن حسين وذكر انه لم يكن بينهما الا الحمل وباسناده
 قال حدثني ابي جعفر ابن محمد ع قال دعا لي بدهن فادهن فقال
 ادهن قلت ادهنت قال انه الينفسج قلت وما فضل الينفسج
 قال حدثني ابي عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب ع
 قال قال رسول الله ص فضل الينفسج على الادهان كفضل الاسلام
 على سائر الاديان وباسناده قال حدثني علي بن الحسين عن ابيه
 ع قال قال علي ع لا دين لمن دان لمخلوق في معصية الخالق
 وباسناده قال قال حدثني علي بن ابي طالب ع اكلوا الرمان ^{بشبه}
 فانه دباغ للمعد وباسناده قال حدثني ابي علي بن الحسين ع
 قال كان عبد الله بن عباس اذا اكل الرمانه لا يشرك ^{فيها}
 احدا ويقول في كل رمانة حبة من حب الجنة وباسناده قال
 حدثني ابي الحسين ابن علي ع قال دخل رسول الله ص علي بن
 ابي طالب ع وهو محموم فامر ان ياكل الغبير ^{خرفه} وباسناده قال



اختصم الى علي بن ابي طالب ع رجلان احدهما باع الآخر ^{بعيرا}
واستثنى الراس والجلد ثم بداله ان ينجزه قال ع هو ^{سواك}
على عدد الراس والجلد وبإسناده قال حدثني ابي علي ابن
الحسين ع ان الحسين ع دخل المستراح فوجد لقمة ملقاة
فدفعها الى غلام له فقال يا غلام ذكرني عن هذه اللقمة اذا
خرجت فاكل الغلام فلما خرج للحسين ع قال يا غلام هات اللقمة
قال اكلتها يا مولاي قال ع انت حر بوجه الله تع ^{والله}
اعتقته يا سيدي قال نعم سمعت جدي رسول الله ص وهو
يقول من وجد لقمة ملقاة ففسح منها ما مسح وغسل منها ما ^{يفصل}
ثم اكلها لم يستقر في جوفه حتى يعتقه الله من النار ولم اكنز
لاستعبد رجلا اعتقه الله من النار وبإسناده قال ^{حدثني}
ابو محمد بن علي ع قال قال علي ع خمسة لو دخلتم فيهن ما
قد رتم علي مثلهن لا يخاف عبدا الا ذنبه ولا برحوا الا
ربه ولا يستحي الجاهل اذا سئل عما لا يعلم ان يقول الله



ورسوله اعلم ولا يستحي الذي لا يعلم ان يتعلم والصبر من الايمان
بمنزلة الراس من الجسد ولا ايمان لمن لا صبر له وباسناده قال
قال حدثني الحسين بن علي عن ابي عمير عن ابي عبد الله عليه السلام
صباح الا تعرض على الله عز وجل وباسناده قال حدثني الحسين
بن علي عن ابي عبد الله عليه السلام قال لو حلت تحت حائط مدينة من المدن
مكتوب فيه انا الله لا اله الا انا ومحمد نبي عجب لم يقن
بالموت كيف يفرح وعجب لم يقن بالقدر كيف يحزن
وعجب لم يختير الدنيا كيف اطمئن اليها وعجب لم يقن
بالحساب كيف يذنب وباسناده قال سئل جعفر بن محمد
عن زيارة قبر الحسين بن علي عليه السلام قال اخبرني ابي قال من زار
قبر الحسين بن علي عليه السلام فاجتهد في كتابته الله في عليين ثم
قال ان حول قبره سبعين الف ملك شعشاغبر ايسكون
عليه الى ان تقوم الساعة وباسناده قال حدثني ابو جعفر
ابن محمد عن ادني العقوف ان ولوعلم الله شيئا هون



من هوينا فلهي عنه وبإسناده قال حدثني أبي علي بن أبي
 طالب ع في قول الله تعالى أَكَا لُونُ لِلْسُّحْرِ قال هو الرجل الذي
 يقضي لأخيه الحاجة ثم يقبل هديته وبإسناده قال حدثني
 أبي جعفر موسى بن عم قال حدثني أبو عبد الله صله الله الأرحام
 وحسن الخلق وزياده في الإيمان وبإسناده قال حدثني أبي
 علي بن الحسين ع قال حدثني أسماء بنت عميش قالت كنت عند
 فاطمة جدتك إذا دخل رسول الله ص وفي عنقها فلاة من ذهب
 كان علي بن أبي طالب ع اشتريها لها من في له فقال النبي ص لا
 يغرنك الناس يقولوا ابنت رسول وعليك لبس الجبابرة
 فقطعتها وباعنها واشترت بهارقة واعتقتها فستر^ل
 الله بذلك وبإسناده قال حدثني أبي علي بن الحسين ع
 قول الله تعالى لَوْ لَا أَنزَاي بَرْهَانَ رَبِّهِ قال قامت امرأته^{الغريبة}
 إلى الصنم فسترته فقالت أنه يرانا فقال لها يوسف ع ما
 فقالت استحيي من الصنم مما لا يسمع ولا يبصر ولا ينفع ولا يضر^{هنا}

محمد



وَلَا اسْتَحْيَ مِنْ خَلْقِ الْأَشْيَاءِ وَعَلِمَهَا فذلِكَ قَوْلُهُ بِعَمَلِهِ ^{أَنْ}
 رَأَى بُرْهَانَ بَرِيَّةٍ وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ع
 إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ فَبِرَأٍ قَالَ يَهْنِكُ الطَّهْوَرُ مِنَ الذَّنُوبِ وَ
 وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع قَالَ أَخَذْنَا ثَلَاثَةَ عِزِّ
 ثَلَاثَةَ أَخَذْنَا الصَّبْرَ عَنْ أَبِي ع وَالشُّكْرَ عَنْ نُوحٍ وَالْحَدَّ عَنْ
 بَنِي يَعْقُوبَ ع وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع لَا تَجِدُ فِي رِجْلِ
 أَصْلَحَ رَجُلًا سَوًّا وَلَا تَجِدُ فِي رِجْلَيْنِ كُوسًا رَجُلًا صَالِحًا
 وَأَصْلَحَ سَوًّا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُوسٍ صَالِحٍ وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ رَأَيْتُ
 النَّبِيَّ ع كَبَّرَ عَلَى عَمِّهِ حَمْنٌ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَكَبَّرَ عَلَى الشَّهَدَاءِ ع
 خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ فَلَحِقَ بِحَمْنٍ سَبْعِينَ تَكْبِيرَةً وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى
 الْيُسْرَى وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع بَنِي الْحُسَيْنِ لِمَ أَوْتِمَ
 النَّبِيُّ ع مِنْ أَبَوَيْهِ قَالَ لِئَلَّا يُوحِدَ عَلَيْهِ حَقُّ الْمَخْلُوقِ بِإِسْنَادِهِ
 قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ وَمَنْ
 اسْتَبْطَأَ الْكَرْزَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَمَنْ حَزَنَ أَمْرًا فَلْيَقُلْ لَا حَوْلَ

نقل الامام ع ههنا الحديث
 للنفسه نوصع الناس



لاقوه الا بالله وباسناده قال حدثني ابن علي بن الحسين
 يهودي اسئل علي بن ابي طالب عم قال اخبرني عما ليس لله
 وعما ليس عند الله وعما لا يعلم الله فقال علي ع ما لا يعلم الله
 فذلك قولكم يا معشر اليهود ان غزيرا بن الله والله لا يعلم ان
 له ولدا واماما ليس عند الله ليس عند الله ظلم للعباد وامما
 ما ليس لله فليس لله شريك قال اليهودي فانا اشهد ان لا اله
 الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد انك وصي رسول الله
 وباسناده قال حدثني الحسين بن علي ع قال كنا انا واخو الحسن
 محمد بن الحنفية وبنو عمي عبد الله بن الحسين وقتم والفضل علي ما
 ناكل فوقع جرادة على المائدة فاخذها عبد الله بن العباس
 فقال للحسن يا سيدي انعلم ما المكتوب على جناح الجرادة قال
 قال سالت امير المؤمنين ع فقال سالت جدك فقال ص على جناح
 مكتوب انا الله لا اله الا انا رب الجرادة ورازقها اذا سئلت
 لهوم رزقا وان سئلت بعثتها على قوم بلاء فقام عبد الله بن

العباس



الحسن
سبزد دل و نغمه ارگناهان

العباس فقرب من الحسين ع ثم قال هذا والله من مكنون
العلم وبأسناده قال قال علي بن الحسين ع من كفف عن
اعرض المسلمين اقال الله عمرته يوم القيمة وبأسناده قال
علي بن الحسين ع ما كرم والغنية فانها ادام كلاب النار و
بأسناده قال حدثني محمد بن علي ع وقال صلة الارحام و حسن
الجوار زيادة في الاموال وبأسناده قال قال علي بن ابي طالب
ان لا يلبس كحل وسفوفاً و لعوفاً ما كحله فالنوم واما
سفوفه فالغضب واما العوقه فالغضب وبأسناده قال قال
علي بن الحسين ع سادة الناس في الدنيا الاغنياء وسادة
الناس في الآخرة الا فقيا وبأسناده قال قال علي بن الحسين ع
العافية ملك خفي وبأسناده قال قال علي بن ابي طالب ع
قال رسول الله ص من اصنع صنعة لي واحد من ولد
المطلب ولم يجازها عليها فانا اجاز به غدا ادا القيني يوم
القيمة وبأسناده قال قال رسول الله ص يا علي انك اذا



وَالْحَقُّ

على جنازة فقل اللهم هذا عبدك وابن عبدك وابن أمك
ما فيه حكمك ولم يكن شيئا مذكورا زارك وانت خير ^{منزور}
اللهم لقنه حجة والفقه بنبته ونور له في قبره ووسع عليه
في مدخله وثبته بالقول الثابت فانه افتقر اليك واستغنى
عنه وكان يشهد ان لا اله الا انت فاغفر له اللهم لا
تحرصنا اجره ولا نفقتنا بعده يا علي اذا صليت على المرأة فقل
اللهم انت خلقتها وانت احيتها وانت اميتها وانت اعلم
بسترها وعلاقتها جنانك شفعا لها فاغفر لها اللهم لا
تحرصنا اجرها ولا نفقتنا بعدها يا علي اذا صليت على طفل
فقل اللهم اجعله لابويه سلفا واجعله لها فرطا واجعله
نورا ورشدا واعقبه والديه الجنة انك على كل شيء قدير
وباسناده قال علي عم من اجتنى وجدني عند مائة ^{لحي}
لحي ومن ابغضني وجدني عند مائة بيت بكره وباسناده ^{قال}
حدثنا ابو القاسم الطائي قال حدثني ^{عن} ابي قال حدثني ^{عن} علي بن موسى



الرضي قال حدثني ابي موسى بن جعفر قال حدثني ابي جعفر
 محمد قال حدثني ابي محمد بن علي قال حدثني ابي علي بن الحسين
 قال حدثني ابي الحسن بن علي قال ابي علي بن ابي طالب قال
 قال رسول الله ص ارموسى بن جعفر ع رفع يديه وقال
 يا رب انا خير هرون قدماء فاغفر له فاوحى الله تعالى
 لوسالتي في الاولين والآخرين لا جنتك ما خلا فانزل
 بن علي ع فاني انتقم له من قاتله وصلى الله على محمد وآله

عمران

احسين قدمت الصحيفة
 الشريفة الرضوية المحفوفة
 بالاضافات المقدسة
 محمد الله وحسن توفيقه
 افتتحت بتأييده
 اختفت بوقوفه
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٥
 في مدينة قم

اقامه والعاش







Handwritten text in Persian script, mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side. The text appears to be a continuous paragraph or a list of items.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وحده لا شريك له

الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم تسليمًا ونعم

وحسبنا الله

الوكيل **باب** الاعتقاد الأوصفي اعتقاد الأئمة

في التوحيد قال الشيخ العالم الرباني أبو جعفر محمد

بن علي بن علي الحسين بن موسى بن بابويه القمي

الفقيه المصنف هذا الكتاب لعلم أن اعتقادنا

التوحيد أن الله تعالى واحد لا شريك له شيء

قديم لم يزل ولا يزال سميعًا بصيرًا علمًا حكيمًا حيًا

قيومًا غير متراقد وسأعالم ما قادراً غنيًا لا يوصف

بجوهر ولا صورة ولا جسم ولا عرض ولا حظ ولا

ثقل ولا خفة ولا سكون ولا حركة ولا مكان



ولا كون ولا زمان والله تعالى عن جميع صفات
خلقه خارج عن الحدين حد الإبطال وحد
التشبيه وأنه تعالى لا كالأشياء ^{أحد} صمد
لم يلد فيورت ولم يولد فيشارك ولم يكن له كفواً
أحد ولا ند له ولا شبه له ولا صاحبة ولا مثل
ولا نظير ولا شريك لا تدركه الأبصار
الآوهام وهو يدركها لا تأخذ سنة ولا
يوم له ما في السموات والأرض وهو اللطيف ^{الخبير}
خالق كل شيء لا إله إلا هو له الخلق والأمر
تبارك الله رب العالمين ومن قال بالتشبيه فهو
مشارك ومن نسب إلى الإمامية فهو غير ما صفت
في التوحيد فهو كاذب وكل خبر يخالف ما ذكر^ت
في التوحيد موضوع مخترع وكل حديث لا يواف^ق
كتاب الله فهو باطل وإن وجد في كتب علمائنا



فهو مدلس والاحبار التي يوهبها الجاهل تشبيها
لله تع بخلقه فمعانيها محمولة على ما في القرآن
نظايرها لان في القرآن كل شيء هالك الا وجهه
ومعنى الوجه الدين والوجه الذي يؤتي الله منه
ويتوجه به اليه وفي القرآن يوم يكشف عن ساق
ويدعون الى السجود فلا يستطيعون الي وهم سالمون
والساق وجه الامر وشدة وفي القرآن ان تقول
نفس يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله والجنب
الطاعه وفي القرآن ونفخت فيه من روحي والروح
هي روح مخلوقة جعل الله منها في ادم وعيسى
عليهما السلام وانما قال روح كما قال بيتي
وعبدي وجنتي وناري وسماي وارضيه وفي القرآن
بكيناه مبسوطان يعني نعمة الدنيا ونعمة الآخرة
وفي القرآن والسماء بنيناها بايدي وانا القادرون



وَالْأَيْدِ الْقَوْمَ وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعِ وَادْكُرْ عَبْدًا نَادًا
ذَ الْاَيْدِ يَعْنِي ذَا الْقُوَّةِ وَفِي الْقُرْآنِ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ
اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اسْتَكَبَرْتَ يَعْنِي بِقَدْرِي
وَقُوَّتِي وَفِي الْقُرْآنِ وَالْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
يَعْنِي مَلِكُهُ لَا يَمْلِكُهَا مَعَهُ اَحَدٌ وَفِي الْقُرْآنِ كَلَّا
وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ يَعْنِي بِقُدْرَتِهِ وَفِي الْقُرْآنِ
كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ يَعْنِي مَحْجُوبُونَ
عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ وَفِي الْقُرْآنِ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ
صَفًا صَفًا يَعْنِي وَجَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَفِي الْقُرْآنِ هَلْ
يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِي ظُلُلٍ مِّنَ الْغَاسِقِ
وَالْمَلَائِكَةُ اِيْ عَذَابِ اللّٰهِ وَفِي الْقُرْآنِ وَجْهُ
يَوْمِئِذٍ نَّاصِرَةٌ اِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ يَعْنِي مَشْرِقَةٌ تَنْتَظِرُ
ثَوَابَ رَبِّهَا وَفِي الْقُرْآنِ وَمَنْ يَجْلَلُ عَلَيْهِ غَضَبِي
فَقَدْ هَوِيَ وَغَضَبُ اللّٰهِ عِقَابُهُ وَرِضَاؤهٗ ثَوَابُهُ وَفِي



القرآن تعلم ما في نفسه ولا أعلم ما في نفسك أي
تعلم غيبي ولا أعلم غيبك وفي القرآن ^{وَحَدَّثَكُمْ} ^{اللَّهُ}
نَفْسَهُ يَعْنِي انتقامه وفي القرآن إِنْ أَلَّ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ
يُصَلُّونَ عَلَى الْبَنِيِّ ^{وَالَّذِي يُصَلُّ}
عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ وَالصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةِ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ تَزْكِيَةٌ وَاسْتَغْفَارٌ وَمِنَ النَّاسِ دُعَاءُ
وَفِي الْقُرْآنِ وَمَكْرُؤٌ مَكْرُ اللَّهِ وَالْمَا كَرِينٌ ^{وَفِي}
وَفِي الْقُرْآنِ حُجَادِ عُونَ اللَّهِ ^{اللَّهُ خَيْرٌ} وَهُوَ خَارِعُهُمْ ^{وَفِي الْقُرْآنِ}
إِنَّ اللَّهَ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ ^{وَفِي الْقُرْآنِ} سَخِرُوا لِلَّهِ مِنْهُمْ
وَفِي الْقُرْآنِ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ وَمَعْنَى ذَلِكَ كُلُّهُ
جَلَّ وَعَزَّ يَجَارِيهِمْ جَزَاءُ الْمَكْرُوجِ جَزَاءُ الْمَخَادِ
وَجَزَاءُ الْاِسْتِهْزَاءِ وَجَزَاءُ السَّخْرِ وَجَزَاءُ النِّسْيَانِ
وَهُوَ أَنْ يَنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا
تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ لَئِنْ



عز وجل في الحقيقة لا يكر ولا يجادع ولا يستهزؤ
لا يسخر ولا ينسى تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً و

ليس يرد في الاخبار التي تشنع فيها اهل العناد

الخلاف والاحاد الامثل هذه الالفاظ ومعانيها

متعا الفاظ القران **باب** الاعتقاد في صفات الذات

وصفات الافعال قال الشيخ ابو جعفر ^{الله} كل ما و صفات

تبارك تعابه من صفات ذاته فاما نريد بكل صفة منها

نفى ضدها عنه عز وجل ونقول لم ينزل الله عز وجل ^{سميعاً}

بصيراً علماً حكيماً قادراً عزيزاً حياً قيوماً واحداً

قدماً وهذه صفات ذاته فانه اذا كانت الارادة

من صفات الافعال فتكون الارادة فعلاً صادراً

من الله تعالى وقيل ان الارادة هي العلم بمصلحة الشئ و

لأنقول انه عز وجل لم ينزل خلافاً فاعلاماً شائياً مريئاً

راضياً ساخطاً رازقاً وهاً بامتكلاً لان هذه ^{صفات}



افعاله وهو يحدثها ولا يجوز ان يقال لم ينزل الله
موصوفاتها **باب** الاعتقاد في التكليف ^{الشيخ} قال

ابو جعفر في اعتقادنا في التكليف هو ان الله تعالى
لا يكلف عباده الا دون ما يطيقه كما قال الله عز وجل
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا وَالْوُسْعُ دُونَ الطَّاقَةِ
وَالصَّادِقُ عَمَّا وَاللَّهُ مَا كَلَّفَ اِنَّهُ الْعِبَادُ الَادُونُ
ما يطيقونه من العبادات الشرعية والعقلية لانه
كلفهم في كل يوم وليلة خمس صلوات وكلفهم في
السنة صيام ثلاثين يوماً وكلفهم في كل مائة درهم
خمس دراهم وكلفهم في العمر حجة واحدة وهم يطيقون
اكثر من ذلك من العبادات الشرعية والعقلية ^{اعلم} والله

باب الاعتقاد في افعال العباد قال الشيخ ابو جعفر

اعتقادنا في افعال العباد انها خلق تقديراً لا خلق
تكوين ومعنى ذلك انه لم ينزل الله عالماً بمقاديرها



والله اعلم **باب** الاعتقاد في نفي الجبر والتفويض
 قال الشيخ ابو جعفر اعتقادنا في افعال العباد في
قول الصانع لاجر ولا تفويض بل امر بين امرين فقال
 ذلك مثل رجل رايته على معصيته فنهيته فلم يقبله
 فتركته ففعل تلك المعصية حيث لا يقبل منك فركته
 فليست انت الذي امرته بالمعصية والله اعلم **باب**
 في المشية قال الشيخ ابو جعفر اعتقادنا في ذلك
قول الصانع شاء الله واراد ولم يجب ولم يرض شيئا
ان لا يكون شئ الا بعلمه واراد مثل ذلك ولم يجب
ان يقال ثالث ثلثه ولم يرض لعباده الكفر وقال
عز وجل انك لا تهدي من اجبت ولكن الله يهدي
مَنْ يَشَاءُ وقال عز وجل وما تشاؤون الا ان يشاء الله
وقال عز وجل ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم
جميعا افا انت تكبره الناس حتى يكونوا مومنين و



قَالَ عَزَّوَجَلَّ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ
قَالَ عَزَّوَجَلَّ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
كِتَابًا مَوْجَدًّا قَالُوا يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لِنَا مِنْ الْأَمْرِ
شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا ههنا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ
عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ وَلَوْ شَاءَ
رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا
وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَ
قَالَ عَزَّوَجَلَّ فَمَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُهْدِيَ يَهْدِهِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ
لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا
حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِينَ فِيكُمْ مِنَ الَّذِينَ
وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ عَنْكُمْ
وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِينَ فِيكُمْ مِنَ الَّذِينَ

الاجعل لهم حظا في الآخرة
وقال عز وجل يريد الله



وقال الله عز وجل يُريد الله أن يتوب عليكم ويريد
الذين يتبعون الشهوات أن تميلوا ميلا عظيما وقال
عز وجل وما الله يريد ظلما للعباد فهذا اعتقادنا
في الارادة والمشية ومخالفتنا يشنعور علينا في ذلك
ويقولون اننا نقول ان الله عز وجل اراد المعاصي واد
قتل الحسين ابن علي عليهما السلام وليس هكنا نقول
ولكننا نقول ان الله عز وجل اراد ان تكون معصية
العاصين خلاف طاعة الطيعين واد ان يكون المعاصي
غير المنسوبة اليه من جهة الفعل واد ان يكون ^{صونا}
بالعلم بها قبل كونها ونقول اراد الله عز وجل
ان يكون قتل الحسين عم معصية له خلاف الطاعة
ونقول اراد الله ان يكون قتله منهيّا عنه غير ^{مور}
به ونقول اراد الله عز وجل ان يكون قتله مستحقا
غير مستحسن ونقول اراد الله عز وجل ان يكون قتله



سخطاً لله غير رضاه ونقول اراد الله عز وجل ان لا يمنع
مقتله بالجبر والقدره والقهر كما يمنع منه ^{بالنهي}

ونقول اراد الله ان لا يدفع القتل عنه كما دفع الحرق

عن ابراهيم حين قال الله عز وجل للنار التي اليه

فيها يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم ونقول

لم يزل الله عز وجل عالماً بان الحسين انه سيقتل

ويدرك بقتله سعادة الابد ويشقى قاتله شقاء

الابد ونقول ما شاء الله كان وما لم يشأ لم

يكن وهذا اعتقادنا في الارادة والمشيته دون

ما نسب به النبا اهل الخلاف والمشتنعون علينا من

اهل الاتحاد والله اعلم **باب** الاعتقاد في القضاء والقدر

قال الشيخ ابو جعفر ربه اعتقادنا في ذلك قول الصرا

لزاره حين ساله فقال ما تقول يا سيدي في

القضاء والقدر فقال ما اقول ان الله عز وجل اذا جمع



إليهم

العباد يوم القيمة سألهم عما عهد ولم يسألهم عما
فضى إليهم ولم يسألهم والكلام في القدر منهي عنه
كما قال أمير المؤمنين عليه السلام لرحل قد سألهم
عن القدر فقال له بحر عميق فلا تلجه ثم سأل^ه ثانيا
فقال طريق مظلم فلا تسلكه ثم سأل^ه ثالثة
فقال سر الله فلا تتكلفه وقال أمير المؤمنين عليه السلام
في القدر لا أنا القدر سر من سر الله وسر من
سر الله وحرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله
مطوي عن خلق الله مختم بختم الله سابق في علم
الله منع الله العباد عن علمه ورفع فوق شهادتهم
ومبلغ عقولهم لأنهم لا ينالونه بالحقيقة الربانية
ولا بالقوة الصمدانية ولا بالعظمة النورانية و
لا بالغرّة الوحدانية لا نجس جزا آخر موافق خالص
لله عز وجل عمقه ما بين السماء والأرض وعرضه

بجاءه



ما بين المشرق والمغرب اسود كالليل الدامس كثيرا
الحيات والحيتا معلومة ويسفل اخرى في قعر شمس
تضي لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن
يطلع عليها قد ضا^د الله في حكمه ونازع في سلطانه
وكشف عرشه وسرته وباء بغضب من الله
وماواه جهنم وبئس المصير وروى ان امير المؤمنين
عدل من عند حايط ماثل الى مكان الخرق قبل
له يا امير المؤمنين اتقر من قضاء الله فقال ^{افر} نعم

من قضاء الله الى قدره وسئل الص عليه السلام عن
الرقى هل تدفع من القدر شيئا فقال بل هي من القدر

باب الاعتقاد في الفطرة والهداية قال الشيخ

ابو جعفر اعتقادنا في ذلك ان الله عز وجل

فطر جميع الخلق على التوحيد وذلك قوله عز وجل

فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَقَالَ الصَّعَمِي



قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَضِيعَ أَيْمَانُكُمْ وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّى يَسِيرَ لَهَا مَسِيرًا

قَالَ عَمَّا حَتَّى يَعْرِفَهُمْ مَا يَرْضِيهِ وَمَا يَسْخَطُهُ وَقَالَ

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَالْتَمِثْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَالِ ابْنِ
لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَنْتَرِكُ وَقَالَ عَمَّا فِي قَوْلِهِ تَعِ انْهَادُ

السَّبِيلِ أَيْ مَا شَاكَرًا وَإِمَّا كُفُورًا قَالِ عَمَّا عَرَفْنَا
وَجُوبَ الطَّاعَاتِ وَتَحْرِيمَ الْمَعَاصِي أَيْ مَا اخْتَلَفْنَا

تَارِكًا وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ
فَأَسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى قَالِ وَجُوبَ الطَّاعَاتِ
وَتَحْرِيمَ الْمَعَاصِي وَهُمْ يَعْرِفُونَ أَصْرًا عَلَى فِعْلِ الْمَعَاصِي
وَتَرْكِ الطَّاعَاتِ وَسُئِلَ الصَّعَمُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ

وَجَلَّ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ قَالِ عَمَّا نَجْدًا خَيْرًا وَنَجْدًا
أَشْرَّ وَقَالِ عَمَّا حَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ الْعِبَادِ
فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَقَالِ عَمَّا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَّا



على الناس بما أتتهم وعرفهم والله اعلم **باب**
الاعتقاد في الاستطاعة قال الشيخ ابو جعفر
اعتقادنا في ذلك ما قاله موسى بن جعفر
حين قيل له ما يكون العبد مستطيعا قال نعم بعد
اربع خصال ان يكون مخلى السرب صحيح الجسم سليم
الجوارح له سبب واراد من الله عز وجل فاذا
هذه فهو مستطيع فقل له مثل اي شيء فقل
يكون الرجل مخلى السرب صحيح الجسم سليم الجوارح
ولا يقدر ان يني الا ان يري امرأه فاذا وجد المرأة
فاما ان يعصم فيمتنع كما امتنع يوسف
اما ان يخل السرب بينه وبينها فيزني فهو زاني
لم يطلع الله باكره ولم يعص بغلبة وسئل
الصاع عن قول الله عز وجل وقد كانوا يدعون
الى السجود وهم سامعون قال مستطيعون لاحد



بما امروا به والتروا ما نهوا عنه وبذلك ابتلوا و
قال ابو جعفر عم في التفرية مكتوب يا موسى
ان خلقتك واصطفيتك وقويتك وامرتك ^{عليك}
وهيبتك عن معصيتي فان اطعني اعتك على ^{عليك}
وارعصيتني لمرأعتك على معصيتي ولي المنة عليك
في طاعتك ولي الحجة عليك في معصيتي **باب**
الاعتقاد في البداء قال الشيخ ابو جعفر
ان اليهود قالوا ان الله تبارك وتعالى قد فرغ
من الامر قلنا بل هو عز وجل كل يوم هو في
شأن لا يشغله شأن عرشان يحيي ويميت خلق
ويزرق ويفعل ما يشاء كما قال ونحو الله
ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب وانه لا
يحسب الاما كان ولا يثبت الا ما لم يكن وقلنا
هذا ليس ببداية اليهود واتباعهم فنسبنا اليهم



بالبذاء وتبعهم على ذلك من خالفنا من اهل الاهواء
المختلفة قال الصمعي ما بعث الله نبيا قط حتى يأخذ
عليه الافراد بالعبودية وخلع الابداد وان الله
عز وجل يؤخر ما يشاء ويقدم ما يشاء ونسخ
الشرايع والاحكام بشرعية نبينا ص من ذلك
ونسخ الكتب بالقرآن من ذلك فقال الصمعي من زعم
ان الله بداء في شيء بداء ندامة فهو عندنا كافرا لله
العظيم وقال ع من زعم ان الله عز وجل اذا اراد فعل
شيء اليوم لا يعلمه الا مس فابرامنه واما قول
الصمعي ما بداء الله في شيء كما بداء في اسمعيل
ابني فانه يقول ع ما ظهر الله سبحانه امر في شيء كما
ظهر في ابني اسمعيل اذا ختمه قبلي ليعلم انه
ليس بامام بعدي والله اعلم **باب** الاعتقاد في
التناهي عن الجدل والمراء في الله عز وجل وفدينه



قال الشيخ ابو جعفر آل جلال في الله عز وجل منه
لانه يؤدى الى ما يليق به وسئل الص عن قوله
الله عز وجل وان الى ربك المُنْتَهى قال اذا انتهى
الكلام الى الله فامسكوا عنه وكان الص عليه السلام
يقول يا اين آدم لو اكل قلبك طائر ما اشبعه
وبصر لو وضع عليه خرقة لغطاه تريد ان تعرف
بهما ملكوت السموات والارض ان كنت صادقا
فهذا الشمس خلق من خلق الله ان قدرت فاملا
عينك منها فهو كما نقول والجلال في جميع امور الدين
منه عنده وقال امير المؤمنين ع من طلب الدين
بالجدل تزندق وقال الص بهلك اهل الكلام و
وينجوا المسلمون ان المسلمين هم الخبياء فاما الا
على المخالفين بقول الله تع وبقول رسوله وبقول
الائمة ع او بعاني كلامهم لمن يحسن الكلام فمطلو



وعلى من لا يحسن فخطور محرم وقال الأصم حاجتكم
الناس بكلامي فان حاجتكم كمت انا المخرج لا
انتم وروى عنه عم انه قال كلام في حق خير من سكوته
على باطل وروى ان ابا الهذيل العلاف قال لهشام
ابن الحكم انا طرك على انك ان غلبتني رجعت الى
مذهبك وان غلبتك رجعت الى مذهبي فقال
هشام ما انصفتني بل انا طرك على انني ان غلبتك
رجعت الى مذهبي ان غلبتني رجعت الى امامي

الله اعلم **باب** الاعتقاد في اللوح والقلم قال الشيخ
ابو جعفر انه اعتقادنا في اللوح والقلم انهما ملكان
والله اعلم **باب** الاعتقاد في الكرسي قال الشيخ
ابو جعفر انه اعتقادنا في الكرسي انه وعاء جميع
الخلق والعرش والسموات والارض وكل شيء خلقه
الله تعالى في الكرسي انه وعاء جميع الخلق وفي وجهه



الكرسي هو العلم وسئل الصم عن قول الله عز وجل
 وسع كرسيه السموات والارض قال علمه **باب** الاعتقاد
 في الارض قال الشيخ ابو جعفر ع اعتقادنا في العرش
 انه جملة جميع الخلق والعرش في وجه اخر هو العلم
 وسئل الصم عن قول الله عز وجل الرحمن على العرش
 استوي فقال ع استوي قريبا من كل ^{فلسن} شئ
 شئ اقرب اليه من شئ فاما العرش هو جملة جميع الخلق
 فخلته ثمانية من الملائكة لكل واحد منهم ثمانية
 اعين كل عين طباق الدنيا واحد منهم على صورة
 ادم فهو يسترزق الله لولدا ادم وواحد منهم على ^{صورة}
 الثور يسترزق الله للبهائم كلها وواحد منهم
 على صورة الاسد يسترزق الله للسباع وواحد
 منهم على صورة الديك يسترزق الله للطير فهم اليوم
 هؤلاء الاربعة فاذا كان يوم القيمة صاروا ثمانية

العرش



واما العرش الذي هو العلم فحملته اربعة من الاولين
واربعة من الاخرين فاما الاربعة من الاولين فنوح
وابراهيم وموسى وعيسى واما الاربعة من الاخرين
فمحمد وعلي والحسن والحسين عم هكذاروي بالاسناد
الصحيحة عن الائمة عم في العرش وحملته وانما صار
هو لاجل العرش الذي هو العلم لان الانبياء
الذين كانوا قبل نبينا ص على شرايع الاربعة من
الاولين نوح وابراهيم وموسى وعيسى ومن قبل
هؤلاء الاربعة صارت العلوم اليهم وكل صا
العلم مر بعد محمد ص وعلي والحسن والحسين الي
من بعد الحسين من الائمة عم **باب** الاعتقاد
في النفوس والارواح قال الشيخ ابو جعفر عتقادا
في النفوس انها هي الارواح التي بها الحيوة وانها
الخلق الاول لقول النبي ص ان اول ما ابدع الله نعم



النفوس المقدسة المطهرة فانطقها بتوحيد ثم خلق
بعد ذلك سائر خلقه واعتقادنا فيها انها خلقت
للبقاء ولم تخلق للفناء لقول النبي صلى الله عليه وسلم ما خلقتكم للفناء
بل خلقتكم للبقاء وانما تنتقلون من دار الفناء الى دار
البقاء وانما هي في الارض غريبة وفي الابدان
مسيحونة واعتقادنا فيها انها اذا فارقت الابدان
انها باقية منها منعمة ومنها معذبة الى ان يردّها الله
عز وجل بقدرته الى ابدانها وقال عيسى عم الخواريين
لحقا قول لكم انه لا يصعد الى السماء الا ما انزل منها
وقال الله جل ثناؤه لو شئنا لرفعنا بها ولكننا
الى الارض واتبع هوىه فما لم يرفع منها الى الملكوت
بقي يهوي في الهاوية وذلك لان الجنة درجات والنار
درجات قال عز وجل نعرج الملائكة والروح اليه وقال
عز وجل ان للتقين في جنات وهم في مقعد صدق عند



نارحاميه ومثل الدنيا وصاحبها كمثل البحر والملا
 والسفينه قال لقمان الحكيم لابنه يا بني ان الله بنا
 بحر عميق وقد هلك فيها عالم كثير فاجعل سفينة
 فيها الايمان بالله واجعل زادك فيها تقوى الله واجل
 شراعك فيها التوكل على الله فان رجوت برحمه الله
 وان هلك فبذنوبك لا من الله واشتد ساعة بن آدم
 ثلاث ساعات يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث ^{حيا}
 ولقد سلم الله تعالى بحجتي هذه الساعات ^{قال الله}
 وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث ^{حيا}
 وقد سلم عيسى ع على نفسه فقال والسلام على
 يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث ^{حيا} والا ^{اعتقاد}
 في الروح انه ليس من جنس واحد وانه خلق ^{تم} اخرا قوله
 ثم انشأناه خلقا اخر فبارك الله احسن الخالقين
 واعتقادنا في الانبياء والرسل والائمة ^{خمس} انهم

البدن



ارواح روح القدس وروح الايمان وروح القوة
وروح الشهوة وروح المدرج وفي المؤمنين اربعة^{ارواح}
روح الايمان وروح القوة وروح الشهوة وروح المدرج
وفي الكافرين والبهايم ثلاثة ارواح روح القوة وروح
الشهوة وروح المدرج واما قوله تع ويسئلونك عن
الروح قل الروح من امر ربي فانه خلق اعظم من جبرائيل
وميكائيل كان مع رسول الله ص ومع الملائكة ومع
الائمة ع وهو من الملكوت وانا اصنف في هذا المعنى

كتابا اشرح فيه معاني هذه الجمل ان شاء الله **باب**
الاعتقاد في صفة الموت قال الشيخ ابو جعفر عليه السلام
لامير المؤمنين ع صف لنا الموت فقال ع على الخير
سقطم الموت هو احد ثلاثة امور ترد عليه اما^{بشارة}
بنعيم الابد واما بشارة بعذاب الابد واما تخوف
تهويل وامر مبهم امر لا يدري من لي الفرق هو فاما



ولينا والمطيع لامرنا فهو المبشر نعيم الابد واما عداونا
والمخالف لامرنا فهو المبشر عذاب الابد واما اليهم
امر الذي لا يدري ما حاله فهو المومس المسرف على نفسه
لا يدري ما يقول اليه حاله ياتيه الخبر مبهمًا مخوفًا
ثم لم يسويه الله باعدائنا ويخرجه من النار شفاعتنا
فاعملوا واطيعوا ولا تنكروا ولا تستصغروا عقوبة الله
فان من المسرفين من لا تلحقه شفاعتنا الا بعد عذاب
ثلاثمائة الف سنة وسئل من الحسن بن علي بن ابي
طالب عما الموت الذي جهلوه فقال اعظم سرور
يرد على المؤمنين اذا نقلوا عن دار النكس الى نعيم
الابد واعظم بشور يرد على الكافرين اذا نقلوا عن جنتهم
الى نار لا تبديد ولا تنفذ ولما اشتد الامر على الحسين بن
علي بن ابي طالب نظر اليه من كان معه فابدا
هو بخلافهم لانهم كانوا اذا اشتد بهم الامر تغيرت ألوانهم



وارتعدت فرائضهم ووجلّت قلوبهم ووجبت جنوهم
وكان الحسين عليه السلام وبعض معه من خاصته ^{تشف}
الوانهم وتهدؤ جوارحهم ويسكن نفوسهم فقال بعضهم
لبعض انظروا اليه كيف يشرق وجهه استبشاراً بالمو
فاته لا يراه الا قنطرة يعبر بكم عن البؤس والضراي
الجنان الواسعة والنعمة الدائمة ومن كان حاله
فانه ابشروا لا يبالى بالموت فقال لهم الحسين ع صبرا
بنى الكرام ومن كان حاله فانه ابشروا بالنعيم الدائم
فانكم كمن ينتقل من سجن الى قصر ونعيم واما هؤلاء
اعداءكم كمن ينتقل من قصر الى سجن وعذاب اليم ان
لي حديثي بذلك عن رسول الله ص ان الدنيا سجن ^{المؤمن}
وجنة الكافر والموت جسر هولا الى جنانهم وجسر
هولا الى جحيمهم ما كذبت ولا كذبت وقيل لعلي بن
الحسين ع ما الموت فقال للمؤمن كنز ثياب وسخه



قلت وفك قيود واعلا ثقبيلة واستبدال بالفخر الثياب
 واطيها دوايح واوطى المراكب وانس المنازل وللكار^ف
 كخلع ثياب فاخوه والنقل من منازل انيسه والآن^{ستبد}
 باوسخ الثياب واخسها واخس المنازل واعظم^{العناء}
 وقيل لمحمد بن علي الباقر ع ما آتوت فقال هو النوم
 الذي ياتيكم في ليلة الا انه طويل المدة لا ينبت منه
 الى يوم القيمة فمن راي في منامه من اصناف الفرح^{مالا}
 يقادر قدره ورأي في نوم من اصناف الالهو المالا
 يقادر قدره فكيف حال من فرح في النوم ووجل فيه
 هذا هو الموت فاستعدوا له وقيل للمصنف صف لنا^{الموت}
 فقال هو للمؤمنين كالطيب ريح يشمه فيعنس لطيبه
 فينقطع التعب والالام كله عنه وللکافر كل ذل^ع
 وكل ذل العقارب واشد قيل فان قوما يقولون انه هو
 اشد نشر بالناس شير وقرض بالمقاريض ورضع بالحما^ع



وتدوير قطب الارحيه في الاحداق فقال كذلك هو
على بعض الكافرين الفاجرين لا ترون منهم من عاين
تلك الشدايد فذلكم الذي هو اشد من هذا ومن عاين
الدنيا قبل ما لنا نرى كافرا يسهل عليه النزوع فينطفئ
وهو يتحدث ويضحك ويتكلم وفي المؤمنين يكون ايضا
كل وفي المؤمنين والكافرين من يقاسى عند سكرات
الموت هذه الشدايد فقال ما كان من راحة هناك
للمؤمنين فهو جاعل ثوابه وما كان من شدة وهو محبسه
من ذنوبه ليورد الى الآخرة نقياً مستحقاً للثواب ^{ليس} الله
له مانع دونه وما كان من سهولة هناك على الكافر ^{فوير}
فليتوفى اجموح حسنة في الدنيا ليورد الى الآخرة وليس له الا
ما يوجب عليه العذاب وما كان من شدة على الكافر
هناك فهو ابتداء عقاب الله عند نفاذ حسنة ذلكم
بإذن الله على لا يجوز ودخل موسى بن جعفر على ^{جل}



قد غرق في سكرات الموت وهو لا يجيب داعيًا فقالوا^{له}
يا ابن رسول الله ص ودنا الوعر فنا كيف حال صاحبنا
كيف الموت فقال ١٤ ان الموت هو المصطفى يصفى المؤمن
من ذنوبهم فيكون اخر الخير يصيبهم وكفارة اخرونة
عليهم ويصفى الكافرين من حسناتهم فيكون اخر لذة^{نعمه} او
اوراحة يلحقهم اخر ثواب حسنة تكون لهم واما صاحبكم
فقد نجل من الذنوب وصفى من الآثام تصفية وخلص
حتى يقى كما ينقى الثوب الوسخ واصلح لمعاشرتنا^{البيت} اهل
في دارنا دار الابد ومرض رجل من اصحاب الرضاء^{فعا}
كيف جذك فقال لقيت الموت بعدك يريد به ما لقيه
من شدة مرضه فقال له كيف لقيته فقال اليماسددا
فقال ما لقيته ولكن لقيت ما ينذر له به ويعرفك^{حاله} بعض
انما الناس رجلا من ترج بالموت ومستراح به فجد
الايان بالله وبالولاية تكن مستريحًا ففعل الرجل^{لك}



جهلوه

والحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة وقبل الحمد
علي بن موسى الرضعي ما بال هؤلاء المسلمين بكرهون الموت
فقال انهم يخافون موته ولو عرفوه لكانوا من اولياء الله تعالى
حقا لاجل حبه وليعلموا ان الاخرة خير لهم من الدنيا ثم قال
يا عبد الله ما بال الصبي والمجنون يبتنعان من الدواء المتقى
لبدنه والنافي لآلمه عنه فقال لجهلهم ينفع الدواء قال
والذي بعث بالحق محمدا نبيا ان من قد استعد للموت حق
حقا لاستعداد نفع لهم من هذا الدواء لهذا المتعالي
اما انهم لو علموا ما يؤدي اليه الموت من النعم لا يستعد
واحبتوه اشد ما يستعد العاقل الحازم الدواء للنفع
واجتلاب السلام ما ودخل علي بن محمد ع على من رضي
من صحابه وهو يكي ويجزع من الموت فقال له يا
خفاف من الموت لانك لا تعرفه ارايتك اذا اتسخت
وتقذرت وتآذيت بما عليك من الوسخ والقذو^{صايل}

قروح وجرب وعلت ان الغسل في الحمام يزيل عنك ذلك
كله اما تريد ان يدخله فتغسل ذلك عنك او ما ^{نكره}
ان لا يدخله فبني ذلك عليك قال بلي يا بن رسول الله قال
فذلك الموت هو ذلك الحمام وهو اخر ما بقي عليك من تحجر
ذنوبك وتنقيت من سيئاتك فاذا انت وردت عليه جاورته
فقد نجوت من كل غم وهم واذى ووصلت الى ^{سرور} كل
وفرح فسكن الرجل ونشط واستسلم ونمض عين ^{نفسه}
ومضى لسبيله وسئل من الحسن بن علي عم عن الموت
ما هو فقال عم هو التصديق بما لا يكون ارجى حثي
بذلك عزايه عن جد عن الصعامة قال ان المؤمن اذا ^{مات}
لم يكرم ميتا وان الكافر هو الميت لا الله عز وجل
يقول خُزِجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَبِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ يعني
المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن وقال جابر ^{الى} رجل الى
فقال يا رسول الله ما بالي لا احب الموت فقال ص لك



مال قال نعم قال قدمته امامك قال لا قال فمن ثم
لا تحب الموت وقال جاء رجل لابي ذريرة ما بالنا نكره
الموت فقال لانكم عمرتم الدنيا وخرتتم الآخرة فتكرهون
ان تنقلوا من عمران الى خراب وقيل له كيف ترى قد
على الله قال اما المحسن فكالغائب يقدم على اهله
واما المستي فكالابن يقدم على مولاه وهو من خا^{ئف}
قيل فكيف ترى احوالنا عند الله قال عرضوا اعمالكم
على الكتاب ان الله نعم يقول ان البرار لفي نعيم وان^{الفجار}
لفي عذاب قال الرجل فاي نة قال ان رزح الله قريب من
المحسنين **باب** الاعتقاد في المسائل في القبر قال الشيخ
ابو جعفر اعتقادنا ان المسائل في القبر حلالا^{بها}
فمن اجاب بالصواب فازيد روح وريحان في قبره ووجهة
نعيم في الآخرة ومن لم يات بالصواب فله نزل من حيم
في قبره وتصلية حليم في الآخرة واكثر ما يكون عذابا



القبر من النسيمة وسوء الخلق والاستخفاف بالبول ^{استد}
 ما يكون عذاب القبر على المؤمن المحق مثل اختلاف العبر
 او شرطة الحجام ويكون ذلك كفارة لما بقي عليه من ^{الذنوب}
 التي تكفرها الهوم والغموم والامراض وشدّة البرغ
 عند الموت فان رسول الله ص كفن امير المؤمنين
 فاطمة بنت رسول الله عنها في قصبة بعد ما فرغ النساء
 من غسلها وحمل جنازتها على عاتقه فلم يزل تحت جنا ^{رها}
 حتى اوردها قبرها ثم وضعها ودخل القبر واضطجع فيه
 ثم قام فاخذها على يديه ووضعها في قبرها ثم انكب
 عليها يناجيها طويلاً ويقول لها ابنك ابنك ثم خرج
 وسوي عليها التراب ثم انكب على قبرها فسمعوه وهو
 يقول لا اله الا الله اللهم اني اودعتها اياك ثم ^{نصف}
 فقال له المسلمون يا رسول الله انا رايناك صنعت ^{اليوم}
 شيئاً لم تصنعه قبل اليوم فقال اليوم فقدت ^{بترائي طالب}

اسد فرام



انها كانت يكون عندها الشئ فتؤثرني به على نفسها
ولدها وااني ذكرت يوم القيمة وان الناس يحشرون ^{عراة}

فقلت واسوتاه فضمنت لها ان يعيها الله تع كياسة
وذكرت ضغطة القبر فقلت واضعفاء فضمنت لها ان ^{يكفيها}
الله ذلك فكفنتها بقيصى واضطجعت في قبرها لذلك ^{انكبت}
عليها فلقتنها ما تسال عنه وانما سئلت عن ربها ^{لت} فقلت

الله ربي وسئلت عن نبيها فاجابت محمد بنى وسئلت
عن وليها واما ما فارنج عليها وتوقفت فقلت لها ^{ابنك}
ابنك لا جعفر ولا عقيل فقلت ولدي عليا امامي ^{نصفا}
عنها فقال لا اسبيل لنا عليك نامي كما نام العروس

في خدرها ثم ماتت مودة ثانية وتصديق ذلك في
كتاب الله تع قوله رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاَحْيَيْنَا
اِثْنَيْنِ فَاعْرَفْنَاهُ بَيْنُنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ
باب الاعتقاد في الرجعة قال الشيخ ابو جعفر

ارنج على القاري المخرج في منطقه
استقلق عليه المصاح

تمام

اعتقادنا في الرجعة انها حق وقد قال الله تعالى الَّذِينَ
الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ
 لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا أَنَا أَحْيَاكُمْ كَانُ هَوْلًا سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ
 وَكَانَ يَقَعُ فِيهِمُ الطَّاعُونَ كُلُّ سَنَةٍ فَيُخْرِجُ الْغَنِيَاءَ لِقَوْمِهِمْ
 وَيَبْقَى الْفُقَرَاءُ لضعفهم فيقل الطَّاعُونَ فِي الَّذِينَ يَخْرُجُونَ
 وَيَكْثُرُ فِي الَّذِينَ يَقِيمُونَ لَوْ خَرَجْنَا لَمَّا أَصَابْنَا الطَّاعُونَ
 وَيَقُولُونَ الَّذِينَ خَرَجُوا لَوْ أَقْبَلْنَا لَأَصَابَنَا كَمَا أَصَابَكُمْ
 فَاجْمَعُوا
 عَلَى أَنْ يَخْرُجُوا جَمِيعًا مِنْ دِيَارِهِمْ أَذْكَانَ وَقَتِ الطَّاعُونَ
 فخرجوا بجمعهم فنزلوا على شاطئ نهر فلما وضعوا
 نَادَاهُمْ اللَّهُ مَوْتُوا فَمَا نَوَّاجِمَةً فَكَنَسْتَهُمْ لَمَّا رَأَوْهُ عَنِ الْطَّرِيقِ
 فَبَقُوا بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ مَرَّبَهُمْ نَبِيُّ مِنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ مِنْ
 بَنِي إِسْرَءِيلَ يُقَالُ لَهُ إرميا فقال لَوْ شِئْتُ بَارِكْتُكُمْ
 فَيَعْمُرُوا بِلَادَكُمْ وَيُلِدُوا عِبَادَكُمْ وَيَعْبُدُونَكُمْ مَعَكُمْ
 فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ لَخَبَرْتُ أَرْحَمَهُمُ اللَّهُ لَكَ قَالَ نَعَمْ فَأَحْيَا

خ
 ج



له ويعثهم معه فهو لا ما تواررجعوا الى الدنيا ثم ماتوا
باجالهم وقال الله عز وجل او كالذي مر على قرية وهي ^{خاوية}
على عروشها قال اني بحبي هذه الله بعد موتها فاما ^{الله}
مائة عام ثم بعثته قال كمْ لبيتم قال لبيت يوما ^{بعض}
يوم قال بل لبيت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك
لم يتسنه وانظر الى خمارك ولجعلك اية للناس وانظر
الى العظام كيف ننشرها فتكسوها لحما فلما تبين له قال ^{علم}
ان الله على كل شيء قدير فهذه امات مائة سنة ثم رجع ^{الى الدنيا}
وبقي فيها ثم مات بلجله وهو عزير بن هرون وروى ^{ابو}
وقال الله تعالى في قصة المختارين من يوم موسى لبقايت ^{ربه}
ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون وذلك انهم
لما سمعوا كلام الله قالوا لا نصدق به حتى نرى الله
جهره فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فأتوا فقال موسى
عيا رب ما اقول لى اسرائيل اذا رجعت اليهم فاجابهم ^{الله}



فرجعوا الى الدنيا فاكلوا وشربوا ونكحوا النساء وولدا
لهم الاولاد وبقوا فيها وما نوا باجالهم وقال الله عز وجل
لعيسى بن مريم عَمَّا وَذُنْخِي الْمَوْتِ بِأَذْنِي فَجِيع الْمَوْتِ الَّذِينَ
عِيسَى ^{نوا} بِأَذْنِ اللَّهِ تَعِرجوا الى الدنيا وبقوا فيها ثم ما
بِأَجَالِهِمْ ^{سنتين} وَاصحاب الكهف ابتوا في كهفهم ثلثمائة
وَأَزْدَادُ إِسْعَاقَ بَعَثَهُمُ اللَّهُ ^{ولوا} فَرَجَعُوا إِلَى الدُّنْيَا

بَيْنَهُمْ وَقَصَّتْهُمْ مَعْرُوفَةً ^{نوا} فَان قَالَ قَائِلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
وَلَحَسِبَهُمْ أَیْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ قَبْلَ لَهُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا
مَوْتَى وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثْنَا
مَرْقَدًا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
وَإِنْ قَالُوا أَكُلْنَا مَوْتَى ^{صح} كَانُوا مَوْتَى وَمِثْلُ هَذَا كَثِيرٌ أَفَقَدْ
إِنَّ الرَّجْعَةَ كَانَتْ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ
يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُ مَا يَكُونُ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ
خُذُوا الثَّقَلَ بِالثَّقَلِ وَالْفَقْدَ بِالْفَقْدِ ^{صل} فَيَجِبُ عَلَى هَذَا



ان يكون في هذه الامة رجعة وقد نقلنا لفونا ان اذا ^{خرج}
المهدي وتزل عيسى بن مريم ^{رض} على خلفه ونزوله الى الارض

رجوعه الى الدنيا بعد موته ^{يا الله} لا عز وجل قال اني متوفيك
ورافعك الي قال عز وجل وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا
وقال عز وجل ويوم نحشرهم من كل امة فوجا ممن يكذب
يا ياتينا فال يوم الذي يحشر فيه الجميع غير الذي اليوم يحشر فيه

فوج قال الله عز وجل واسموا يا الله جهدا يمانهم لا يبعث الله
من يموت بلي وعدا عليه حقا ولكن اكثر الناس لا يعلمون ^{بعض}

ذلك في الرجعة وذلك انه يقول مع بعد ذلك ليسين لهم الله
اختلقوا فيه واليبين يكون في الدنيا الى الاخرة وساجد
في الرجعة كتابا بين فيها كيفيتها والادلة على صحة كونها
ان شاء الله تع والقول بالتناسخ باطل ومن بان بالتناسخ فهو
كافر لان في التناسخ ابطال الجنة والنار **باب** الاعتقاد في
البعث بعد الموت قال الشيخ ابو جعفر ^{البعث} انه اعتقاد بان



بعد الموت انزحى قال النبي ^ص يا بني عبد المطلب ان الرأ^س
لا يكذب اهلكه والذي بعثني بالحق نبيا لنموتن كما تاتنا^{مون}
ولتبعثن كما تستيقظون وما بعد الموت دار^{الجنة}

والنار وخلق جميع الخلق وبعثهم على الله نعم ما خلق
نفس واحدة وبعثها قال الله تع ما خلقكم ولا بعثكم

كنفس واحدة **باب** الاعتقاد في الحوض ^{الشيخ} قال

اعتقادنا في الحوض انه حق وان عرضه ما بين الله و

وهو حوض النبي ^ص وان فيه من الابرار بقدر دخولهم ^{السماء}

وان الوالي عليه يوم القيمة امير المؤمنين على ابن ابي طالب

يسقى منه اولئاءه ويذود عنه اعداءه من شره

شربه لم ينظم بعدها ابدا وقال النبي ^ص ليختلجن قوم

من اصحابي دوني وانا على الحوض فيؤخذ بهم ذات ^{السماء}

فانادي يا رب اصحابي اصحابي فيقال لجا انك لا تدري

ما احدثوا بعدك **باب** الاعتقاد في الشفاعة

الاعتقاد في الجنة والبارئ في الدنيا
الذي موضع من خلقه نقيب
الصالحين يوم المصاح



الشيخ ابو جعفر ^{رضي الله عنه} اعتقادنا في الشفاعة انها من ^{الله}

دينه من اهل الكبار والصغار فاما ^{الذين} النابون من

غير محتاجين الى الشفاعة فالكثير من لم يؤمن

بشفاعتي فلا انا له الله شفاعتي وقال ^{الشيخ} السي ^{الشيخ}

انج من التوبة والشفاعة لا الدنيا والاولياء والاولاد

والمؤمنين والملائكة وفي المؤمنين من ^{مثل} شفيع في

ربعه ومضر واقل المؤمنين شفاعته من ^{لذلك} شفيع

الفانسانا والشفاعة لا تكون لاهل الشرك ^{والشرك}

ولا لاهل الكفر والشرك والحجود بل تكون للمؤمنين من اهل

التوحيد **باب** الاعتقاد في الوعد والوعيد قال

الشيخ ابو جعفر ^{رضي الله عنه} اعتقادنا في الوعد والوعيد ان

من وعده الله على عمل ثوابا فهو منجزه ومن وعده ^{على}

عقابا فهو فيه بالخيار ان عذبه فعذله وان غف ^{عنه}

بفضله وما الله بظلام للعبيد وقد قال الله عز وجل



إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ
اعلم **باب** الاعتقاد فيما يكتب على العبد قال الشيخ ^{رضي}
اعتقادنا في ذلك أنه ما من عبد إلا وله ملكان ^{كلان}
به يكتبان عليه جميع أعماله ومن هم بحسنة ولم يعملها
تكتب له حسنة واحدة وإن عملها كتب له عشر حسنات
ومن هم بالسئية فإن لم يعملها لم يكتب عليه شيء حتى
يعملها فإن عملها أجل سبع ساعات فإن تاب ^{قبلها}
لم تكتب عليه وإن لم يتب كتبت عليه سية
واحدة وأللكان يكتبان على العبد كل شيء حتى النفع
في الرّماد قال الله عز وجل وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كَرَامًا
كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ومّرّامير المؤمنين ^ع
برجل وهو يتكلم بفصول الكلام فقال له يا هذا التّـ
الك تملّي على ملكيك كتاباً إلى ربك فكلّم ^{بعينك} بما
ودع ما لا يعينك وقال لا يزال الرجل المسلم يكتب



مُسْتَأْنًا
مَحْسَنًا مَا دَامَ سَاكِنًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كِتَابًا مَحْسَنًا أَوْ
وَمَوْضِعَ الْمَلِكِينَ مِنْ ابْنِ آدَمَ الْمُنْكَبِ الْأَمِينِ وَالْمُنْكَبِ الْأَمِينِ
فَصَاحِبِ الْيَمِينِ يَكْتُبُ الْحَسَنَاتِ وَحِبِّ الشَّمَالِ يَكْتُبُ
السَّيِّئَاتِ وَمَلِكَا النَّهَارِ يَكْتُبَانِ عَمَلُ الْعَبْدِ بِالنَّهَارِ وَمَلِكَا
الْلَيْلِ يَكْتُبَانِ عَمَلُ الْعَبْدِ بِاللَّيْلِ **بَابُ** الْأَعْتِقَادِ فِي الْعَدْلِ
قَالَ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُمَا
وَعَامِلُنَا بِمَا هُوَ فَوْقَهُ وَهُوَ التَّفَضُّلُ وَذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
يَقُولُ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتِنَانٍ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
فَلَا يُجْزَى إِلَّا امْتِنَانًا وَهُمْ لَا يَطْلُونَ وَالْعَدْلُ هُوَ أَنْ يَنْتَبِذَ
عَلَى الْحَسَنَةِ وَيُعَاقِبَ عَلَى السَّيِّئَةِ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
الْجَنَّةُ رَجُلٌ يَعْمَلُ الْإِبْرَحَةَ اللَّهُ يَمُومُ **بَابُ** الْأَعْتِقَادِ فِي
الْأَعْرَافِ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا
سُورَةُ بَيْنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَعَلَيْهِمْ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلَّ شَيْءٍ
وَالرِّجَالُ هُمُ الْبَنِيُّ وَأَصْيَانُهُ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ



ولا يدخل النار الا من انكره وانكروه وعندنا لاعراف
المرجون لامر الله اما يعذبهم واما يتوب عليهم **باب**
الاعتقاد في الصراط قال الشيخ ابو جعفر ^{دنا} اعتقادنا
في الصراط انه حق وانه جسر جهنم وان عليه ^{لخلق} جميع
قال الله عز وجل وازمينكم الا وادها كان على
حتم مقضيا والصراط في وجه اخر اسم حج الله فمن
عرفهم في الدنيا واطاعهم اعطاه الله جوازا على ^{الصراط}
الذي هو جسر جهنم يوم القيمة يوم الحسرة والندامة
وقال النبي صلى الله عليه وآله يا علي اذا كان يوم القيمة
اقعدنا وانت وجبرئيل على الصراط فلا يجوز على
الامر كانت معه براءة بولايتك **باب** الاعتقاد
في العقاب التي على طريق المحشر قال الشيخ ابو جعفر
اعتقادنا في ذلك ان هذه العقبات كلها عقبة منها اسم
عليه اسم فرضا وامرا وهي فتى اشهى الانسا الى ^{عقبة}



التي اسمها فرض وكان قد قصر في ذلك ^{عند} الفرض ^{عند} جلس
وطولب بحق الله فيها فان خرج منها بعمل صالح قد
او برحمة تدارك الله بها نجا منها الى عقبته اخرى فلا
يزال يدفع من عقبته الى عقبته اخرى ويجلس ^{عقبته} عند كل
فيسئل عما قصر فيها من معنى اسمها فان سلم من جميعها ^{شئ}
الى دار البقاء فهي حياة لا موت فيها ابدا ويسعد ^{سعد}
لا شقاؤه معها ابدا ويسكن في جوار الله مع انبيائه ^{جميع}
والصديقين والشهداء والصالحين من عباده وان ^{جلس}
على عقبته فطولب بحق قصر فيه فلم ينجيه عمل صالح
قدمه ولا ادركته من الله عز وجل رحمة زلت به ^{قدمه}
عن العقبة فهو في نار جهنم تغوذب الله منها هذه
العقبان كلها على الصراط واسم عقبته منها ^ف الولاية
جميع الخلق عندها فيسلون عن ولاية امير المؤمنين
والائمة من بعده عا فمن اتى بها نجي وجاوز ومن لم



بها بقي فهو ي وذلك قول الله تع وقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ
 واسم عقبه منها المرصاد وهو قول الله عز وجل إِنَّ
 رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ ويقول الله عز وجل وعِزَّتِي وَجَلَالِي
 لا يجوزني ظلم ظالم واسم عقبه منها الرحم واسم عقبه
 منها الأمانة واسم عقبه منها الصلوة وباسم كل واحد
 أو امرأته في عقبه يحبس عندها **باب** الاعتقاد في
 الحسنات والمبررات قال الشيخ رض اعتقادنا فيهما أنها حق
 منه ما يتولاه الله عز وجل ومنه ما يتولاه حجه فحسنا
 الأنبياء والرسل والائمة ص يتولاه الله عز وجل ويتولاه
 نبي حساب وصيائه وينولي الأوصياء حساب الامم والله
 تبارك وتعالى هو شهيد على الأنبياء والرسل وهم الشهداء
 على الأوصياء والائمة عليهم السلام شهداء على الامم وذلك
 قول الله عز وجل لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَتَكُونُوا
 عَلَى النَّاسِ وَقُولُهُ عز وجل فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ



وَحِثَّاكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى ^{بَلَنَّهُ} أَمِنْ كَانَ عَلَى
مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَالشَّاهِدُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
وَقَوْلُهُ تَعَالَى إِيَّاكُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ وَسُئِلَ مِنْ
الْصِّدْقِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِبَنِي
الْإِنْسَانِ فَلَا تَظْلِمُ نَفْسٌ شَيْئًا قَالَ الْمَوَازِينَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ
وَمِنْ الْخَلْقِ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَأَمَّا السُّؤَالُ فَهُوَ
عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ فِيهِمْ عَنْ
الَّذِينَ وَآمَنَ الَّذِينَ فَلَا يَسْأَلُ عَنْهُ الْأَمْرُ فَحَسْبُ قَالَ اللَّهُ
فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ^{عَزَّ وَجَلَّ} بِغَيْرِ حِسَابٍ
وَالْأَمْرُ عَمَّا خَصَّ بِهِ دُونَ غَيْرِهِمْ كَمَا وَرَدَ فِي التَّفْسِيرِ وَكُلُّ حِسَابٍ
وَلَوْ بَطُولُ الْوُقُوفِ وَلَا يَخْجُو مِنَ النَّارِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ ^{بَعْلُهُ}
إِلَّا بِحِجَّةٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَإِنَّ اللَّهَ يُخَاطَبُ عِبَادَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
بِمَجَالِ حَسَابِ أَعْمَالِهِمْ مُخَاطَبَةٌ وَاحِدَةٌ يَسْمَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ^{قَضِيَّتَهُ}
دُونَ غَيْرِهَا وَيُظَنُّ أَنَّ الْمُخَاطَبَ دُونَ غَيْرِهِ لَا تَشْغَلُهُ عَزَّ وَجَلَّ

أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّهُ



مخاطبة عن غاطية ويفزع من حساب الأولين والآخرين ^{مقدار}
 نصف ساعة من ساعات الدنيا ويخرج عز وجل لكل إنسان
 كتابا يلقاه منشورا ينطق عليه بجميع أعماله لا يغادر صغيرة
 ولا كبيرة إلا احصاها فجعله الله حاسب نفسه والحاكم ^{عليها}
 بأن يقال له اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا و
 يحتم الله تبارك وتعالى أرواحهم وتشهد أرواحهم وجميع ^{أرواحهم}
 بما كانوا يعملون وقالوا الجلود لم تشهدتم علينا قالوا ^{انطقنا الله}
 الذي انطق كل شيء وهو خلقكم أول مرة واليه ترجعون
 ما كنتم تستترون أن يشهد عليكم سمعكم ولا أبصاركم
 ولا جلودكم ولكن ظننتم أن الله لا يعلم كثيرا مما تعملون ^{ساجد}
 كيفية وقوع الحساب في كتاب حقيقة المعاد ^{باب} ^{اعتقا}
 والجنة والنار قال الشيخ أبو جعفر ربه اعتقادنا في الجنة
 أنها دار البقاء ودار السلام لا موت فيها ولا هم ولا سقم ولا
 مرض ولا آفة ولا زوال ولا زمانة ولا غم ولا هم ولا حاجة ولا ^{فقر}

أيديهم



وانها دار الغنا ودار السعادة ودار المقامة والكرامة ولا ^{عش}
اهلها فيها غضب ولا لعوب لهم فيها ما تشتهي ^{نفس}
وتلذذ الاعين وهم فيها خالدون وانها دار اهلها جيران ^{ن الله}
واولياؤه واحباؤه واهل كرامته وهم انواع على مراتب منهم
المتقون بتقديس الله وتسيحه وتكبيره في جملة ملائكة ^{منهم}
المستمعون بانواع الماكل والمشارب والفواكه والاراك ^{لك}
والخمر والعين واستخدام الولدان المخلدون والجلوس على
النمارق والزرايى ولباس السندس والحرير كل منهم انما
يتلذذ بما يشتهي ويريد على حسب ما تعلقت به همته ^{الله}
ويعطى من عند الله من اجله وقال الصالح ان الناس يعبدون ^{يعبد}
على ثلاثة اصناف فصنف منهم يعبدونه شوقا الى ^{جنته}
ورجاؤا ثوابه فتلك عبادة الخدام الخوصا وصنف منهم
يعبدونه خوفا من نار فتلك عبادة العبيد وصنف ^{منهم}
يعبدونه حباً له فتلك عبادة الكرام وهم الامناء و ^{ذلك}

قوله عز وجل وهم من فرج يومئذ آمنون واعتقادنا في النار
 انها دار الهون ودار الانتقام من اهل الكفر والعصيان ولا
 يخلد فيها الا اهل الكفر والشرك واما المذنبون من اهل ^{التوحيد}
 فانهم يخرجون منها بالرحمة التي تدركهم والشفاعة التي
 تنالهم وروى الله لا يصيب احدا من اهل التوحيد ^{المؤمن}
 في النار اذا دخلوها وانما تصيبهم الالام عند الخروج منها
 فتكون تلك الالام جزاء بما كسبت ايديهم وما الله بظلام
 للعبيد واهل النام المشركون حقا لا يقضى عليهم ^{فموتوا}
 ولا يخفف عنهم من عذابها لا يذوقون فيها بردا ولا ^{شرابا}
 الاحياء وغساقا وان استطعوا اطعموا من الزقوم
 وان استغاثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه ^{ليس}
 الشراب وسائر مرتقفا وبنادون من مكان ^{بعيد}
 ويقولون دنا اخرجنا منها فاننا ظالمون ^{ففسد}
 الحواب عنهم احياءا ثم ^{يقال} لهم اخسؤا فيها ولا ^{تكنو}



ونادوا يا مالِكُ ليَقْضَ عَلَيْنَا رَبِّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ وَرَدُّ
بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ أَنَّهُ بِإِمرِ اللَّهِ تَعَالَى بَرَجًا إِلَى النَّارِ ^{فَيَقُولُ}
لِمَالِكٍ قُلْ لِلنَّارِ لَا تَحْرِقُ لَهُمْ أَفْدَامًا فَقَدْ كَانُوا يَمْشُونَ ^{إِلَى}
الْمَسَاجِدِ وَلَا تَحْرِقُ لَهُمْ أَيْدِيًا فَقَدْ كَانُوا يَرْفَعُونَهَا إِلَى ^{الدُّعَاءِ}
وَلَا تَحْرِقُ لَهُمُ السِّنَنَ فَقَدْ كَانُوا يَكْثُرُونَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَلَا
تَحْرِقُ لَهُمْ وُجُوهًا فَقَدْ كَانُوا يَسْبِغُونَ بِهَا الْوُضُوءَ ^{فَيَقُولُ}
مَالِكُ يَا أَشْقِيَاءَ مَا كَانُ حَالَكُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَعْمَلُ لِفِرْعَوْنَ ^{فَقِيلَ}
لَهُمْ خُذُوا ثَوَابَكُمْ مِمَّنْ عَلِمَ لَهُ وَاعْتَقَادَنَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ^{أَنَّهُمَا}
مَخْلُوقَتَانِ وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ حِينَ ^{عَرَجَ}
بِهِ وَاعْتَقَادَنَا أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرَى مَكَانَهُ
مِنَ الْجَنَّةِ أَوْ مِنَ النَّارِ وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرَى ^{فَع}
لَهُ الدُّنْيَا كَأَحْسَنِ مَا رَأَاهَا وَيَرَى مَكَانَهُ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ ^{فَيَخْتَارُ}
الْآخِرَ فَيَقْبِضُ رُوحَهُ فِي الْعَادَةِ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ فُلَانٌ
يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَلَا يَجُودُ إِلَّا بِنَفْسِهِ الْآخِرَ طَبَقَ نَفْسٍ غَيْرَ مَقْصُودٍ



ولا مجبور ولا مكروه وأما حنة آدم فهي حنة من جنات
الدنيا تطلع الشمس فيها وتغيب وليست بحنة الخلد

لأنه لو كانت حنة الخلد ما خرج منها أبدا واعتقادنا
أنه بالتواب يخلد أهل الجنة والجنة وفي العقاب يخلد ^{أهل}
النار في النار وما من أحد يدخل الجنة حتى يعرض ^{عليه}
مكانه من النار فيقال هذا مكانك الذي لو عصيت ^{الله}
لكنت فيه وما من أحد يدخل النار حتى يعرض ^{عليه}
مكانه

والجنة فيقال له هذا مكانك الذي لو اطعت الله
لكنت فيه فيورث هولا مكان هولا وهو لا من ^{زل}
هولا وذلك قول الله عز وجل أولئك هم الكوايتون ^{بالذين}
يرتبون الفردوس هم فيها خالدون وأقل المؤمنين ^{منزلة}
في الجنة من له فيها مثل ملك الدنيا عشر مرات ^{أعلم}
باب الاعتقاد في كيفية نزول الوحي من عند ^{الله}
عز وجل قال الشيخ أبو جعفر رضي الله عنه اعتقادنا في ذلك أنه



بين عيسى اسرافيل الوحاذا اذا اراد الله تع ان تكلم بالوحي
ضرب ذلك اللوح جبين اسرافيل فينظرونه فيعرف ما فيه
فيلقيه الى ميكائيل ويلقيه ميكائيل الى جبرئيل فيلقيه ^{جبرئيل}
الانبياء ثم واما الغشوة التي كانت تاخذ النبي ص فانها كانت
عند مخاطبة الله عز وجل آياه حتى يشغل ويعرف واما ^{جبرئيل}
فانه كان لا يدخل عليه حتى تستاذنه اكراماً له وكان ^{يقعد}
بين يديه فعدة العبيد **باب** الاعتقاد في القرآن قال الشيخ
اعتقادنا في القرآن انه كلام الله ووحيه وتنزيله وقوله
وكتابه وانه لا ياتي به الباطل من بين يديه ولا من خلفه
وانه القصص الحق وانه قول فضل وما هو بالهزل وان الله
تبارك وتعالى محدثه ومنزله وربّه وحافظه **باب** ^{اعتقادنا}
في نزول القرآن في ليلة القدر قال الشيخ ابو جعفر رضي
اعتقادنا في ذلك ان القرآن نزل في شهر رمضان في ^{ليلة}
القدر جملة واحدة الى البيت المعمورة فرفق في مدة اربعة ^{وعشرين}



سنة وازتبارك وتم اعطيت به محمداً العلم جملة ^{حده}
ثم قال عز وجل فلا تعجل بالقرآن من قبل ان يقض اليك ^{حيه}
وقل رب زدني علماً وقال الله تع لا تحرك به لسانك لتعجل
به ازل علينا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان
علينا بياناً **باب** الاعتقاد في مبلغ القرآن قال الشيخ
اعتقادنا ان القرآن الذي نزل الله تع علي نبيه محمد
ما بين المائتين وهو ما في ايدي الناس ليس باكثر
من ذلك ومبلغ سورة عند الناس مائة واربع عشر
سورة وعندنا الفتحى والمفسر شرح سورة واحدة ولا يواف
والمتركب سورة واحدة ومن نسب اليها انا نقول ^{نه}
اكثر من ذلك فهو كاذب ومن روى من ثواب قراء
سورة من القرآن وثواب من ختم القرآن كله وجواز قراءة
سورتين في ركعة نافلة والتهى عن الاقتران بين سورتين
في ركعة فريضة بصدق لما قلناه في امر القرآن وان ^{مبلغه}



و ما فيه و الطاهر و المستطاب
 اصح من غيره
 و ما فيه و الطاهر و المستطاب
 اصح من غيره

حين فزع من غزوة الخندق يا محمد ان الله يا مريان لا يصل
 بعد العصر الا فرضيه ومثل قوله ص امرني بربّي عبادة
 الناس كما امرني باداء الفرض الفرائض ومثل قوله عم
 انا معاشر الانبياء امرنا ان لا نكلم الناس الا بمقدار
 عقولهم ومثل قوله عم ان جبرائيل اتاني من قبل ربي
 بامرٍ قوت به عيني وفرح به صدري وقلبي يقول
 ارفع عليا امير المؤمنين وقايد العز المحجلين ومثل
 قوله ص نزل علي جبرائيل فقال يا محمد ان الله تعاقد ^ج
 فطمة عليا من فوق عرشه واشهد على ذلك خيار ^{ملائكته}
 فزوجها منه في الارض واشهد على ذلك خيار ^{امتك}
 ومثل هذا كثير كله وحتى ليس بقرآن ولو كان
 قرآنا لكان مقرونا به وموصولا اليه غير مفصول ^{عنه}
 كما كان امير المؤمنين ع جمعه فلما جاءهم به فقال ^{هنا}
 كتاب ربكم كما انزله علي نبيكم لم يزد فيه حرف ولم ^{ينقص}



فيه حرف فقالوا الاحاجه لنا فيه عندنا مثل الذي
عندك فانصرف وهو يقول فنبذوه وراهم وهم
واشتروا به ثمنا قليلا فلبس ما يشترون وقال
القرآن واحد نزل من عند واحد علي نبي واحد انا
الاختلاف من جهة الرواه كلما كان في القرآن مثل
قوله لئن اشركت ليجطن عملك ولتكونن من الخاسرين
ومثل قوله ولولا ان تبشناك لقد كدت تركن الهم شيئا
قليلا اذا لاقتناك صيغ الحيوة وضعف المات وما
اشبه ذلك فاعتقادنا فيه انه نزل على اياك اعني
باجاه وكل ما كان في القرآن اوصاحبه فيه بالحيات
وكل ما كان في القرآن يا ايها الذين امنوا هم وفي التوبه
يا ايها المساكين وما من اية اولها يا ايها الذين امنوا
الا وعلى نبي طالب عم قايدها واميرها وشريفها
واولها وما من اية تسوق الى الجنة الا وهي في النبي



والامة عم وفي اشياءهم واتباعهم وما من اية تسوق
النار الا وهي في اعدائهم والمخالفين لهم وان كانت الاية
في ذكر الاولين فما كان منها خيرا فهو جار في ^{اهل}
الخير وما كان منها في شر فهو جار في اهل الشر وليس
في الانبياء خير من النبي ص ولا في الاوصياء افضل
اوصيائه ولا في الامم افضل من هذه الامة الذين
شيعة اهل بيته في الحقيقة دون غيرهم ولا في الاشياء
اشتر من اعدائهم والمخالفين لهم من الناس في الامانة
الاعتقاد في الانبياء والرسل والحق والملائكة ^{الشيعة} ^{قال}
اعتقادنا في الانبياء والرسل والحق صلوات الله عليهم
افضل الملائكة وقول الملائكة لله عز وجل لما قال لهم اني
جاء في الارض خليفة قالوا اجعل فيها من نبيسده
فيها ونبيسك الدنيا ونحن نسيح بحمدك ونقدس لك
قال في اعلم ما لا تعلمون هو التي فيها المنزلة آدم



وَلَمْ يَمْنُوا مِنْزِلَهُ فَوْقَ مَنْزِلَتِهِمْ وَالْعِلْمُ بِوَجِبِ الْفَضْلِ
قَالَ اللَّهُ تَع وَاعْلَمَ آدَمُ الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ
فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا
سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ
بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ هَذَا كَلِمَةُ
تَفْضِيلِ آدَمَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَهُوَ نَبِيُّ لَهُمْ لِقَوْلِ اللَّهِ
أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَلَمَّا ثَبَتَ تَفْضِيلَ آدَمَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ
أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ كَقَوْلِهِ تَع فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ
كُلُّهُمْ إِلَّا الْيَهُودَ وَلَمْ يَأْمُرْهُمُ اللَّهُ بِالسُّجُودِ إِلَّا مَنْ هُوَ أَفْضَلُ
مِنْهُمْ وَكَانَ سَجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَةً وَلِآدَمَ عَزَّ وَكَرَامًا
لَمَّا أَوْدَعَ اللَّهُ صُلْبَهُ مِنَ الْبَيْتِ وَالْأَمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَقَالَ النَّبِيُّ صَ اَنَا أَفْضَلُ مِنْ جِبْرِائِيلَ

أَجْمَعُونَ



وميكايل واسرافيل ومن جميع الملائكة المقربين وانا
خير البرية وسيد ولد ادم واما قول الله عز وجل لَنْ
يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ
فليس ذلك بموجب لتفضيلهم على عيسى ع واما
قال الله تعالى ذلك لان الناس منهم من كان
يعتقد ان الربوبية لعيسى عليه السلام يعبد له وهم ضنف
من النصارى ومنهم من عبد الملائكة وهم الضنانيون
وغیر فقال الله تعالى لرئيسكم المسيح ان يكون عبدا لله
اي ان يستنكف المسيح والمعبودون دوني ان يكونوا
عبادا الي والملائكة روحانيون معصومون لا يعصون
الله ما امرهم ويفعلون ما يأمرون ولا ياكلون ولا
يشربون ولا يالمون ولا يموتون ولا يسقمون ولا
يهرمون طعامهم وشرابهم التسبيح والتقديس
وعيشهم من نسيده العرش وتلذذهم بانواع العلاء



خلقهم الله نعم بقدرته انوارا واروا حاكما شاء و اراد
وكل صنف منهم يحفظ نوعا مما خلق الله وقلنا ^{بتفضل}
من فضلنا عليهم لان الحال التي يصيرون اليها
من انواع ما خلق الله نعم اعظم وافضل من حال الملائكة
والله اعلم واحكم **باب** الاعتقاد في عدد الانبياء
قال الشيخ ابو جعفر رضا اعتقادنا في عدد مائه الف
نبي واربعة وعشرون الف نبي ومائة الف وصي و
اربعة وعشرون الف وصي لكل نبي منهم وصي اوصى
اليه بامر الله وامرهم امر الله تع وطاعتهم طاعة الله
ومعصيتهم معصية الله تع لم ينطقوا الا غل الله
وعز وحيه وان سادة الانبياء خمسة الذين دار
عليهم الرحي وهم اصحاب الشرايع وهم اولوا الغر
نوح وابراهيم وموسى عيسى ومحمد ص وان محمدا ^{سيد}
وافضلهم وانه جاء بالحق وصدق المرسلون وان

ونعتقد فيهم انهم جاوا بالحق
من عند الحق وان اولهم قول الله



الَّذِينَ كَذَبُوا لَنَا يَقُولُوا الْعَذَابُ آلَايَمُ وَإِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
 بِهِ وَعَزُّوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ الْبَلَاءُ
 هُمُ الْفَائِزُونَ الْفَائِزُونَ وَبِحَبْلِ زَنْتَقْدَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِهِمْ وَأَتَمَّ أَحَبَّ الْخَلْقِ
 إِلَى اللَّهِ وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ وَأَوْفَاهُمْ أَفْرَارًا بِهِ لَمَّا اخْتَلَفَ ^{مَشَاوِرُ}
 النَّبِيِّينَ وَاشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى
 وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صَلاً اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَعْطَى كُلَّ قَدَمٍ مَعْرِفَةَ نَبِيِّنَا وَسَبْقَهُ
 الْأَفْرَارِ بِهِ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ جَمِيعَ الْخَلْقِ لَهُ وَ
 لَأَهْلِ بَيْتِهِ عَمَلًا وَلَنَافَعًا لَوْلَاهُمْ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ
 وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا آدَمَ وَلَا حَوَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ
 شَيْئًا مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَاعْتَقَادَنَا
 أَنْ يَحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى خَلْقَهُ بَعْدَ نَبِيِّتِهِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ عَشْرًا وَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع

ما خلق الله



ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد الباقر
بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن
موسى الرضا ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن
بن علي ثم محمد بن الحسن الحجّة القائم بإمر الله صاحب
الزّمان خليفة الرّحمان في أرضه الخاصّة في الأمصار^{الغائب}
عن الألبار صلوات الله عليهم أجمعين واعتقادنا
فيهم أنّهم أولو الأمر الذين أمر الله بطاعتهم وأنهم^{الشّهداء}
على الناس وأنهم أبواب الله والسّيل إليه والأدلاء
عليه وأنهم عيبة علمه وتراجمه وحيه وأركان^{حيه} توحّده
وأنهم معصومون من الخطأ والزلل وأنهم الذين أدب^ب
الله عنهم الرّجس وطهرهم تطهيراً وأنهم المعجزان
والدلائل وأنهم أمان لأهل الأرض كما أن النّجوم^{النّجوم}
أمان لأهل السّماء وأنّ مثلهم في هذه الأمة كسفينة^{نوح}
نوح من ركبها نجوا وكباب حطه وأنهم عباد الله المكرّمون^{الذين}



لا يسبقوننا بالقول وهم بآمره يعملون ^{حتهم} ونعتقد فيهم أن

إيمان وبغضهم كفروا أن أمرهم أمر الله ونبيهم

هو الله وطاعتهم طاعة ومعصيتهم معصية الله و

وليهم ولي الله وعدّوهم عدّو الله ونعتقد أن الأرض

لا تخلو من حجة الله على خلقه أما ظاهرًا مشهورًا

أو خائفًا مغورًا ونعتقد أن حجة الله في أرضه وخليفته

على عباده في زماننا هذا هو القائم المنتظر محمد بن

الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر

بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب

وأنه هو الذي أخبر به النبي ﷺ عن الله عز وجل بأن

وسنبيه وأنه هو الذي يملأ الأرض قسطًا وعدلاً

كما ملئت جورًا وظلمًا وأنه هو الذي يظهر الله

به دينه ليظهر على الدين كله ولو كره المشركون

وأنه هو الذي يفتح الله على يديه مشارق الأرض ومغاربها



حتى لا يبقى في الارض مكان لا يؤذن فيه بالاذان ^{يكون}
الدين كله لله تع وانه هو المهدي الذي اخبره
النبى وانه اذا خرج نزل عيسى بن مريم عليه السلام فصل
خلفه ويكون المصلى اذا صلى خلفه كمن كان مصليا
خلف رسول الله ص لانه خليفته ونعتقد انه لا يجوز
ان يكون القائم ^{غيبته} غير بقى في غيبته ما بقى ولو بقى
عمر الدنيا لم يكن القائم غير لان النبى ص والائمة ع
عليه باسمه ونسبه وبه بضوا وبه بشر واصلا
الله وسلامه عليهم اجمعين وقد اخرجت هذا الفصل
من كتاب الهداية **باب** الاعتقاد في العصمة ^{الشيخ}
اعتقادنا في الانبياء والرسل والائمة والملائكة صلوات الله
عليهم ^{انهم} انهم معصومون مطهرون من كل دنس و
لا يذنبون ذنبا صغيرا ولا كبيرا ولا يعصون الله ما امرهم
ويفعلون ما يؤمرون ومن نفى عنهم العصمة في شئ من



اعمالهم فقد جهلهم ومن جهلهم فهو كافر واعتقاداً
فيهم انهم موصوفون بالكمال وتمام العلم من اهل امورهم
الى اخرها لا يوصفون في شيء من احوالهم بنقص ولا
عصيان ولا جهل **باب** الاعتقاد في نفي العلو والتفوق
قال الشيخ ابو جعفر رضا اعتقادنا في الغلاة والمنقوضه
انهم كفار بالله جل اسمه وانهم اشتر من اليهود
النصارى والمجوس والقدريه والحرورية ومن جميع اهل
البدع والاهواء المضله وانه ما صغر الله جل جلاله ^{تصغيرهم}
بشيء كما قال الله عز وجل ما كان لبشر ان يوتيئه الله ^{الكتاب}
الحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عباداً لي من
دور الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون ^{الكتاب}
وبما كنتم تدرسون ولا يامركم ان تتخذوا الملائكة ^{البنين}
ارباباً اياهم كما بالكفر بعد اذ انتم مسلمون وقال عز وجل
لا تغلوا في دينكم واعتقادنا في النبي صلى الله عليه وسلم وفي غيره



فما زالت هذه الأكلة تعاده حتى قطعت لجهنم فمات منها
وامير المؤمنين علي عم قتله عبد الرحمن بن ملجم لعنة الله
عليه ودفن بالعزى والحسن بن علي عم ستمه امراته
جعد بنت اشعث الكندي لعنهما الله فمات من ذلك
والحسن بن علي عم قتل بكر بلاد وقائله سنان بن انس
النجفي لعنة الله وزير العابدين عم ستمه الوليد بن عبد
الملك لعنة الله فقتله والباقر بن علي عم ستمه ابراهيم
بن الوليد عليه لعنة الله فقتله والصادق عم ستمه المنصور
ابو جعفر الدوانيقي لعنة الله عليه فقتله وموسى بن جعفر
ستمه مروان الرشيد لعنة الله عليه فقتله وعلي
بن موسى الرضي عم قتله المأمون لعنة الله عليه
بالسّم وابو جعفر محمد بن علي عم قتله المعتصم لعنة
الله عليه بالسّم وعلي بن محمد عم قتله المتوكل
عليه لعنة الله بالسّم والحسن بن علي العسكري



قتله المعتمد المتوكل لعنة الله عليه بالسَّمو ^{اعتقادنا} ^{والسَّمو}
في ذلك انه جري عليهم في الحقيقة وانما شبهه للناس
امرهم كما يزعمه من تجاوز الحذف منهم من الناس
بل شاهدوا قتلهم على الحقيقة والصحة لا على ^{الحساب}
والخيلولة ولا على الشك والشبهة فمن زعم انهم
شبهوا واحدا منهم فليس من ديننا على شيء ونحن
منه براء وقد اخبر النبي والائمة عما انهم مقتولون ^{فمن}
قال انهم لم يقتلوا فقد كذبهم فقد كذب الله عز
وجل وكفر به وخرج به من الاسلام ديننا فلن يقل
منه وهو في الآخرة من الخاسرين وكان الرضا
يقول في دعائه اللهم اني ابرأ اليك من الحول والقوة
فلا حول ولا قوة الا بك اللهم اني ابرأ اليك من الدين
دعونا ما ليس بحق اللهم لك الخلق ومنك الامر
واياك نعبد واياك نستعين اللهم انت خالقنا



وخالق ابائنا الاولين وابائنا الآخرين اللهم لا يلق
الربوبية الا بك ولا تصلح الالهية الا لك فالعز
النصاري الذي صغر واعظمتك والعن المضاهير
بقولهم من بيتك اللهم انا عبيدك وابناء عبيدك
لا مملك لا نفسا بقعا ولا ضرا ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا
اللهم من نعم انتا ارباب فحن منه براء ومن نعم
ان الينا الخلق وعلينا الرزق فحن منه براءة كبراة عسى
بن مريم عن النصاري اللهم انا لم ندعهم الى ما يرمون
فلا تواخذنا بما يقولون رب لا تد على الارض من الكافرين
ديارا انك ان تذرهم يصلوا عبادك ولا يلدوا الا فاسدا
كفلا وروى عن زرارة انه قال قلت للصديق جلا
من ولد عبد الله بن سبأ يقول بالتفويض فقال وما
فقلت يقول ان الله عز وجل خلق محمدا وعليئا فوض
خلقنا ورزقا واحيا واما ما فقال كذب عبد الله اذا

اليه فاقرا عليه الآية التي في سورة الرعد أم جعلوا لله
شركا خلقوا الخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله يخلق
كل شيء وهو الواحد القهار فاضرفت الى الرجل فاما

بما قال الصم فكانما القمته حجرا فقال فكانما حرس
ودق فاه وقد قوض الله عز وجل اليه امر دينه
فقال عز وجل وما اتاكم الرسول فخذوه و
نهىكم عنه فانتهى فقد قوض الله ذلك الى الامم
وعلامه المفوضه والغلاة واصنافهم نسبتهم الى المشايخ
القوم وعلمائهم الى القول بالتقصير وعلامته الخلافة
من الغلاة دعوى التحلي بالعبادة مع تدبيرهم ترك
الصلوة وجميع الفرائض ودعوى المعرفة باسماء الله
الظلمة ودعوى انطباع الحق الحق لهم وان الولي اذا
وعرف مذهبهم فهو عندهم افضل من الانبياء ومن
ايضا دعوى علم الالكيميا ولا يعلمون منه الا الدغل



وتبقي الشبهه والرصاص على المسلمين اللهم لا تجعلنا
منهم والعنهم جميعاً **باب** الاعتقاد في الظالمين
قال الشيخ ابو جعفر رضى الله عنه اعتقادنا فيهم انهم ملعونون
والبراءة منهم واجبة قال جل ثناؤه ومن اظلم ممن
افترى على الله كذباً اولئك يعرضون على ربهم و
يقول لا شهادة هؤلاء الذين كذبوا على ربهم ^{الله} لا اشد
على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله ^{يغولها}
عوجاً وهم بالآخرة هم كافرون قال ابن عباس رضى
تفسير هذه الآية ان سبيل الله في هذا الموضع على
ابن ابي طالب والائمة عما في كتاب الله عز وجل اما
امام علي وامام ضلالة قال عز وجل وجعلناهم
يهوداً نيامرنا وجعلناهم ائمة يدعون الى النار
يوم القيمة لا ينصرون واتبعناهم في هذا الدنيا
ويوم القيمة هم من المقتوحين ولما نزلت هذه الآية

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً قَالَ
النَّبِيُّ مَنْ ظَلَمَ عَلَيَّ مَقْعِدِي هَذَا بَعْدَ وَفَائِي فَكَأَنَّمَا
قَدْ جَدَّ بَنُو قِي وَبَنُو الْأَنْبِيَاءِ عَمَّ مِنْ قَبْلِي وَمَنْ تَوَلَّى الظَّالِمَ
فَهُوَ ظَالِمٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
آبَاءَكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ مَنْ
يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
قَدْ بَيَّسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا بَيَّسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ
وَقَالَ تَعَالَى لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ
أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
فَمَشَّكُمْ النَّارَ وَالظُّلْمَ هُوَ دُخَانٌ شَيْءٌ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ فَمَنْ



ادعى الامامه وليس بابام فهو الظالم ملعون ^{وقال}
البنى ٣ من جدد عليا امامته بعدي فقد جدد بنوتي
ومن جدد بنوتي فقد جدد الله ربوبيته وقال البنى ٣
لعلي ع يا علي انت المظلوم بعدي من ظلمك فقد ^{ظلمني}
ومن انصفك فقد انصفني ومن والاك فقد والا
ومن عاداك فقد عاداني ومن طاعك فقد طاعني ومن
عصاك فقد عصا واعتقادنا فيمن جدد الامامه ^{المؤيد}
والائمة من بعد ع انه بمنزلة من جدد بنوه جميع ^{الانبياء}
واعتقادنا فيمن اقربا بامير المؤمنين وانكروا احدا من ^{بعده}
من الائمة انه بمنزلة من اقر بجميع الانبياء وانكروا بنوه محمدا
قال الص ٤ المنكر لا حزننا كالمنكر لا ولنا وقال البنى ٣ ^{الائمة}
من بعدنا ثنا عشر وطهم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب
واخوهم المهدي القائم طاعتهم طاعني ومعصيتهم ^{معصيته}
من انكروا احدا منهم فقد انكروني وقال الص ٥ من شاي في كفو



اعدائنا و الظالمين لنا فهو كافرو قال امير المؤمنين ما زالت
مظلوما منذ ولدني احي حتى ارجع عقيل كان يصيبه
الرمم فيقول لا تذروني حتى تدمروا عليا فيذروني و
ما بي رمد واعتقادنا فيمن قاتل عليا قول النبي صلى الله عليه و آله
عليا فقد قاتلني ومن حارب عليا فقد حاربني ومن حاربني
فقد حارب الله وقوله ع لعل فاطمة والحسن والحسين ع
انا حارب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم واما فاطمة ع اعتقادنا
فيها سيده نساء العالمين من الاخرس والاولين و آله
يفضيل لفضيلها و برضا الرضاها لان الله تع فاطمها و فطم
من احبها من النار وانها خرجت من الدنيا ساخنة
على ظالمها و غاصبي حقها و ما نعي ارتها من ايها و قال
النبي ع ان فاطمة بضعة مني اذاها فقد اذاني ومن غاصها
فقد غاصني ومن سترها فقد سترني و قال النبي ع ان فاطمة
بضعة مني و هي روح التي بين جنبي يسئوني ما ساء الله



وَيَسْرِفُ مَاسَرَّهَا وَاعْتَقَادَنَا الْبِرَّ ^{أَنَّهُ} أَنَّهُ وَاجِبَةٌ مِنَ الْأَرْبَعِ
فِي غُفْرَتِهِ وَيَعُوقُ وَنَسْرًا وَهَبْلًا وَمِنَ الْإِنْدَادِ الْآنَ

فَاللَّهِ وَالْعَزَى وَمَنَاتٍ وَالشَّعْرَى وَمِنْ عِبْدِهِمْ وَمِنْ جَمِيعِ

أَشْيَاءِهِمْ وَاتِّبَاعِهِمْ وَأَنَّهُمْ اشْتَرَوْا خَلْقَ اللَّهِ وَأَنَّهُ لَيْتَمُ الْأَقْرَارُ ^{بِاللَّهِ}

وَبِرَسُولِهِ وَبِالْأَمَّةِ الْمُعْصُومِينَ بِالْبِرِّ مِنَ الْعَدَاةِ

اعْتَقَادَنَا فِي قَتْلَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَقَتْلَةِ الْأَمَّةِ الْمُعْصُومِينَ

أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِمَشْرُكُونَ مَخْلُودُونَ فِي أَسْفَلِ دَرَجَةٍ مِنَ النَّارِ

اعْتَقَدْنَا فِيهِمْ غَيْرَ مَا ذَكَرْنَا هَلْ لَيْسَ عِنْدَنَا مِنْ دِينِ اللَّهِ شَيْءٌ

وَاللَّهُ أَعْلَمُ **بَابُ** الْأَعْتِقَادِ فِي التَّقْيِيدِ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ ^{رَضِيَ}

اعْتَقَادَنَا أَنَّهُ وَاجِبَةٌ مِنْ تَرْكِهَا كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ تَرَكَ

الصَّلَاةَ وَقِيلَ لِلصَّغِيرِ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ أَنَا نَرَى فِي الْمَسْجِدِ

رَجُلًا يُعْلَنُ بِسَبِّ أَعْدَائِكَ وَيُسَمِّيهِمْ فَقَالَ مَا لَهُ ^{بِاللَّهِ} الْعِنْدَ

يَعْرُضُ بِنَا وَقَالَ اللَّهُ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَقَالَ الصَّغِيرُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْأَرْبَعِ



لَا تَسُبُّوهُمْ فَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِمْ سَبًّا وَقَالَ الصَّامُ مَنْ سَبَّ
 وَلِيَّ اللَّهِ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَقَالَ النَّبِيُّ ص لِعَلِيٍّ عَمَّ مِنْ سَبِّكَ
 يَا عَلِيُّ فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ نَعِ وَمَنْ
 سَبَّ اللَّهَ كَسَبَهُ اللَّهُ عَلَى مَخْرَجِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَالْقَبْرُ
 وَاجِبُهُ لَا يَجُوزُ رَفْعُهَا إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الْقَائِمُ عَمَّا تَرَكُهَا
 قَبْلَ خُرُوجِهِ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَدِينِ الْأِمَامَةِ وَ
 وَرَسُولِهِ وَالْأَئِمَّةِ ع وَسُئِلَ الصَّامُ عَمَّا نَوَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 أَنَا لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَتَكُمْ قَالَ أَعْمَلَكُمْ بِالْبَقِيَّةِ وَقَدْ أَطْلَقَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطْهَارَ مَوَالِي الْكَافِرِينَ فِي حَالِ الْبَقِيَّةِ
 وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنِينَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَتَّقُوا
 مِنْهُمْ تُقَاةً وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ
 فِي الدِّينِ وَلَمْ يَخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا
 إِلَيْهِمْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ تَبَرُّوا لَهُمُ اللَّهُ يَبْغِزْهُمْ إِنْ تَنَاصَفْتُمْ وَلَهُ عَنِ

نَرَكُهَا



الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَظَاهَرُوا
عَلَىٰ اخْرَاجِكُمْ أَنْ تَقُولُوا هُمْ مِنْ بَنِيكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ وَقَالَ الْقَوْمُ الَّذِي لَاسَعَ الرَّجُلُ فِي الْمَسْجِدِ هُوَ
يَسْتَمْنِي فَاستتر منه بالسارية كي لا يراى وقال
خاطبوا الناس بالبرائة وخالفوهم بالجوانية ما دامت
الامر قصبية وقال عم الريامع للؤمن شرك ومع المنا^{فق}
في داره عبادة قال الضم من صلى معهم في الصف^{الاول}
فكانما صلى مع رسول الله صلى في الصف الاول وقال عم^{عودو}
مريضهم واشهدوا جنايزهم وصلوا في مساجدهم وقال
كونوا لنا ريناً ولا تكونوا لنا سئيناً وقال عم رحم الله
امرؤ حيينا الى الناس ولم يغضنا اليهم وذكر القضا^{صون}
عند الضم فقال لعنهم الله يشنعون علينا وسئل
عن الظلم اجل الاستماع لهم فقال لا وقال عم من اصنع
الى ناطق فقد عبدك فان كان الناطق عن الله فقد^{عبد الله}

القصاص



وان كان الناطق عن بليس فقد عبد بليس وسئل ^{عن}
عن قول الله عز وجل وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ^{القصص} قال هم

وقال النبي صلى الله عليه وآله من لى ذابذة فوقه فقد سعى في همة

الاسلام واعتقادنا فيمن خالفنا في شيء من امور الدين

كاعتقادنا في من خالفنا في جميع امور الدين

الاعتقاد في آباء النبي صلى الله عليه وآله قال الشيخ ابو جعفر رضي الله عنه

في آباء النبي صلى الله عليه وآله انهم مسلمون من ادم الى ابيه عبد الله و

ابا طالب كان مسلماً وامه امنه بنت وهب كانت

مسلمة وقال النبي صلى الله عليه وآله خرجت من نكاح ولم اخرج من

سفاح من لادن ادم وقد روي ان عبد المطلب كان حجة

وابا طالب وصيه **باب** الاعتقاد في العلوية قال الشيخ

ابو جعفر رضي الله عنه اعتقادنا في العلوية انهم من آل رسول الله

وان مودتهم واجبة لانها اجر النبوة قال الله عز وجل

قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَالصَّدَقَةُ



عليهم محرمة لأنها اوساخ ما في ايدي الناس وطهاره
الاصدقتهم لاما لهم وعبيدهم وصدقة بعضهم ^{بعض} على
واما الزكوة اليوم فانها تحل لهم عوضا عن الحسن لانهم قد
منعوا منه واعتقادنا في المسئ منهم ان له ضعف العقاب
وفي الحسن منهم ان له ضعف الثواب وبعضهم اكفاء ^{بعض}
لقول النبي صلى الله عليه وسلم حتى نظر الى نبي لي طالب علي وجعفرنا
لبيننا وبنونا لبنا تنا وقال الصم عن من خالف دين الله
وتوالي اعدائنا وعادا اولياء الله فالبراءة منه واجبة
كاشا من كان من لي قبيلة كان وقال امير المؤمنين
لابنه محمد الحنفية تواضعك في شرفك اشرف لك من
شرف ابائك وقال الصم ولا يتي لامير المؤمنين ^{احب}
الي من ولادتي منه وسئل الصم عن آل محمد من حرم
على رسول الله نكاحه وقال الله عز وجل ولقد ارسلنا
نوحا وابراهيم وجعلنا في ذريتهما النبوة والكتاب ^{فيهم}



مُتَمِّدٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ وَسُئِلَ الْقَوْمُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ أَوْثَقْنَا الْكِتَابَ الَّذِي صُطِفِينَا مِنْ عِبَادِنَا
فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
الْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ فَقَالَ عَمَّ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مَنْ أَمَّنْ
يَعْرِفُ حَقَّ الْأَمَامِ وَالْمُقْتَصِدِ الْعَارِفِ وَالسَّابِقِ الْخَيْرِ
بِإِذْنِ اللَّهِ هُوَ الْأَمَامُ وَسُئِلَ سَمْعِيلُ أَبَاهُ الْقَوْمُ فَقَالَ
مَا حَالُ الْمُنْذِبِينَ مِنْهَا فَقَالَ عَمَّ لَيْسَ بِمَا يَتَكَبَّرُونَ وَلَا مَا يَتَنَبَّهُونَ
أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ فَلَا يَجِدْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَنْ أَحَدِ حَدِيثِ طَوِيلٍ
لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ أَحَبَّ لِلْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ وَ
أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ أَنْفَاقُهُمْ لَهُ وَعِلْمُهُمْ بِطَاعَتِهِ وَاللَّهُ مَا
يُتَقَرَّبُ
إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالطَّاعَةِ مَا مَعْنَى بَرَاءَةٍ مِنَ النَّارِ
وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ حُجَّةٌ مِنْكَ إِنْ كَانَ اللَّهُ مُطِيعًا فَهُوَ
لَنَا وَلِيٌّ وَمِنْكَ إِنْ كَانَ اللَّهُ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ



وَلَا نُنَالُ وَلَا يَتَنَا مَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَقَدْ قَالَ نُو
رَبِّ إِنْ بَنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنْ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ لِحُكْمِ ^{كبير} الْحَقِّ
قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا
تَسْأَلُنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ ^{الْحَامِلِينَ} الْخَامِلِينَ
قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا
تَغْفِرْ لِي وَرَحْمَتِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَسُئِلَ الْقَائِمُ
عَنْ قَوْلِهِ تَع وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ
وُجُوهَهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ
قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ عَلَوِيًّا
فَاطِمِيًّا قَالَ ^{ليس} وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا وَقَالَ الْقَائِمُ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ مَنْ خَالَفَكُمْ إِلَّا الْمُضْمِرُ قِيلَ فَايَ شَيْءٍ الْمُضْمِرُ
قَالَ الَّذِي تَقْسِمُونَهُ الْبِرَاءَةَ فَمَنْ خَالَفَكُمْ فَابْرَأُوا مِنْهُ
وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا وَقَالَ الْقَائِمُ لَا صَحَابَةَ فِي أَيْمَنِ
عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ تَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَإِنِّي بَرَاءٌ مِنْهُ



برآنى الله منه **باب** الاعتقاد فى اخبار المفسر والمجمل قال
 الشيخ ابو جعفر رضا اعتقادنا فى الحديث المفسر انه يحكم ^{على}
 المجمل كما قال الصنع **باب** الاعتقاد فى الحظر
 والاباحه قال الشيخ رضا اعتقادنا فى ذلك ان الاشياء
 كلها مطلقة حتى يرد فى شئ منها نهي **باب**
 الاعتقاد فى الاخبار الواردة فى الطب قال الشيخ ^{جعفر}
 اعتقادنا فى الاخبار الواردة فى الطب انها على وجه
 منها ما قيل على هوامكة والمكذبة فلا يجوز استعماله فى ^{سائر}
 الاهويه ومنها اخبر به العالم على ما عرف من ^{السائل} طبع
 ولم يتعد موضعه اذا كان اعرف بطبعه ومنها
 ما دلّسه المخالفون فى الكتب لتقريب صور المذهب
 عند الناس ومنها ما وقع فيه سهو من ناقله ومنها
 ما حفظ بعضه ونسي بعضه وما روي فى العمل ^{نه}
 شفاء من كل داء فهو صحيح معناه انه شفاء من

المدينة



كل داء بارد وما روي في الاستنجاء بالماء البارد لئلا
البواسير فاذ ذلك اذا كان بواسيره من الحرارة و
ماروي في البارد فخان من الشفاء انه في وقت ادراك
الرطب لمن ياكل الرطب دون غيره من سائر الاوقات و
اما الادوية العلل الصحيحة عن الائمة عم في ايات القرآن
وسوره والآدعية على حسب ما وردت به الآثار
بالاسانيد القوية والطرفا الصحيحة وقال الصم كان في
ما مضى يسمى الطبيب المعالج فقال موسى ع باردت ممن
الدا فقال متى قال باريت فمن الدوا فقال متى يا موسى
قال فما يصنع الناس بالعلاج فقال تطيب انفسهم بذلك
فسمى الطبيب طبيا بذلك واصل الطب التداوي وكان داود
ينبت في محرابه كل يوم حشيشة فتقول خذ خفاني اطحها
وكنا فرأى اخرا عمر حشيشة تلبت في محرابه فقال
ما اسمك فقالت الخروبية فقال داود عم خرب الخراب

فلم ينبت فيه شيء بعد ذلك وقال النبي صلى الله عليه وسلم
الحمد فلا شفاء له **باب** الاعتقاد في الحديثين الخليلين
قال الشيخ رضي الله عنه اعتقادنا في الأحاديث الصحيحة عن الأئمة
أنهم موافقة لكتاب الله تبارك وتعالى متفقة بما
غير مختلفة لأنها مأخوذة من طريق الوحي عن الله
سبحانه ومع ولو كانت من عند غير الله لكانت مختلفة
ولا يكون اختلاف ظواهر الأخبار إلا لعلل مختلفة
مثل ما جاء في كفارة الظهار عن رقبته
جاء في خبر آخر صيام شهرين متتابعين وجاء في خبر
آخر أطعام ستين مسكيناً وكلها صحيحة فالقبا
لمن لم يجد العنق والأطعام لمن لم يستطع الصيام
وقد دوي أنه يتصدق بما يطيق وذلك محمول
على من لم يقدر على الطعام ومنها ما يقوم كل
واحد منهما مقام الآخر مثل ما جاء في كفارة اليمين



الطعام عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون اهليكم
كسوتهم وتحرير رقبة ومن لم يجد فصيام ثلاثة ايام ^{فاذا ورد}
في كفارة اليمين ثلاثة اخبار احدها بالطعام وثانيها
بالكسوة وثالثها تحرير رقبة ^{مختلفا} كان ذلك عند الحمال
وليس يختلف بل كل واحد من هذه الكفارات يقوم ^{مقام}
الاخرى وفي الاخبار ما ورد للتقية وروي عن سليمان
بن قيس الهذلي انه قال قلت لامير المؤمنين ع اني سمعت ^{من}
سلمان ومقداد وابي ذر شيئا من تفسير القرآن ومن ^{الاحاد}
عن النبي ص غير ما في ايدي الناس وسمعت منك ^{نص}
ما سمعت منهم ورايت اشياء كثيرة من تفسير القرآن
ومن الاحاديث عن نبي الله ص انتم خالفونهم فيها ^{ترجمون}
ان ذلك كله باطل افترى الناس يكذبون على رسول الله ص
متعمدين ويفسرون القرآن باراءهم قال فقال علي ع
قد سالت فافهم الجواب ان في ايدي الناس حقا وباطلا



وصدقاً وكذباً وناسخاً ومنسوخاً وخاصاً وعمماً وحكماً
ومتشابهاً وهماً وحفظاً وقد كذب على رسول الله ^ص
على عهد حتى قام خطيباً فقال ليتها الناس قد كذب
الكذابة على من كذب علي متعمداً فليتبؤا مقعده
من النار ثم كذب عليه من بعدك ^{اربعه} وانما اتاكم الحديث من
اوجه ليس له خامس رجل منافق فظهر الايمان متصنع
بالاسلام ظنوا انه لم يأتهم ولم يخرج ان يكذب على ^{رسول}
الله متعمداً فلو علم الناس انه منافق كذاب لم ^{يقبلوا}
منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول ^{الله}
وراه وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا يعلمون حاله وقد
اخبر الله تعالى عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم
فقال عز وجل اِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَأَنْ يَقُولُوا
سَمِعْنَا لِقَاهُمْ خَشْيَ مَسْنَدَهُ ثُمَّ تَفَرَّقُوا بَعْدَهُ وَقَرَّبُوا
إِلَى غَاةِ الضَّلَالِ وَالدَّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ



البهتان قولهم الاعمال واكلوا بهم الدنيا وحملوهم على قبا^ب
الناس وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصه^{الله}
فهذا احدا لاربعة وسمع رجل اخر من رسول الله^ص
شيئا لم يحفظه على وجهه وروى فيه ولم يتعمد كذبا
فهو في يد يقول ويعمل به ويرويه ويقول اناسمعه^{من}
رسول الله^ص فلو علم المسلمون انه وهم فيه لم يقبلوه
منه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع
من رسول الله^ص شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم^{يعلم}
او سمعه نهى عن شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ^{منسوخ}
ولم يحفظ الناس^{المسلمين} فلو انه منسوخ لرفضه ولو علم
اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه ورجل رابع لم يكن
على رسول الله^ص مبعضا للكذب وخوفا من الله عز وجل
وتعظيما للرسول الله^ص لم يسهوا بل حفظ ما سمع وجهه
فجاء به كما سمع لم يزد ولم ينقص منه وعلم الناس^{الممنوعين}



فعل بالناسخ ورفض المنسوخ وانما امر النبي صلى الله عليه وسلم
ناسخ ومنسوخ وخاص وعام وحكم ومتشابه وقد
يكون من رسول الله صلى الله عليه وسلم كلام له وجهان كلام عام وكلام
خاص مثل القرآن قال الله تعالى في كتابه المجيد وما اتاكم
الرسول فخذوه وما نهايكم فانتهوا فاشتبه على من
ما عني الله ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله
يسئلونه ويستفهمونه لان فيهم قوما كانوا يسئلونه ولا
يستفهمونه وان قوما يسئلونه ويستفهمونه لان الله تبارك
وتعالى ينهم الله عن السؤال حيث يقول يا ايها الذين امنوا
لا يسئلوا عن اشياء اريد لكم تسوكم وان تسالوا عنها
حين ينزل القرآن تبد لكم عفا الله عنها والله غفور رحيم
فدسا لها قوم من قبلكم ثم اصبحوا بها كافرين فامشعوا
من السؤال حتى ان كانوا ليجبون ان يجي الاعراب
او البدي فيسئل وهم يسمعون قال علي ع وكنتم ادخل

فهم



على رسول الله صلى الله عليه وسلم في الليلة دخله واخلاه كل يوم
خلوة واسأله عما شئت وادور به حيث ما دار قد
علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لم يكن يصنع ذلك باحد
غيري وربما كان ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه
في بعض منارله اخلا لي واقام نسائه فلم يبق غيري غيره
واذا انا في هو للخلوة واقام من في بيتي ولم تقم عني فاطمة
ولا احد من ابني وكنت اذا سألته احباني واداسكت ^{نفدت}
مسائلني ابتداني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم من القرآن
لا شئ علمه الله تعالى من حلال او حرام او نهى او امر او طاعة
معصية او شئ كانا وبكون الا وقد علمته واقربته و
املاه على فكتبته بخطي واخبرني بما وبل ذلك ظهره و ^{بطنه}
حفظته ثم لم انس منه حرفا وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ^{خبرني}
بذلك كله يضع يده على صدري ثم يقول اللهم املا ^{عليه}
علما وفهما ونورا وحكما وايمانا وعلمه ولا تجهله و ^{حفظه}



ولا تنسه فقلت له ذات يوم يا بني واتى يا رسول الله
هل تخوف علي النسيان والجهل فقال يا اخي لست اتخوف^{عليك}
النسيان والجهل وقد اخبرني الله عز وجل انه قد اجابني فبذ
وبشر كالك الذين يكونون من بعدك فقلت يا رسول الله
من شركائي قال الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعته
وبطاعتي قلت منهم يا رسول الله قال الذين قال تبارك
وتعالى فيهم يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول
واولي الامر منكم فلبى يا بني منهم قال لا وصيا بعدى ولن
يتفرقوا حتى يردوا على الخوض هادين مهدين لا
يضرهم كيد من كادهم ولا خذلان من خذلهم هم مع
القران والقران معهم لا يفارقونه ولا يفارقههم بهم^{تنص}
امتى وبهم مطرون وبهم يدفع البلاد وبهم يستجاب^{لهم}
الدعاء قلت يا رسول الله سمعهم لي قال انت يا علي^{نعم}
ابني هذا ووضع يده على راس الحسن ع ثم ابني هذا وضع



يد علي راس الحسين ع ثم سميتك يا اخي سيد العابد^ع
ثم ابيه سمي محمد باقر علي وخازن وحي الله تعالى وسيد^ل
علي في زمانك يا اخي فاقرأه مني السلام وسيد محمد^{في}
حياتك يا حسين فاقرأه مني السلام ثم تكمل اثنا عشر^{ما}
من ولدك الى مهدي امته اسمه محمد الذي يملأ الارض^ص
قسطاً وعدلاً كما ملئت قبله جوراً وظلماً والله
انني لاعرفه يا سليم حيث يبيع بين الركن والمقام واعرف^ع
اسماء انصاره وقبائلهم قال سليم ابن قيس ثم لقيت^ل الحسين
والحسين ع بالمدينة بعد ما ملك فحدثتهما بهذا^ل الحديث
عن ابهما قال الا صدقت قد حدثتك امير المؤمنين ع هنا
لحديث ونحن جلوس قد حفظنا ذلك عن رسول الله^ص
كما حدثتك فلم يرد فيه حرفاً ولم ينقص فيه حرفاً و^ل
سليم بن قيس ثم لقيت علي ابن الحسين ع وعنده^ا
محمد بن علي ابو جعفر ع فحدثته بما سمعت من ابيه



وما سمعته من أمير المؤمنين ع فقال علي بن الحسين ع قد أقرأ
أمير المؤمنين ع من رسول الله ص وهو مريض وأنا صبي ثم قال
ابن جعفر وأقرأني جدي ع عن رسول الله ص وأنا صبي قال
بن أبي عبيد الله فحدثني علي بن الحسين ع بهذا الحديث كله
عن سليم بن قيس الهلالي فقال صدق فقد جاء جابر بن
عبد الله الأنصاري إلى أبي محمد وهو يختلف إلى الكتاب
فقبله وأقرأه السلام من رسول الله ص قال ابن أبي عبيد
الله فحدثني علي بن الحسين ع فقلت إيا جعفر محمد بن علي
بن الحسين ع فحدثني بهذا الحديث كله عن سليم
فاغرورت عيناه وقال صدق سليم رحمه الله عليه وقد أتى
إلي بعد قتل جدي الحسين ع وأنا عنده فحدثني بهذا
بعينه فقال له إني صدقت والله يا سليم فحدثني
بهذا الحديث إني عن أمير المؤمنين ع وفي كتاب الله عز وجل
ما تحسبه الجاهل مختلفاً متناقضاً وليس مختلفاً ولا



متناقض وذلك مثل قوله نعم فالיום أنفسهم كما سوا الفاء
يوهم هذا وقوله عز وجل سوا الله فأنفسهم ثم يقول بعد
وما كان بعد ربك شيئا ومثل قوله نعم يوم يقوم الزلزال
والمدونكة صفا لا تتكلمون إلا من أمر الله الرحمن وقال
ومثل قوله نعم ويوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم
بعضا وقوله نعم إن ذلك لحق خاصم أهل النار ثم يقول
لا تحصوا الذي وعدتكم بالوعد ويقول عز وجل
اليوم نحكم على أقوالهم ونكفينا أيديهم ونشهد أجلهم
كانوا يكسبون ومثل قوله عز وجل وجوم يومئذ ناضر إلى
ربها ناطرة ثم يقول عز وجل لا تدرك الأبصار وهو يدرك
الأبصار وهو اللطيف الخبير وقال نعم وما كان لبيد أن يحله
الله إلا أوجيا أو من وراء حجاب ثم يقول عز وجل وكلم الله
موسى نكلمات قلما وقوله نعم ونادى بهما ربهما ألم أشكما عن
نلكما الشجرة ويقول يا أيها النبي ويقول يا أيها الرسول



ومثل قوله تعالى الْعِيبِ لَا يُعْرَبُ عَنْهُ مُتَقَالٌ ذَرِّ فِي
السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ لَهُ
ثُمَّ يَقُولُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يَرْكَبُهُمْ ثُمَّ يَقُولُ
كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُورُونَ ومثل قوله عز وجل
أَمْ نَمُنُّ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضُ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ
وفي قوله عز وجل الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وقوله تعالى
وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَنَجْوَكُمْ ثُمَّ
يَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ مَا يَكُونُ مِنْ جَوْي ثَلَاثَةَ أَهْوَاءٍ رَابِعُهُمْ
وَالْخَمْسَةُ الْأَهْوَاءُ سَادِسُهُمْ وَلَا آدِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا آتِي
الْأَهْوَاءُ مَعَهُمْ أَيْمَانًا كَانُوا وَيَقُولُ عز وجل وَلَحْنُ أَقْرَبُ مِنْ
حَبْلِ الْوَرِيدِ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْمَانَكُمْ وَيَقُولُ عز وجل هَلْ
إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
ومثل قوله لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا وَمِثْلُ قَوْلِهِ عز وجل قُلْ بَرِّئُوا
مَلِكِ الْمَوْتِ الَّذِي رَكِبَ بَكُمْ ثُمَّ يَقُولُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَيَقُولُ



الذين تتوهم الملائكة ويقول الله عز وجل يتوفى الانفس حين
حين موتها ومثله في القرآن كثير فقد سئل عنه رجل من
الزنادقة امير المؤمنين ع فاخبره بوجوه اتفاق معاني هذه
الآيات وبين له تاويلها وقد اخرج الخبر في ذلك مسندنا
بشرح في كتاب التوحيد وساجرد في هذا كتابا باسمه الله

وعونه انشم وهذا اخروا وجد من

اعتقاديات الشيخ قدس الله سره

وليعنا الله ببركاته على يد اقل

العباد واحوجهم الى رحمة

امير حاجي علي رضا محمد

هادي شيرازي

يوم السادس من شهر

ربيع الثاني في

بين عتب

سنة ١٠٨٥

حز



ما قمر الحرام

من امرور حرم کرم نور حسی

الهدم و دار الکریم

اکملات

اکبریا ۱۴۲۶



قل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى جَاءَ الْحَقُّ وَدُمِقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ

زَهُوقًا جون بموجب فرمان قضا جرایان شهریار کتب

ستان شاه حقایق گاه مباحثه علماء کرام راو^{جه}

همت ساخته حسب الحكم جهان مطاع علماء پایه

سری خلافت مسیر مثل مولانا پیر محمد و شیخ جعفر

که از مقربان بارگاه بادشاه مجرب و بر شمه ارجحان^ن

رقم زده کلام بیان گشته و مولانا عبد الاول که از^{فخو}

علماء دکن بود و قاضی محمد انایتیه المحاطب با فضل^ن

که یقینون فضایل صوری اتصاف داشت و قاضی^ن

العابدین که قاضی معسکر طفران بود و سید الحق کنا

دار و قاضی ولایت انبرود دیگر علماء از هر ولایت و



کشور بردرگاه سپهر ارتفاع اجتماع نموده مجلس جهه
مناظره انعقاد یافت شاه ارشاد پناه شاه طا^{هر}
نیز در آن محفل حاضر گشته شهریار کامکار نیز از فر
قدم سعادت لزوم آن مجلس را رشک فلك اطلس
ساخت چون مجلس منعقد گشت شاه معارف اگاه
با ساره حضرت پادشاه ابتدا بکلام هدایت فرجا^م
نموده فضلاء آن محفل را مخاطب فرمود مگر بر همگان^ه
روشن و مبرهن گردد که بر هر فردی از افراد انسانی
بعد از تحصیل معرفت یزدانی و تصدیق نبوت پیغمبر ^{خبر}
الزمان واجب و لازم است که در تحقیق عقاید متنا^{هب}
حق و یقین و تقنینش قواعد این دین مبین که مقصود
بالذات آن تحصیل کمالات جز این نیست که کمال سعی و



اجتهاد بنقدیر رساند و تعصب و عناد را در طلب
راه صلاح و سداد بر یکسو نهاده عقل نیک اندیش
خویش را مصباح راه نجات و فلاح و صراط مستقیم
فوی خداوند علیم و ترویج و تعظیم شرایع رسول ^ج

التعظیم که موصل مطلوبست حاصل نماید و تبعیت

جهال سلف که گویند اَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَأَنَا
عَلَىٰ آثَارِهِمْ مقتدون اند نماید خاصه علماء ^{سلف}
و فضلاء دوران که بمعرفت علوم ظاهری و باطنی قلوب

ایشان تنویر یافته و دلایل عقلی و نقلی حق از باطل و

صحیح از فاسد تمیز نمایند فرمود چه معلومست کی

توانند

دست مائه علم از معرفت ربانی منتفع نتوانند شد

هرگز علم نیست که راهست دست اوزان سرای ^{هست} کونا



علم سوی در آله برد نه سوی نفس و مال و جاه برد و
حضرت مُدْرِسِ مدرسه اَنَامِدِيْنَةُ الْعِلْمِ و عَلِيَّ بْنَ أَبِي سَبِيحٍ
نجات نکرد و طالب حق را بمطالب به یقین نرساند قد
فرموده ازان بخداوند منان استعاذه نمود محیثُ قَالَ
الْبَرِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ
عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ حُجَّتٍ أَيْرِدُ اسْتِدْرَاكُهَا خَوَانُ عِلْمٍ وَكَارِهَا
كَرْدَنَ جَهْ مَرَادِ از علم نه حفظ اقوال متداوله و ضبط عبا^{رات}
متعارفه است بدله مراد یقین بمطالب حقیقی و وصول بمقا^{صد}
یقینی است خواه بنظر استدلالات اَدَابِ علم است و خواه
بنظری تصفیة و استکمال که شیوه عرفان و اولیای^{ست}
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَنْ أَكُونَ وَابِتَاكُمُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي تَشَا^{هیم}
وَمِنْ النَّاسِ مَرْجَاؤُكَ فِي اللَّهِ يَغِيْرُ عِلْمٌ وَلَا هُدًى وَلَا كُنَّا^ب

مَنْ يَرْوِ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْتَعِزُوا بِاللَّهِ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَىٰ
عَلَيْهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الشَّيَاطِينُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ مَحْذُوبِ السَّعِيرِ

ابا غاص

بند دروغا که از فکر مضود اصل دلت را فریب جهان
گشت شاعل رجت جواهر همین نفعت که کردی از آن

مقصود

جوهر فرد ز اهل در اقسام اعراض در فرحکت جزاعراض

نفسانیت نیست حاصل ز ترتیب برهان مراد نیست

کجا با اهل تحقیق کردی مجادل چو انا نه هر دم ز نقصان فطرت

زنی طعنه بر کشف پیران جاهل اگر دامن صفت را در بین

ره شود خلعت خاص توفیق شامل زنی دست و پا

مقصود گیری بهم در نوردی بساط و سایل نکردی

برده جرخ و انجم میان تو و کعبه وصل جایل در مکت

چنانا و شریعت حضرت محمد مصطفی علیه من الصلوات

ائمتها اختلاف بسیار و مذاهب و طرق بسیار است
 جناحه حدیث مصدوقه ^{نقد} ستفرقا متی علی
 و سبعین فرقه ^{منهم} مخبر از آنست و شک نیست که حکم
 همین حدیث صحیح که واحده ناجیه و الباقیه هالکة
 یکی از طرق مختلفه طرق نجاح و نجات است و سبیل
 سداد و صلاح اکون ملتزم آنست که اگر حقیقت یکی
 از مذاهب بموجب دلیل عقلی و آیات و حدیث ^{نقل}
 بر شما ظاهر شده باشد خاطر نشان فقیر سازند تا
 شرایط متابعت بجای آورد مولانا پیر محمد و مولانا عبد
 الاول و دیگر علماء که از افاضل آن محفل بودند بجواب
 مبادرت نموده گفتند که مناسب حق مذاهب اهل
 سنت و جماعت است و تبعیت آن خوشنودی حضرت



رسالت^ص الله عليه وآله جراكه عقاید این طایفه
تابع افعال رسول حضرت ذوالجلال است و چه
تسمیه این جماعت با اهل سنت نیز همین است
شاه ظاهر فرمودند که ظاهر است مذاهب اهل
سنت در يك طريق نیست چرا که مجتهدین این ^{مذاهب}
چهارند و اختلاف در عقاید و قواعد ایشان ^{راست} بیشمار
بموجب حدیث مذکور که متفق علیه جمهور است
ظاهر است که طرق متعدده مختلفه موصل ^ب مطلوب
نیست پس ازین چهار مذاهب کدام حقیقت ^{موا}
فرموده عرب است علماء در جواب گفتند که مذ ^ه
امام اعظم ابو حنیفه کوفی که از سایر مجتهد ^{ین}
اعلم و افضل بود در فنون فضایل و کمالات از دیگران

کدام حقیقت است

اکل و بحقیقت اقرب است و در آن مذاهب ثلاثه باقیه نیز ^{بجمله}
حقیقت هست شاه حقایق اکاه فرمود که از سخنان شما ^{ان}
مفهوم میشود که بحقیقت هیچ مذهب رسوخ ندارد
چه با آنکه بر حکم حدیث مذکور بحقیقت یک طریق و بطلان
باقی بالضرورت قایل میشودید مع هذا منیکوید که مذاهب
دیگر احتمال حقیقت آن دارد بیان فرمایید تا اگر موافق واقع
و مطابق نفس الامر باشد تبعیت نمایم علماء فرمودند که
اعتقاد کافی اهل سنت و جماعت اینست که بعد
از رحلت حضرت رسالت خلافت بر حکم اجتماع امت بای
بکر بر ای خفاه تعلق یافته و بعد از ای بکر بر حکم وصیت
او و خطاب ارتکاب امارت اصحاب نموده بعد از او
عثمان بن عفان بر حکم شعاری خلیفه پیغمبر آخر الزمان



بود بعد از آن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
متصدی امور دین و متکفل مهم امت رسول رب
العالمین گشته و روایات و روایات بل آیات بلیغ در
فضایل خلفاء بسیار است از آن جمله آیه وافی هدایه
لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ است
در شان اصحاب رفیع المکان که در آن بیعت که بیعت ^{الرضا}
اشتهار یافته وارد گشته و آیه ثانی لایشین فی الغار که باقی
اُمم در شان اپی بکر وقوع یافته و حضرت عزت تعالی عن
شانه عن العلیّه اپی بکر را صاحب حضرت رسالت خواند
و فضیلت بل فضیلت کسی که حق سبحانه تعالی او را صاحب
حبیب خود خوانده باشد همگان ظاهر و هویدا است و در ^{بکری}
احادیث و روایات در شان خلفاء مرویست زیاده از ^{است}

که در بیان کجند و شک نیست که بمقتضای ایه کرمه و ما

يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ جَمِيعُ اقْوَالِ رَسُولِ

الْمُتَعَالِ مُوَافِقٌ وَحْيِ سَمَآوِیْسِت و مخالفت آن موجب

سخط و غضب الهیست شاه هدایت پناه فرمود که آیا

حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و الله در وقت

انتقال ازین دار پر ملال بجوار رحمت و الجلال وصیت

فرمود و نصّ بخلافت ابوبکر نموده یانیه علماء جواب دادند

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و الله وصیت نموده

همچکس را بخلافت تعیین نموده اند لیکن بعد از فوت آن

حضرت جمیع امت بر خلافت ابوبکر اجماع نموده امور ملت

را برای تفویض فرمودند شاه طاهر فرمود که این قول نزد

ذوالقول معقول نمی نماید و عقل تجویز میفرماید که حضرت

نفرموده اند

چون

رسول رب العالمین وصی را که سنت جمیع نبیین ^{باشد} بوده
و هیچ پیغمبری پس تعین وصی و خلیفه رحلت ننموده اند
حضرت خیر الانبیاء نیز وصیت امت خود را مامور ^{ختم}
و در آن باب مبالغه بسیار فرموده باشند و خود از دار دنیا
رحلت فرمایند خلیفه و وصی تعین ننمایند و امور ^{جمهور}
امت را مهمل و ابرکذارند بزروی جهل تقلید ^{یک}
مکرو که روز حشر نباشی باین حدیث معاف کسی که
نفس پمیرد و بقول خدا فرو گذاری و آنکه زنی را بمان
لان و اجماعی که حجت خلافت تواند شد صورت ^{فته} دنیا
جه اجماع عبارت از اجتماع اهل حل و عقد است مماء
و طاء در عصری از اعیان از انات بر امری ^{مور} از
دینی و بعضی در عبارت نیز افزوده اند تا انقضای ^{عصر}

در تعریف اجماع

خود بران عقیده باقی باشند و این متحقق نشد جناحه امام
محمد حنبل موافق این گفته من ادعی الاجماع فهو کاذب
بلکه ممکن الوقوع نیست جناحه امام فخر که از اکابر علماء
اهل سنت است فرموده که اجماع ممکن نیست و بر تقدیر
علم با رجحان نمیشود و مع هذا اگر اجماع که حجت خلافت
اهل سنت است باین نوع صورت یافته باشد که جمیع اهل
اسلام بر خلافت ابوبکر اتفاق نموده باشند و بامارتش را
گشته مفید مطلوب نیست و حال آنکه در کتب اهل سنت ^و نیست
که جمعی از اشراف مهاجر و انصار را که از جمله مقرّبان
بارگاه نبوت و نزدیکان آستان رسالت بودند بان امر
راضی نبوده با ابوبکر بیعت ننموده اند و علماء اهل سنت ^{حضرت}
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه والسلام با



جمعی از صحابه عظام در اوّل بان امر راضی نبوده بابو بکر پیچ
نه نمودند اما روایتست که بعد از چهار ماه یا چهل روزه
بعضی بعد از فوت حضرت فاطمه زهرا ^{علیها السلام} صلوات الله علیها
گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بمنّات
ابی بکر مبادرت فرموده بخلافت او راضی گشته از
روی انصاف ترك خلافت فرموده و اگر بالفرض انحضرت
بخلافت ابو بکر راضی نمیدود با کمال شجاعت و قوت نهایت
شهامت و قدرت چون مطالبه حق خویش نمیکرد پس
سکوت انحضرت در مقام مطالبه بر حقیقت خلافت
خلفاء دلیل است در کمال ظهور و ارشاد شاه ارشاد
دستگاه فرمودند انحضرت که رضاء حضرت شاه اولیاء
بخلافت خلفاء و بیعت فرمودند انحضرت باز سه تن

ایضاح



نزد طائفه امامیه مسلم نیست و در کتب آن طریق ازین
چیز اثری نیست و آداب مناظره است که بروایتی استدلال
نمایند که متفق علیه فریقین باشد تا موجب استکانت
خشم گشته منع ورود آن ممکن نباشد عسک بروایات طریق
خویش نمودن و آنرا دلیل حقیقت مذهب خود ساختن
مفید و مطلوب نیست و موافق آداب نه چرا که در کتب
فریقین مسطور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
وآله بخوار رحمت خداوند غفور منتقل گشتند حضرت
امیر المؤمنین با بعضی از رجال بنی هاشم به تجهیز و تکفیر
و تدفین حضرت سید المرسلین علیه الصلوات و التسلیمات
العالمین مشغول شدند حضرت امیر المؤمنین حیدر
مباشر تغسیل اقبال مظهر انحضرت گشته بشرایط آن



ولو از م مصیبت قیام فرموده امامی که بعد از فوت ^{بیغیر}

خلافت گذارد و به ما تم نشیند و خلفاء ثلاثه تجهیز

و تکفین حضرت رسالت را معطل گذاشته بطلب

امارت و خلافت مجتمع گشته به سقیفه بنی ساعد ^{محل} که

قبض و بسط کلیات امور بود رفتند ^{رفتند} گفتند در خلافت

ولی عهد آدم ^م مشنوخلاف شان که ابلیس ^۲ پرفتنند ^{خود را}

فر نیند

بنمای دولت خوانند و غافلند ^۱ الاغراب دین و جعد

دمن ^۲ لند ^۱ بعد از رسول خراپی که در میان اصحاب افتاد

و ارباب تعین خلیفه و افع کشته ^۱ بعضی عمر بن خطاب

و ابو عید جراح بود که مردمان طریق صلاح ^۱ اردست

داده بای بکر سعت نمودند و حال آنکه حضرت امیر ^{المؤمنین}

علی ^۱ انبلی طالب علیه الصلوة والسلام باتفاق ^{یقین} فر



بعد از رسول الثقلین از جمیع ائم افضل واعلم واشجع واکرم
و در اسلام بر همه اقدم بوده عباس بر مطلب بافرزند و سایر
بنی هاشم و دیگر یاران پیغمبر اخرا الزمان چون سلمان فارسی
و ابوذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر و بریدة ابن
الحضیب و خزیمه بن ثابت و الشهداء تین که حضرت رسالت
پناه شهادت او را بمنزل شهادتین اعتبار فرموده و ابو
ابواب انصاری و جابر بن عبد الله و ابوسعید خدری
که در آن جمع حاضر نبودند با بویگر بیعت نکردند پیش
قبول عایشه بگذار و دعوی اجماع چه اعتبار بقول زن
و تعصب عام و این جماعت که از اکابر مهاجرون و انصار
انصار بودند بر علانیه میفرمودند که ما بغیر علی این
ای طالب علیه السلام یا کسی بیعت نکنیم و خلافت دیگر



راضی نکردیم جناب^{علیه السلام} طلب^{کرم} سید^ع
و عجم بود در آن وقت پنی چند انشاء فرموده که در^{نفس} اشل
پشت ندانم خلافت جبرامتفرق شد بنی هاشم انگاه از بنو الحز
نه او اولین مقبل قبله بود نه او بود اعلم بوحی و سنن نه
اقرب بوحی و سنن بود و بود معین چیرشیش بغسل و کفن
جزا و مجمعه جمله اوصاف کیست ز قدر علی و خلق حسن
و عدم منارعه و مطالبه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب علیه السلام جهت قلّه اتباع و بیم هلاک اهل نقین^{آیت}
غیر این حقیقت خلافت خلفاء ثلاثه لازم نمی آید^{آیت} جد^{آیت}
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با وجود قرب^{آیت}
قرب منزلت و قوت و شجاعت امت حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم است و حضرت رسول و شجاعت^{قوة}



زیاده از امیر المؤمنین بوده چنانچه آثار و اخبار شاهد این
معنیست هرگاه حضرت رسالت پناه با شاه ولایت
دستگاه و سایر اصحاب حقیقت مآب با وجود عدم حقیقت
کفار قریش لازم نیاید از عدم محاربه حضرت امیر المؤمنین
تنها حقیقت حلفاء چگونه لازم آید چه وجهی که شما
بر عدم محاربه حضرت رسول رب العالمین و امیر المؤمنین
و سایر مسالین با جمعه کوبند در ماده عدم محاربه حضرت
امیر المؤمنین منفرداً همان وجه عیانست مع شئ زاید
بلک نزد اهل تحقیق این نفی در عالم بالا نیز جاریست چرا
که هر یک از فرعون و عمرو و شداد سالها با دعوی الهیت
و پیداد بر مسند سلطنت کافه عباد تمکن داشتند
اندا الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک نساخته هرگاه

در ماده حق تعالی تاخیر دفع خصم کجند در ماده ^{بطریق} بند

اولی میکند و بر تقدیر تسلیم بیعت امیر المؤمنین علی

علیه السلام با ابوبکر بعد از چهار ماه یا پیشتر ^ج حنا

عقیده شماست نه متمم انجاعات است ^{دیگر} و اجماع

نه جه مذکور شد که اجماع عبارت از اجماع جمیع اهل ^{حل}

و عقداست در عصری از اعیان یا در آنی از اوقات ^{امری} بر

از امور دینی پس رضاء شاه اولیاء بعد از آن نه اجماع

هر آینه میتواند بود چه در آن زمان اتفاق مستحق نشده

متمم آن اجماع چه آن زمان تقریر یافته و احادیثی که اهل

سنت در باب فضیلت و فضیلت خلفاء روایت ^{مینمایند}

و میفرمایند که بمقتضای آیه کریمه و ما یطوق ^{عبر}

الکھوی کلام معجز نظام حضرت خیر الانام ^{موا}



مخالفت

وَحْيِ مَلِكِ الْعَالَمِ اسْتِ بِسِ خَلْقَاءِ بِمَوْجِبِ وَحْيِ تَقَالِي
افضل و اشرف امت اند و خلاف اين معتقد مستلزم ^{وحي}
و مخالفت وحي كفر است در جواب اين مقدمه قبل از اين گفته
شد كه تمسك بروايات و احاديث طريق خوش كه تصديق
آن نماينداز ادا ب مشاظره دور است و شك نيست كه ^{اهل}
اسلام منحصر درين دو فرقه اند چه اگر بعد از حضرت رسالت
ابوبكر را خليفه ميدانند اهل سنت اند و اگر حضرت امير ^{المؤمنين}
علي عليه السلام را بعد از حضرت خيرا البشر خليفه و سرور
امت ميدانند شيعه و قول بالثنيست و هريك از ^{يقين}
احاديث بسيار از حضرت سيد الا برار روايت نموده اند
بس هر حديثي كه مستفوع عليه دقيقين باشد مجمع عليه اهل
اسلام خواهد بود و هيچكس در آن قدح نميتواند نمود ^{نم}



مختلف هوفیه باشد جهت ابطال متفق علیه مفید نیست
 واحادیثی که اهل سنت در منقبت خلفاء روایت میکنند ^{مختلف}
 فیه است چرا که در کتب شیعه از آن روایات اثری نیست
 مع هذا بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت
 کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نباشد خصوصاً
 وقتی با قیل و وضع حدیث کند یا عادل نباشد و خبر متفق
 علیه برخلاف آن دال باشد اما آیاتی که دلیل فضیلت ^{خلفاء}
 ثلاثه ساخته اند مفید و مطلوب نیست چه مدلول آیه
 لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى آخِرِ آيَةٍ رِضَاءُ خَدَائِعِ الْعَالَمِينَ
 از آن خاص که بیعت باشد و این دلالت بر حسن خاتمت
 نمیکند چه ممکن است که بعد از ایشان افعال قبیحه و اعمال
 دشمنانه بوقوع انجامید باشد که منافی آن عهد و بیعت

تجویز



باشد و حال آنکه در آن اوان که مصالحه حدیبیه وقوع
 یافت انجاء حضرت صلوات بر او و آله و رسالت پناه فرموده
 بلکه با سرور کاینات تعریضات نمودند چنانچه در اکثر
 کتب سیر از عمر منقول است که از بعد از مصالحه مد
 در خاطر مزدد غر عظیم سپا شد در خدمت حضرت
 رسالت پناه آمد گفت آیا تو پیغمبر بحق نیستی انجاء
 که هستم گفت ما بر حق هستیم و دشمنان بر باطل فرمود
 چنین است گفت پس سبب چیست که اینهمه منفعت
 قبول میکنم و باین طریق صلح نموده معاودت مینمایم
 رسالت صلی الله علیه و آله فرمود یا این خطیب بد
 که من فرستاده خدایم و او مرا ضایع نکند و بروایتی
 فرموده که من فرستاده خدایم تا فرمانی از منم

طریقه



اونصرت دهنده منست عمر کوید کفتم نه تو گفته بودی
زود باشد که زیارت خانه کعبه رویم و طواف بجای
آوریم حضرت فرمود بلی اما هیچ گفته بودم که امسال
حال روی خواهد نمود بعد از آن چند مرتبه پیغمبر آخر
الزمان یاران را به تجهیز شتران و حلق رؤس فرمود^{میتسال}
نه نمودند تا الحضر^ت از روی غضب بنفس مبارک
اقدس بحلق راس مبارک و تجهیز شتران خاصه افتاد
نمودند انگاه بالضرورة اصحاب نیز از آن ارتکاب نمودند
پس ازین آشنایان پیکانه خوی دورئی طلب بگرایند
بحوی دل من ز پیوندشان دور باد ز بانم بدر کفتم
معمور باد و همین جواب در باب حدیثی که در باب فضیله
اصحاب خلافت بطریق اهل سنت مرویست بر تقدیر



تسلیم تحت جاریت چه صدوران احادیث قبل از حدیث
 مخالفت ایشان دلالت بر حسن سلامت عاقبت خاتم نمیکند
 زیرا که عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور
 باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 از عمل ابن ملجم ملعون اخبار فرموده و عقوبت نفرموده
 و آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ابو بکر را در آیه کریمه اذ یقول
 لِصَاحِبِهِ وَلَا تَحْزَنْ اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِینَ ^{خود}
 و نیز دلیل فضیلت و شرف او نمیشود و لازم نمی آید که ابو ^{بکر}
 مستحق ذم نباشد چه ظاهر است که مصاحبت مثل ^{خود}
 در نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم خواه کافر ^{حد}
 از رفیقین و مصاحبین نیز نسبت بدیگری رفیق ^{حبست}
 مُسْلِمَانِ كَانَ اَوْ کَافِرًا یَتِ زَمْرًا وَ کِه سَبْرُهُ وَ هُمْ زُکَرَا

متوافق الطریق نیست یعنی چنانکه هر یک از آن حوز در نسبت



ولی از آن به نیکین می نهند ازین بحوال ^{سید} وایه یا صاحبی السجین

عَزَّ وَجَلَّ بَابُ مُتَّفِرِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ نیز مؤید اینست

چرا که صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر ^{السجین} صاحبی

نموده اند یعنی آن دو صاحب من در زندان پس حضرت

یوسف علیه السلام که پیغمبر است و کس را که بت پرست

بودند صاحب خوانده و ازین ظاهر شد که صاحب پیغمبر ^{ند}

دلیل شرف و فضیلت نمیکرد دیت هرگز اریوی به نبود ^{نبود}

دیدن در وی بی سود نبود و از تمسک چسبن حادثی که

اهل سنت در باب فضیلت خلفاء ثلاثه روایت ^{سید} می نمایند

که بمقتضا آیه ^{نظام} وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ کلام حضرت معمر

خیر الانام موافق ^{وحد} مَلِكِ الْعَالَمِ است و خلفاء و

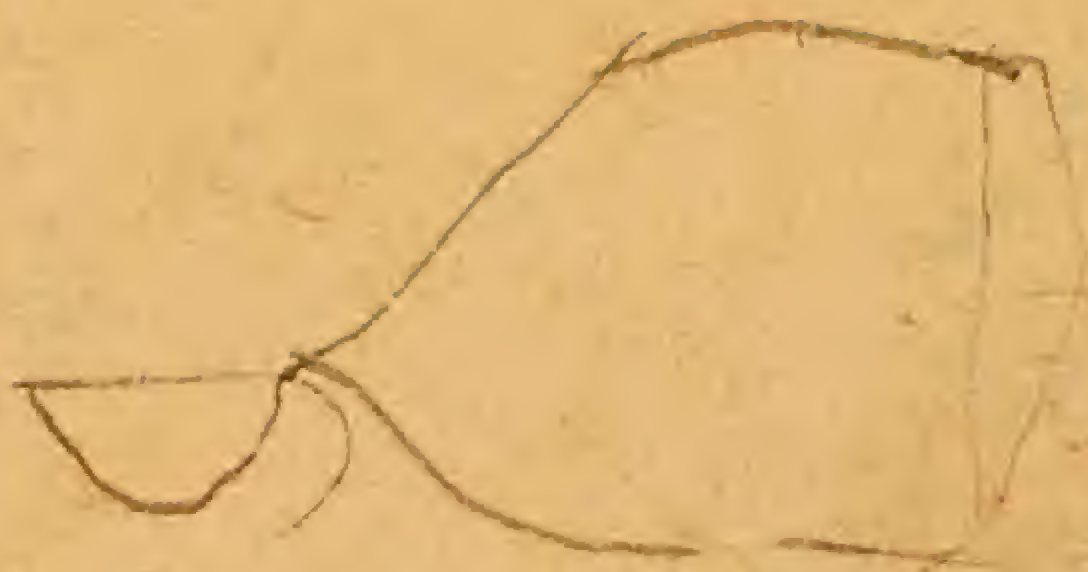
وَحْيَ اللَّهِ تَعَالَى أَفْضَلُ وَأَشْرَفُ امّت اند و خلاف معتقد

کریمه



عليه وآله در میان مسلمانان مخالفی بود و آن اول
خلافی بود که در میان اهل اسلام بوقوع آمد و آن چنان بود
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در مرض الموت
بود که جمعی از اکابر مهاجر و انصار بیعتات آن سرور ابرار آمدند
و آنحضرت فرمودند که ای تو فی بقرطاس ^{اخیار} اکتب لکم شیئا لن یصلوا
بعدي یعنی پارید نزد من ک کاغذی که بنویسم جهت شما
چیزی که بعد از من ک همراه نشوید از جمله اصحاب عمر بن خطاب
بارنگاب این امر راضی نشد گفت ان الرجل غلب علیه الوجع
یمنوا و یمجروا عندنا کتاب حسبنا یعنی بدرستی که این مرد را
در دغلبه کرده و سختش معتبر نیست و نزد ما کتاب خداست
که ما را کافی است و بقول بعضی گفت ان الرجل یمجروا یعنی بند
که این مرد را عقل مجور و محروم گشته و کلامش مسموع نیست علی





حال اقوال مختلف در میان اصحاب پیدا آمده بعضی بقول
عمر خطاب قایل گشته برخی بامتثال فرمان جیب الله
تعالی رضاء داده اند چون تطویل قال وقیل و حکایات
و ارتفاع اصوات منجر شد سید کاینات علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات ازین معنی بتذکر آمدن فرمود برخیزید از پیش
من بدرستی که نزد هیچ پیغمبری نواز و ارتفاع اصوات سزاوار
و بعضی روایت نموده اند که مع هذا فرمود که شما را صیت و
میکنم یکی آنکه اهل شرک را از جزایر عرب بیرون کند و دو
آنکه و قود عرب نزد شما آیند که امانی داشته جوایز و صلوات
بدهید سلمان احوال که یکی از راویان حدیث است گوید
نمیدانم که وصیت سیم را سعید مصلحی گفتن ندید یا
عناکب سیان بر خاطر مرتبند و در کشف الغم مسطور است



که اوصی النبی فایلهم قل طهر لھجر سید البشر واری ابابکر احبنا
لھجر و قد اوصی العری ^{پس} حسن یوسف را حسد بردند ^{جمع}
ناسب اس قول احد را خطا گفتند ^{جمع} ناسرا و ایضا ^{صحیح} در
بخاری و سایر کتب اهل سنت و شیعه منقولست که ^{حضرت}
خیر البشر و شافع روز محشر علیه الصلوٰۃ اللہ الملک ^{کبر} الا
و در ماه صفر یا نزد هم از هجرت اکثر اکابر و مهاجر و انصار
و رابه تھتہ اسباب سفر ما مور ساختہ السامہ بن زید ^{را}
و برایشان امیر کردہ فرمان واجب الادغان از دیوانخانہ
بنوت صدور یافت اسامہ با سایر مسلمانان غزوہ دوم
را وجہ ہمت ساخت و تانوا حی بنی کہ مقتل جعفر طیار و
وزید رضی اللہ عنہماست بتازید و بشرایط کشیدن ^{اشقام}
ارباب ظلام بردارید اسامہ بحسب الفرمودہ حضرت

رسالت پناه موضع حورب الشکرگاه ساخته ^{معبود}

اصحاب بود و در خلا این احوال ذات ^{رسول} عدی

ذوالجلال را اسبب عین الکمال از درجه اعتدال منرف

ساحله مرضی بر طبع اقدس آنحضرت که کشف قواعد ^{شرایع}

حضرت باری است ناری شد ابا بکر و عمر و عثمان و غیر

ایشان که امارت اسامه ^{رسول} کرده بودند پیماری حضرت

را بهانه نموده از رفتن متقاعد گشتند و فرمان ^ج

الادغان ^{است} پیمبر آخر الزمان نسیاً منسیاً انکاشته

از تهیه اسباب سفر بازداشتن چون قصه کراهِت ^{اصحاب}

ت اسامه را در تعلل در تهیه اسباب بسمع اقدس

رد و در جناب رسید با وجود کثرت رحمت و محنت

تب و استطاع عصا به بر سر مبارک بسته بمسجد شریف ^{قادر}



از آن فرمودند بعد از آن صلوٰه بمنبر برآمد فرمودند
 أَيُّهَا النَّاسُ این چه سخن است که در باب امارت اسامه
 شمار سید اگر شما امروز در امارت او طعن میکنید
 امارت بد روی نپذیر طعن کرده اید بخدا سو کنید که
 قابل امارت بود و بر شریک لیاقت این امر دارد از خدا
 و وصیت مراد رشان و قبول کنید و با او نیکویی بجا آورید که
 اسامه از جمله خیار شماست و بقولی در همین روز بروائی
 چند روز بعد ازین باردیگر حضرت سید المرسلین صلی الله
 علیه و آله وسلم جهت عدم تاخیر اصحاب فرمودند جهت
 الْأَسَامَةُ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ خَلَفَ عَنْ حَيْشِ الْأَسَامَةِ یعنی مهیا شود
 لشکر اسامه را و لعنت خدای بر کسی باد که تخلف کند از حیش
 اسامه بالجمله جوز اصحاب نهایت مبالغه و تاکید انجناب

پیش ازین



علیه السلام متابعت ورافقت اسامه مشاهده نمودند بحسب
 ظاهر خیمه ها بلسکرگاه اسامه فرستادند و رخصت ^{میکردند}
 اما در باطن مایل بر رفتن نبودند و هر روز به بهانه توقف ^{مینمودند}
 و منتظر این بودند که به بیند که تا احوال حضرت حبیب متعال
 بجه منجر میشود و در خلال این احوال آن مقرب بارگاه ذوالجلال
 بجوار رحمت ایزد متعال انتقال فرمود لا جرم مامورین ^{جیش}
 اسامه از آن سفر تقاعد نموده بتلاش امارت مشغول
 شدند بنا بر آن استدلال شما آیه وافی هدایه و ما
 یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ جَمِیعاً و امر و نواهی حضرت رسالت پنا^ه
 موافق و یحیی الهیست و مخالفت حکم آنحضرت در باب
 وصیت نامه و جیش اسامه فرمودند و حی بوده باشند ^{مخالفت}
 آن کفر است علی ما اعترفتم به و علی ما دل علیه قول الله تعالی

مخالف حکم الهی و نبوی است



الْكَافِرُونَ

مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَشَكَّ يَنْسَبُ

که کافر قابل خلافت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

و سلم نیست اِذَا كَانَ الْعَرَبُ بِدَلِيلِ قَوْمٍ فَبِهِدْيِهِمْ سَبِيلُ

الْهَالِكِينَ وَهَرَبِكُ از روایتین مذکور اثبات مذهب

شیعه و نفی خلافت آن لازم می آید **بیت** امام نصر خدا

باید و وصی رسول نه آنکس که تو در پیش داری اش بگزار

زهی خلف که طلب کرده خلافت را همین بست ترا با خدا

خویش خدان تو شاهبازر عصفور باز نشناشی چگونه

فرق کنی از همای تا خطاف یقین بدان که سلونی به از

اقلونیست جوابرون روی ای خواجه از ره انصاف

و ایضا اخراج فرمود حضرت رسول انس و جان مر و انرا

از مدینه موافق فرموده الهی و مطابق وحی سماوی بود

وَأَسْتَرِدَادِ عَثْمَانَ أَنْتَ مَلْعُونٌ رَابِعِيْنَهُ وَتَقْوِيضِ مَوَدَّةِ
مُهَامِ أَهْلِ إِسْلَامٍ بِأَنْ يَسْتَوَايَ أَهْلَ شِرْكَ وَظُلَامٍ وَتَعْطِيمِ وَتَكْرِمِ
أَنْ سَرْدِ فِتْرَةِ أَرْبَابِ جَهَنَّمَ وَكَفَرِ مَوْجِبِ عَذَابِ الْيَمِّ اسْتَبْرَ
وَجْهَ أَوَّلِ آيَةِ كَرِيْمِهِ وَمَا يَنْطَوِّعُ عَنِ الْهَوَى كَمَا دَلِيلُ خَوْ
مَيِّدَانِيْدِ وَجْهَ دَوِيْمِ قَوْلِهِ نَعْلَايْخَذِقُوْمَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَالِدُوْنَ مَنْ حَادَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
وَأَبْنَاؤُهُمْ وَآخِوَانُهُمْ وَعَسَائِرُهُمْ وَازِينَ قَبْلُ اسْتَبْخَالِ فِتْرَةِ
دَرْفِضِ خِلَافَتِ حَضْرَتِ شَاهِ وَلَايَتِ مَوْجِبِ فَرْمُودِهِ دَرْ
الْجَلِيلِ بِحُكْمِ تَنْزِيلِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
وَأَلَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَفْصِلُكَ مِنَ النَّاسِ
دَرْ مَقَامِ عَذِيبِ خَمِّ بَهْشْتَرِيْنِ مَرْدَمِ بِأَنْ قِيَامِ فَرْمُودِهِ وَ
اَكْثَرِ أَصْحَابِ مَخَالَفَتِ نَصْرِ اِنْجَنَابِ مَوْدِهِ اَنْدَجَانِخْدَرِ كِتَابِ



فوتقیر مسطور است که حضرت مقدس نبوی تبارخ سبزه
ذی الحجۃ الحرام عام عاشور هجرت در مقام غدیر خم که از کثرت
مردم و دو آب و قلعه علف و آب قابلیت نزول موکب رسالت
نداشت نزول اجلال فرموده و سببش این بود که قبل از این
از آن
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بموجب وحی
الهی بنصب حضرت ولایت پناهی امیر المؤمنین علیه السلام
بخلافت مامور شده بود و اطهار این صورت در یافت و
که از وقوع اختلاف مصون و مامون باشند در عقد و تاج
خبر
و توقف مانده چون پس از تجاوز از آن مکان طوایف انسان
متفرق گشته بجانب اوطان خویش میرفتند و اراده
از بی مقتضای آن بود که کافه امت از خلافت شاه ولایت
پناه و قوف باین دایه وافی هدایه مذکور منزل گردید چون



نصب خلافت شهسوار مضار امامت و ولایت بتحقیق^{مبد} انجا
لاجر حضرت مکرم نبوی^{جهاز} امر فرمودند در آن مکان از
شتران منبر برافراختند و جمیع مسلمانان را آگاه ساختند و
بعد از اجتماع مردم از حضرت حبیب رحمان دست خیر
کشای امیر المؤمنین علی مرتضی را گرفته بر آن منبر^{آمد} برآمدند
و بعضی روایت نموده اند که حضرت رسالت پناه شاه^{بت} ولایت
دستگاه را پهلوی خویش جاداد و قول جمع اینست که حضرت
امیر المؤمنین یکباره پائین تر از سید المرسلین نایستاد و
علی النقدیرین رسول الثقلین بعد از ادای حمد و ثنای خداوند
جل و علامت را از اثنقال خویش بعالم بقا آگاه^{شد} گردانید
فرمود که من در میان شما دو امر بزرگتر از امیر عظیم الشان^{مسکدر}
اگر دست در آن زنید کمواه نکودید از آن دو امر بزرگتر از^{بگردد}



و از کتاب خداوند و اهل بیت سعادت مند و بچند منند
و این هردو امر از یکدیگر جدا نشوند تا روز قیامت در لب
حوض کوثر بمن رسند **پیت** هر که زد این در به یقین کام
یافت **عاقبت** او نیک سر انجام یافت **سر مکش** از صحبت **روشن**
دلان **دست** مدار از کمر مقبلان **خار** که هم صحبتی کل کند
غالیه درد امر سبیل کند **کرد** درد و لیتان جرح ساز **تاشو**
از جرح زدن پی نیاز **هر که** کند صحبت نیک اختیار **اید** دور
ضرورت بکار **روز** قیامت که بوات آورند **خلق** جهان
عرصات آورند **حکم** جو بر حکم سرشتش کنند **محرم** خلخال **هشتش**
کند **بعد** از آن فرمود که **ایها الناس** **الست** **اولی** **بالمؤمنین**
انفسهم از اطراف و اکفاف آواز برآمد که **یا رسول الله** پس
دست خیمه کشای حضرت شاه ولایت پناه گرفته بود است



سبب خاطر مبارك فرقه العين رسول الثقلين از ایشان از رده
کشته بنوعی که زبان بنفرین ایشان جاری ساخته و لعنه الهی
آن کلفت و نجش از خاطر اقدسش بیرون نرفته چنانچه
صحیح بخاری و دیگر کتب معتبره مسطور است و این عبارت

نیز در صحیح مذکور است فخرجت عنه ولا شك معه حتى
ماتت یعنی بیرون رفت حضرت فاطمه علیها الصلوٰه و السلام

از نزد ابوبکر و دیگر تکلم نفرمود تا که فوت شد مخالفت حکم
حضرت رسالت پناهی که مطابق وحی الهی بوده باشد

و مخالفت وحی الهی کفر چرا که در جمیع کتب معتبره

منقول است که چون آیه وافی هدایه و ات ذی القریٰ حق
نازل گشت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
از جبریل علیه السلام پرسید که خویشان من کیانند و حق



نمایند حضرت نفوس

جست جبرئیل فرمود که فدک را بفاطمه زهراء علیها السلام
اللہ تعالیٰ تفویض نمود درین باب صیغه نوشته بآن داد و فدک

در تصرف حضرت فاطمه زهراء علیها السلام بود تا حضرت
رسالت بعالم بقا رحلت فرمود ابا بکر فدک را از آن حضرت

خیر النساء منع نمود و حضرت فاطمه علیها السلام نزد ^{ابو بکر}

آمد استسفا فرمود که وجه منع فدک از اولاد رسول

چه بود ای بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که عن معاً

الانبياء لا یورث ولا یورث یعنی میامعاش و سیمیران کن

از ما میراث نگیرد و ما از کس میراث نگیریم حضرت فاطمه

فرمود که آیا در کلام ملک علام واقع نشد که و ورث

سلمان داود و در موضع دیگر فرستاده شد که و لداء

برثنی و یرث من ال یعقوب نزول یافته ابا بکر در غضب

علیها

شده گفت النبي لا يورث بعد از آن حضرت فاطمه عليه السلام
و شيقه حضرت رسول صلی الله عليه وآله وسلم در آن ^{قلی}
فرموده بود با بوبکر نموده فرمود که حضرت رسول در ^{ما}
حیات خودش فدك را بمن بفرموده خالق و الممتن ^{نفس}
فرمود و در آن باب این و شيقه قلی نمود روایتی که ابوبکر و ^{شيقه}
حضرت رسول را قبول نموده از حضرت فاطمه زهرا گواه
طلبید و با آنکه حضرت امیر المؤمنین و سلمان فارس و
غیرها ادای شهادت نمودند مسموع نیافت و فدك حضرت
فاطمه نداد و بعضی روایت کنند که چون ابوبکر و شيقه ^{حضرت}
رسول علیه السلام بدید منفعلي کردید فدك را بفاطمه ^{هوا}
و گذاشت و در آن باب حجتی نوشته با حضرت داد
چون قبول علیها السلام متوجه حجر مبارک در راه ^{شده} عمر



آمده از آن حضرت پرسید که دختر خیر البشر از کجایم ای
و این چه کاغذ است که در دست داری آنحضرت ماجرا را
تقریر فرمود عمر کاغذ را از دست مبارک حضرت ^{هوا}
کشید بدید و نزد ابابکر آمده او را توپیچ نمود و حضرت
فاطمه از غایت اعتراض فرمود که نَدُّوَاللَّهَ بَطْنِكَ كَانَدُ
كِتَابِي و آن دعائی مستجاب گشته ابولؤلؤ شکر عمر را
بگارد بدید و عَلَى كُلِّ الرَّوَايَتَيْنِ فَدَكَ رَابِعًا ^{هوا}
ندادند و خاطر مبارک آنحضرت بغایت آزرده گشته و
در صحیح بخاری در مناقب آنحضرت حدیث نبوی ^{ست} مُسْطَوْرًا
که اَلْفَاطِمَةُ مِنِّي بِضْعَةٌ مِّنْ اِذَا فَقَدْ اِذَا نِي وَمِنْ اِذَا نِي فَقَدْ
اَللّٰهُ یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که او را آزرد کند مرا
آزرده کرده باشد و هر که مرا آزرده کند خدایتعالی را

اذ اتفقات حسنه که لطیفه غیبی عبارت از آنست که وقتی که
 شاه ارشاد پناه هدایت دستگاه متوجه درگاه عالم بود
 صحیح بخاری اتباع نموده همراه داشت چون اهل خلاف را
 شقاوت و عدم انصاف که در آوردن کتاب تعلل و احوال
 می نمودند کتاب خویش را طلب داشته احادیث و روایات
 مرویه را خاطر نشان علماء سنیّه نمود علماء شقاوت
 شعار منفعل و شر مسارگشته از آن گفتار که اطهار بطلان
 عقاید ایشان می کرد در گذشتند و بحضرت شاه هدایت
 گفتند که عایشه صدیفه که محبوبه حبیب رب العالمین
 و آنحضرت را رغبت با و زیاده از سایر اراج طاهرات
 و یونص الخبیثات للخبین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات
 للطیبین و الطیبون للطیبات طهارت دِل او از کسافات

شان او

و نجاسات لازم و واجب است نزد شیعه بجهت ^{مطعون} ^{است}

و در سخنان او جرانا سزا میگویند شاه ارشاد پناه فرمودند

که عایشه نیز بجهت مخالفتی که با شاه ولایت نموده بانفا

طلحه و زبیر در نهج فتنه سعی کرده مخالفت حکم الهی که

مُودِی و قُرَیْشِی بپوتگی پیعت نموده بر شتر نشسته بودند

آمد و با حضرت و با حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام

موجب حدیث بنوی که یا علی خربک خربی محاربه با شاه

ولایت نمود و باعث قتل چهل هزار کس از صحابه و تابعین

گشت مورد طعن و مستوحب لعن شد طرفه ترا بن که بد

خود را و عمر را بعلت میراث در روضه منوره حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و الله وسلم دفن فرمود چون

خواستند که حضرت امام زین امیر المؤمنین حسن علیه

نشسته

صحیح



علیهما السلام را که جگر گوشه حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم و نود دین بقرص صلوات الله علیها بود در اندو^{ضه}
 دفن نمایند ممانعت نموده برایش تری سوار شده در ^{کوچه}
 مدینه کشته مردم را بخار به اهلیت رسول تحریص کرده
 تا جنک عظیم روی نمود سهام بر جنازه متبرکه حضرت
 امام حسن صلوة الله علیه و جند یتیم بر بدن مبارک آن
 حضرت نشست لاجرم امام حسین علیه الصلوة و السلام
 جنازه برادر بزرگوار خویش را گردانید در کورستان
 بقیع مدفون ساخت عجب حالی است که پدرش دختر
 حضرت خیر البشر را از فدا که فرموده خالق اکبر حضرت رسول
 رب العالمین بدو تفویض نموده بود منع نموده متمسک ^{بحدیث}
 مرویه خویش که مُعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَرِثُ وَلَا يُورَثُ

بسیار



گشت و او بعلت میراث بدرخود را و عمر را در روضه
منون آنجناب دفن کرده قرة العین رسول را از دفن نمود
در آن روضه مانع آمد حال آنکه عایشه را از میراث حضرت
بر تقدیر وقوع تسع از ثمن می رسد چه از واج طاهرات سید
کاینات در عقد نه است^{علیه} انتظام داشتند و مجموع ایشان
در ثمن میراث شریک بودند و این معنی عبد الله عباس
گفته أَلَا يَأْتِيَنَّكَ أَلِیُّ بَكْرٍ لَا كَانُ وَلَا كُنْتُ إِلَّا السُّعْمَانُ
الْثَمْنُ وَبِالْكُلِّ تَمْلِكُ وَبِجَمَلٍ وَتَغْلِبُ وَإِنْ عَشِيتُ تَفْضِلُ
واینکه اهل سنت و جماعت بآیه الحیثیات للجنین بر
فضیلت عایشه استدلال مینمایند مفید نیست چه
معنی این آیه نه آنست که زوجین در مرد و حیات و
مذمومیت من جمیع الوجوه شریک اند اگر احدهما مستحق



مستفصل

هشت باشند یاد و زخ دیگر بر اجنین باید بود و آن

میشود بر وجه حضرت نوح و بر وجه حضرت لوط

عَلَيْهِمَا وَعَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَبِعَكْسِ بَابِ

رُوحِ فِرْعَوْنَ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بَلَكَمْ مِثْوَانِدُ بُوْد كِه اِيَه مَد كَوْن

نازل باشد بآنچه در آیه دیگر صریح بیان که الرَّايِ لَا يَنْجِي إِلَّا

رَأْيُهُ أَوْ مُشْرِكُهُ وَالرَّايَةُ لَا يَنْجِي إِلَّا رَأْيُهُ أَوْ مُشْرِكُهُ

پس بآنچه مذکور شد عدم لیاقت خلفاء بلا الله بخلاف

بلکه کفر ایشان بوجه لازم آمد و به ثبوت پیوست

هرگاه خلافت ایشان باطل باشد خلافت حضرت

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از حضرت

خیر الانام چنانچه عقیده امامیه است لازم می آید

و ثبوت می یابد چه سابقا مذکور شد که اهل اسلام



درین دو فرقه اند لا جریم بطلان ^ساحدهما ^سالفريقین ^سمستلزم
ثبوت فرقه دیگر است و فضیلت و شرف امیر المؤمنین علیه
السلام از جهت سبقت اسلام و نسبت قرابت و اخوت ^{حضرت}
خیر الانام و سعی و اجتهاد در عدو و جهاد و اعلامی و ^{بن}
وملت اسلام و روحیت بتول و ابواب سبطین ^{فوق}نزد
از ان اطهار است که کسی انکار نتواند نمود بتخصیص ^دولا
انحضرت در بیت الحرام واقع گشته و از ابتدا آفرینش ^{لم}
و آدم تا خاتم هیچ احدی را ازین نوع شرف نداده است
شدا و در رویت الحرامش صدف کسی را میسر نشد این
شرف ایضا و افتاب جهت ادای صلوة شاه ولایت ^{سمات}
بدعاء سید کاینات که در وادی القری و قوع یافته و
از آثار آن مسجد شمس است بر علوشان و سمو قدر و ^{مکان}

دست

برانس و جان برهان روشن و دلیل مبرهن است و آیات
بینات و احادیث حضرت سید کاینات که در باب فضیله
شاه ولایت سمات و اهل بیت طاهرات نزول و صدور
یافته کتب فریقین از آن مشحور است و از حد پرون است
بش کتاب فضل ترا اب بحر کافین است که ترکی سرانگشت
و صفحه بشماری از آن جمله چند آیه و حدیث که از سائر
آیات بینات و احادیث اعجاز صفات اشهر و اطهر است
باتفاق فریقین در شان ولایت پناه و سایر اهل بیت
رسول الله واقع است که تعداد می یابد قال الله تعالی انما
ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا و الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم را کعبون که در باب صدق فرمودن
آن ناسخ کرم حاتم بخاتم در حال رکوع نازل شده و متفق علی



فریقین و ایضا قال الله تعالى اجعلتم سقاية الحاج وعمار
المسجد الحرام من آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل
الله انما هذه نيزد رشان امیر المؤمنین بازل شده در
که بن عبدالمطلب بسقاية الحاج وعمار مسجد الحرام بران
مفخر کرام مفاخرت و مباهات میکرده و ایضا در وقتی
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خابگاه حضرت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم مستضعف گشته حضرت ^{سوا}
از قریش مخفی کردیدند خویشان و سحانه تعالی بجبرئیل و
میکائیل خطاب فرمود که میان شما عقد مواخات
فرمودم و عمر یکی از شما را برد میگری فرودم اکنون کدام
از شما حیات برادر خود را از حیات خود ترجیح می نهد
ایشان گفتند ما حیات خود را از حیات برادر خود دو ^{ستر}

میداریم ندامت که جرماتند علی مرتضی علیه الصلوٰۃ و
السَّلَامُ می باشد که میانہ او و حبیب خود مواخات
و اوجیات خود را فدای حیات برادر خود نموده اکنون
بر زمین روید و محافظت حیات علی نمایند که اسبب

نرسد جبرئیل و میکائیل هر دو بحجۃ مبارک در آمدن یکی
بالین و دیگری پایین پای شاه ولایت پناه قرار گرفتند

فرمود لسانیت باد مرتضی علی حق تعالی مباحثات
بتو پر ملائکه مقربین انگاه این آیه نازل شد قال الله

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ
وُفٍّ بِالْعِبَادِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ

مرتضی را نفس حضرت مصطفی خوانده که قال الله تعالی
قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ



انفسنا وانفسكم ثم تنبهل فحعل لعنة الله على الكاذبين
 واین شرف هیچ کس را از اهل اسلام بغیر از آن امام عالی مقام
 دست نداده از عایشه منقول است که در روز میلاد^ه
 حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از حرم مناکه^{آن}
 حضرت را در زیر کسائی جاء داد پس حضرت فاطمه علیها السلام
 آمد و او را نیز در آن کساء در آورد پس علی ابن ابی طالب
 علیه السلام تشریف آورد و اسر و انبیاء امیر المؤمنین را نیز
 در زیر کسائی جای فرمود پس امام حسین علیه السلام آمد
 نزد اهل کسائی شدانگاه حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه وآله وسلم فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الر^{حس}
 اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و ایضا سورة هل اتی
 آیه کریمه لقد جاء الحق و صدق اولئک هم المتقون^{یضا}

بیرون آمد و بان حضرت کسائی از شرف رسید
 بود پس امام حسن عجلت جنت خیر الامامین
 حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم



که در شان پیغمبر آخر الزمان و امیر المؤمنین نازل شده بخدا
که در تفسیر کاذب و مسطور است که روزی حضرت رسول
اصحاب را خطاب فرمود که کیست از شما که از کلام خدا ^{مدح}
ابن عمر را بیرون آورد عمار یاسر برخاسته گفت که یا رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم من بیرون آورم پس برخاست
که مراد از جاء الحق رسول الله است و مقصود از صدق ^{یا امیر}
المؤمنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شادمان
گشته فرمودند که كَفَاكَ اللَّهُ يَا عَمْرُؤُا كُلَّ لَهْمٍ از ابتداء
تا انتهاء در شان شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام نازل
گشته و آیه کریمه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِيَّايَ الْمَوْدَّةَ فِي
الْغُرَى نیز در شان آن هادی طریق هدی و اهل البیت
مصطفی نزول یافته و آیه وافی هدایه آنها اگر رسول بلغ



مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا بَلَغَتْ رِسَالَتُهُ ^{وَاللَّهُ}

بَعْضُكَ مِنَ النَّاسِ جَهت نصیب خلافت شام و لایت یار

شد جناحه مذکور شد و آیه کریمه الیوم اکملت لکم

وَأَمِّتْ عَلَيْكُمْ نِعَمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ^{مِنْ بَعْدِ}

نصر خلافت و تعیین حضرت نزول یافته و از احادیث

مشهوره که متفق علیه فریقین است و در شان امام ^{التقید}

صدور یافته و انا مدینه العلم و علی بابها که دلالت بر ^{اعلی}

آنحضرت از سایر امت میکند و حدیث صحیح است منی ^{بر}

هَارُونَ مِنْ مُوسَى ^ص إِلَّا أَنَّهُ لَا بِي بَعْدِي ^ص كَقَرَامَاتِ ^ص وَ

آنحضرت است و چون متفق علیه فریقین است جفت ^{برهان}

خلافت همین حدیث کافیست و محمد بن حدیث صحیح ^{است}

خَلِيفَتِي فِي أَهْلِ أُمَّتِي يَذَرُ خِلَافَتَ أَهْلِ نَصْرِي ^و



حَدِيثُ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِوَسِيَّتِ أَخِي أَنْتَ
 مَسْنَدُ مَامَتِ حُجَّتِي بِأَهْرَاسْتِ وَحَدِيثُ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ ضَرَبْتُ
 عَلَى يَوْمِ الْحَنْدَقِ أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ بِرَفِضَتِ انْتِقَادِ
 كَوْنِ بَرَهَانِي ظَاهِرِاسْتِ وَابْيَاحِ حَدِيثِ صَحِيحِ اقْتَضَى كُمْ عَلَيَّ
 كَمَا مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ فَرِيقَيْنِ اسْتَبْرَأَ فَافْضَلْتُ وَأَعْلَيْتِ وَالْوَيْتِ
 انْخَضَتْ دُرَاهِمُ خِلَافَتِ دَلَالَتِ مَبِينِ دَارِدِ وَابْيَاحِ الْوَلَا
 اتَيْنِي أَشْفَقُ أَنْ يَكُونَ فَيْكُطُوا الْفَرْقَةَ مَا قَالَ النَّصَارُ
 فِي الْمَسِيحِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَقَدْ فُكِّكَ الْيَوْمَ مَقَالًا تَمِيمًا
 مِنَ النَّاسِ إِلَى اخْذِ الْكُرَابِ مَرَّتِ قَدَمِي فِي دَرَعَلَوْشَانِ
 وَتَمَوْ مَكَانَ أَنْ هَادِي أَنْسَ وَجَانِ وَاقَعَ شَدَّ حَالَتِ شَاهِدِ
 رَابِعَالِيَانِ وَمَبْرَهْنِ مَيَكُورِ دَانْدِ وَفَتْحِ خَيْبَرِ كَرْدِ سِتِ امِيرِ
 الْكُومَنِينَ حِيدَرِ وَاقَعَ شَدَّ وَحَضَرَتْ رَسَالِكِ بِنَاهِ صَلَّى



۱
علیه وآله وسلم فرمود که لَا تُعْطِي وَالرَّابِيَةَ غَدًا رَجُلًا كَرَّامِيَّةً
فَرَادٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ بِرَشَاجَةٍ
وَقُوَّةٍ وَقَرَبٍ مَنْزِلَتَانِ بِشَوَائِ امَّتٍ جَتَّى اَيْسَتْ دَرْ نَهَائِ
ظُهُورٍ وَعَايَتٍ اِيضَاحٍ وَإِيضًا حَدِيثِي كَحَضْرَتِ رَسَالَةِ
بِنَاءِ صَلَّى اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَلِهِ وَسَلَّمَ دَرْ وَقْتِ رَجُوعِ قِرَاءَتِ سُورَةِ
بِرَاتِ أَزَا بُيُوكَرِ حَضْرَتِ مُسْنَدِ نَشِيْنِ أَيَوَانَ خِلَافَتِ وَدَلَالَتِ
فَرَمُودَةِ نِيَزِ بِرَالُوِيَتِ وَافْضَلِيَّتِ الْحَضْرَتِ دَلَالَتِ الصَّرِيحِ
دَارِدِ وَالْجَنَانِ كَجَوْنِ فَرْمَانِ خُدَا وَنَدِ جِهَانِ نَارِ اَشْدَةِ
بِغَمْبَرِ آخِرِ الزَّمَانِ سُورَةِ بِرَاتِ رَادِ مُوسَمِّحِ بِكَلِّ أَزَا
امَّتِ دَادَةِ بِمَكَّةِ فَرَسْتَدِ تَابِ مُرْمَانِ قِرَاءَتِ مُودَةِ مَنَا
حَجِّ بِمَرْدِ آمُوزِدِ وَأَزْجِ كَنَادِرِدِ عَرِيَانِ مَنْعِ نَمَائِدِ حَضْرَتِ
رَسَالَتِ أَبُو بُيُوكَرِ أَيِ قَحَافَةِ رَا بَانَ أَمْرِ مَعِيْنِ فَرَمُودَةِ أَرْسَالِ

داشت جبرئیل امین از نزد رب العالمین نزول فرموده گفت
حق تعالی میفرماید که باین امر قیام ننمایند الا تو کسی که از
تو باشد پس حضرت خیر البشر امیر المؤمنین جید را بر
ناقه قصوی سوار فرموده از دنبال ابوبکر بر سپیل ^{تعجیل}
روان ساخت که هر جا با ابوبکر رسد سوره برات را از
گرفته در مکه بقراءت انقیام نماید و مردم را مناسک حج
تعلیم نموده از برهنه حج گذاردن منع فرماید و ابوبکر خوا^{هد}
همراهی آنحضرت بمکه رود و الا بمکه از دست رسول الله
معاودت نماید و چون حضرت امیر المؤمنین بفرموده^{سوره}
رسول حضرت رب العالمین در منزل عرج با ابوبکر ^{سید}
برات را از و گرفته متوجه مکه معظمه شد گویند که
چون ابوبکر حضرت امیر المؤمنین را دید پرسید که یا



علي امر آمد ما مور و جون معلوم نمود که آنحضرت ^{نخست}
 تعلق گرفته از نهایت خشم و غیظ بمذنبه طیه ^{معاود}
 نمود از روی عتاب بجناب نبوی خطاب کرد که از من
 گناه صادر شد که قرات سور برات ممنوع گشتم حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از تو چیزی
 صادر نشده ولیکن لَا مِثْرَ لِي بِكَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
لَا يُودِي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ عَلَيَّ مِنْهُ وَهُوَ أَخِي
وَوَصِيٌّ وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَأُمَّتِي يَقْضِي بَيْنِي وَ
بَيْنَهُمْ و لا یودی عنی الا علی و عاقل منصف که بصفه
 هم وادراک متصف است پوشیده نیست که با وجود
 امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن
 ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام در شان آنحضرت ^{اینقسم}



آیات و احادیث ورود یافته دیگری بخلاف برمسند
حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه وآله وسلم ^{نیدن} نشان
و هر پیروی سر و پائی را پیشوای امت کردن عین ضلالت
و محض جهالت و حماقت است **پیت** فرقش نزدیکان
نکنند از کمال جهل انکس که صم نکند فرقا رسد این نشان
آن امام عالیشان پیا نغوده شد از هزار یکی و از بسیار
اندکی **پیت** مجموع در وجودش الایمیری موجود منزلت
و کالات کاینات و اگر در مقام احصای غایم احادیث
که در فضیلت آن امام عالی مقام صدور یافته در راه
همانا که در مجلد از عهد پیر و ن غایم ^{پیت} خود بکنه ^{لش} کما
چگونه راه برد که نیست کنه خرد را در مجال طواف
مراجعه زهره مدحش که در کلام الله فرو ن تراست



صفات جلالت از آنات رساله کرمش زانفال توقیع طرا^ن
نامه قدش ز سون اعراف القصه جون کلام هدایت
فوجام شاه عالمقام با تمام رسید علماء اهل سنت که
اقبح وجوه الزام یافته بودند از اقامت دلائل براهین^{اثبات}
عقاید مذهب خویش بلکه بر ایراد جواب معقول عاجز
گشته مانند جهال از غایت خجالت و انفعال آغاز
سفاهت کرده بشاعت اشتغال نمودند یکی چون^{انقوم}
پی سعادت را عنایت از پی نصیبی نبود از آن هدایت
محروم مانند هدایت جون بندشان در بدایت بد^ن
مانند محروم از عنایت شاه هدایت پناه را از آن^{سقط}
وقال ملال و کلال حاصل گشته بشهریار گردون خنای^ب
خطاب فرمود که **پت** شاهاتوئی که جز درد دولت



سرای تو ارباب علم را بنود مقصدا هم ارباب ظلم و زور ^{بعد}
تو خوار و زار اصحاب شرع دین برمان تو محترم در حل
مشکلات بود سر عقل را حبل المتین بخت جوان تو معتمد
علم تو بود قایم مردانگی محیط طبع تو در مراسم فرزانی
علم بر خاطر ملکوت ناظر شهریاری که کشاف قاف
حکمت الهی و مؤسس قواعد شرع و ملت حضرت رسالت
پناهی است ظاهر و باهر است این جماعت که خویشان را
سرد فتر ارباب ضلالت میداشتند از جواب بند عجز
گشته در پیه خجالت و حیرت مانند اند پیت فرغانیا
پی فرعونند لاجرم اصحاب پیش پید و بیضا منینند
چون قدرت بر اقامت دلیل معقول ندارند سفاقت
و شناعیت مشغول گشته اند که الفریون یثببت کل



حشیش بیت من قرن کج و اینها خال بیزان هوس من

جراغ عقل و اینها روزگوران هوا دشمنند این ذهن فطر

را حریفان حسد منکرند سحر و معجز را حریفان عا من

همی درهند معنی راست همچون آدم و بن خزان در چین ^{صوت}

راست چون مردم کیا اگر حقیقت مذهب امامیه و صدق

قول بند بر ضمیر حقایق تا اثرا فکد و از آقامت و دلا ^{بلی}

که بر اثبات مذهب حق و ابطال عقاید ارباب ضلال ^{گفته}

باشند غدغه در خاطر ملکوت ناظر ننمانند و جهت ^{قطع}

زبان این سفیهان کراه را کونا باید فرمود بیت مرار

افت مشیت زیاد باز رهان که بر زبانی زن زید کشته

کواه شهنشاه دین پناه هدایت دستگاه بر زبان

الهام که ترجمان سرایر پردانی بود جاری ساخت که



بطلان عقاید سنیان بر آید و درین ماکال شمس فی وسط
السماء ظاهر و هویدا گشت و بیقین دانستم جمعی که حق
امیر المؤمنین و امام المتقین را غصب نموده خلافت
و مخالفت برافراشته اند و حکم الهی و نص حضرت رسالت
پناهی را کان لم یکن انکاشته اند مستحق سخط و مشورت
لغت گشته اند بنا برین محبت مخالفین مبدین از دل
آئین ماقدم بیرون نهاده دوستی ولای شاه اولیای
و سایر آل عبا کشور دل مارا فرا گرفته بنوعی که محبت
غیری را در و جای نماند و بخلافت شاه ولایت بعد از
حضرت رسالت پی فاصله احدی و بعد از ان امامت
ایمه معصومین صلوات الله علیهم که مقتدایان مبتدیان
و هادیان راه صدق و یقین اعتقاد ثابت جازم و موافق



نفس الامر حاصل نمود **پیت** بخرش ز سر صدق کرده ام
تصدیق نه بر عقیده جد و طریقه بدرم های بر من
من سایه شرف افکند جو در رضای هوایش دهند بال و
پرم بروز حشر نباشد برای وز و فحاشات بجز محبت ذاتش
وسیله دگرم اگر کورد لانتیه جهالت و ضلالت در
انکار بگفتار صدق آثار اقرار کنید و به حقیقت مذهب
عزت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اقرار نمایند هر
آینه بر تعصب و عناد و وحشت تار و نقصان عقل و فساد
برای ایشان دلالت کند **پیت** کز خورشید بوم نروست
از پی ضعف خود نه پی اوست قل الحق من ربکم فمن شاء
فلیؤمن من شاء فلیکفر زهی توفیق الهی که رفیق روزگار
فیض آثار حضرت شهنشااهی کشیده به محض عنایت غایت

از لی وسعادت و هدایت لیری این شهر یا بختیار را از

مضیق پیکانکی و خلاف سرجسته انصاف رسانید تا بجهید

دوستی آل عبدالمناف یافته بامامت و خلافت شاه ^{گاه} بار

نیفخ

ولایت اعتراف نمود و باین وسیله از مخاوف یوم لا ینفع فی

الْأُصُورِ وَلَا یَأْتُونَ الْآمَنَ اِلٰی اللّٰهِ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ مسالمت و معا

کردید به بشارت یا عبادی لا خوف علیهم وَلَا اَنْتُمْ تَخَوْنَ

مسرور و مستبشر شد ^{بند} ملک بدولت نه مجاری

دولت کس را نه بیاری دهند بلی سعادت مندیرا که خا

اَرْضِ وَالسَّمَاءِ از جمله اهل دنیا بدرون سلطنت و

که مرتبه نیابت و سایه الهی ارتقا فرموده بر کافه ^{برایا}

و قاطبه رعایا پادشاه فرمان گرداناد لا محاله ذات ^{حجسته}

صفاتش را بحیله فهم و ذکا در نور حکم و ضیا منصف ^{و مجلی}



تمام

ساخته خلعت ارجمند دولت ابدی و سعادت مستمند
سرمه‌ی بر قامت قابلیتش جست سارده **بیت** بلی‌النجین
کوهر سنک بست **•** بدولت توان آوردن بدست **•** هوان
دولتی کار جمندی گرفت **•** ز رایی بلندان بلندی گرفت **•**
هنر هر کجا یافت قدری گرفت **•** بدولت خدائی بر آوردن **•**
شهنته که یارای تدبیر بود **•** به نیروی دولت جهانگیر
بود **•** اگر نامدی دولتش رهنمای **•** نسودی سر جرخ **•**
زیر پای **•** بالجمله چون شهریار توفیق آنا را طهارت یسعیت
مذهب ائمه اخبار و محبت ذریه سید ابرار فرمود **•** علما
باینکار
شقاوت شعار بیکبار اواز برکشیدم زبان بهانه گودار **•**
مذهب عترت اطهار جاری ساخته بر سبیل اعتراض کشند
که مناسب دولت شهریار فلک و قاریست که بقول

پندار هر کس از دین و آئین آباء و اجداد بزرگوار و عقاید
سلاطین نامدار عدول فرماید و متابعت هر ^{یک} سر و کار اعتبار
نماید از استماع گفتار ضلالت آثار و ارباب انکار آتش ختم
جهان سوزن بالتهاب اشتعال در آمد پست شه نشسته در
گرمی جان بر فروخت که از سعله او جهانی بسوخت کما
کوشته بروان خم گرفت رشیدش کوبیده را دم گرفت کره بر
زد ابروی بر پیوسته را کشاد از گرم ختم در بسته را در و دید
چون از دهادر کوزن بختم بد و رفتار سنگ وزن در
گرمی آتش بر افروختن گرفتار خواست معر شخ سوختن
فرمود که اصحاب ضلالت و ارباب شقاوت بدانند که ما
در طلب حق هر غناد و تعصب را یکسو نهاده از روی
اخلاص و اعتقاد سلوک طریق صلاح و سداد پیش گرفته ایم



بجهت حجت فرمودیم که شاه ارشاد پناه بطریق مناظر^{اقامت} و

بینه شمارا الزام دهند تا عالمیان نگویند که بی حجت^{دست} است

از مذهب ابا و اجداد یا زداشته ایم اکنون که در مباحثه^{ملزم}

و از مناظر عاجز شدید ازین درد رآمدید که از طریق

ابا و اجداد عدول نمودن معقول نیست و این^م کلام

غیر معقول قول آری باب جاهلیت و حق تعالی مدح ایشانرا

در فرقان حمید فرموده و این معذرت در روز قیامت

مسموع و مقبول نخواهد بود بیت سامری سیرمه^{موسی} نه موسی

سیرمه تازند ام در سمر کو ساله لا یدید سپضای من

نافه مشکر اگر گئی شد در صد حصار سوی جان پرواز^{جوید}

طیپ جان افرای من اگر نجات دنیا و آخرت میخواهد آغوا^{ید}

فاسد خود دست باز داشته تبعیت ملت غرت طا^{هن}

مقبول

سحر



نمایند الا شخه سیاست مایک نفس قفس ابدان شمارا
از طایر روح خواهد پرداخت و تیغ غضب سر بر غرور
شمارا از ملک بددور خواهد انداخت هر چند شهریار
سعادتمند بنصایح و مواعظ ارجمند و وعید سیاست
وگزند آن که گمراهان ناخردمند را بصر اط مستقیم دین
قوی هدایت فرمود چون در طینت ایستان شقاوت ازل
بود سودی بران مترتب و من هذا یضلل الله فاهادی
له و سر یهدی ما یضلل الله لاجرم جلاد سیاست شخه
غضب شهریار عالی نصب کردند و قاضی انبر را که از سایر
ارباب فساد و شر و عناد بود و تعصب پیشتر داشت
سرازیپ کرتن برداشت و مولانا عبدا لاولد با انواع اینا
و جفا و تعذب مبتلا بساخت چنانچه با کلیم کلابی و



آنخیز پرو سائر عذاب تعدیب نمود دیگران نیز عذاب کونا
کوز مبتلا گردیدند آری بخت بکشتگان بسوی زبان باخوس
سیان جان خویش را بریان آورد و تن خود را در ورطه دا^{را}
بلا و ورطه عنا افکند بدست کرا در سخن رای باشد
نکوند سخنها ناسودمند زبان گوید کمی صبوری کند زود^{ری}
کن خویش دوری کند چه خوش گفت فرانه دورین
زبان کوشیدنیست تیغ آهنی مجلا بین باید الهی و بیعت
عزت حضرت رسالت پناهی در کفر فوستی و اندک مدتی
مذهب خوایمه معصومین صلوات علیهم اجمعین
خاطر عالی و ادانی ملک دکن متمکن گشته دوستی اهل
پست رسول دالمتین در دلد دوست و دشمن استقرار یافت
جناحه سلاطین آن سرزمین که عبارت از عادل شاهی^و



قطب شاه باشند اقتدا بان نموده آن کیش و آیین پیش
گرفتند و قواعد دین متین و شرایع ملت عترت طاهری
ستعار سکه آن دیار گشته روشن منابر و وجود دنا بر بالقا
مستطاب ائمه گردون جناب آرایش وزینت پذیرفتند و
رسوم بدعت لزوم را باب خلاف از اطراف و اکناف آن
ملك منسوخ شد **بیت** بفرمود تا شهری و لشکری
ندارند جز مذهب جعفری **بشاه** ولایت پناه آورند
هم پست بر مهر و ماه آورند **لاجرم** روز بروز مرا ^{سلطنت}
و حشمت آن زینند **تاج** و تخت خلافت ^{عفی} متراید و ^{مقتضا}
گشته آیینش در دل و دیده پادشاهان جهان و سلا ^{طبر}
دوران جهان جای گرفت که سپاه منصورش بهر طرف
از نزدیک و دور توجه فرمود اعدا مقهور گشته در وادی



تَعَسَّفَ وَتَلَهَّفَ أَفْتَادَنْدَ وَبِجَرْدِ دِيدَنِ سِپَاهِ صَفِ شِکَرِ
بِشْتِ دَادَه رَوْبَهزِمِیْتِ نِهَادَنْدَ ^{نیش} جَو بِرَدِیْنِ حَقِّ دَا
آمُوزِ کُشْتِ جَو دَوْلَتِ فِرُوزِ دُرُافَا قُکُشْتِ بَسِی حُجَّتِ
اَنْکِیجَتِ بِرَدِیْنِ حَقِّ پَاکِ عَمَارَتِ بَسِی کَرْدِ بِرُ رَوِی خَاکِ
بِهَرِ مَرَزُو هَرِ یَوْمِ کِهْ آوَرَانْدِ رَخْشِ زَا بَادِیْ آنِ یَوْمِ رَا
دَادِ بَخْشِ حَقِّ سِجَانَه وَتَعَالِیْ هَمْکُنَانِ زَا تَوْفِیْقِ هِدَایَتِ شَا ^{بِل}
حَالِ مَشْهُو مَشْفُوقِ آمَالِ کَرْدَانَادِ وَتَشْنَه لِبَانِ نِیَه ^{نَا} حَرِ
وَصَلَالِ رَا بَرِ لَالِ عِنَایَتِ وَافْضَالِ بَرِ سَانَادِ بَحِّ النَّبِیِّ
وَالِهَ الْاَلْحَادِ وَعَلِیْهِ الْمِبْدَاءُ وَالْمَعَادِ قَدَمْتِ ^{حِش} الْمَلَا ^{حِش}
مَدَقِّ کِتَابِ الْعِلْمِ الْاَتَقْدَمِیْنِ وَمُحَقِّقِ الْاَرْضِ الْفَضْلِ
الْمُتَاخَرِیْنِ قَدَوِ عَسْکَرِ الْمُؤْمِنِیْنِ وَالْمُرُوجِ دِیْنِ ^{مِیْن}
لِلْمُرُودِ بَادِیَا الصَّالِحِیْنِ زَبْدِ سَلَالَهْ اُمِّهِ الْمُعْصُومِیْنِ ^{مِیْن}

سپین



مع الفرقاء لها الكين وقوم الضالين وكان هذا السور ^١ فراغ
 في يوم الاربعاء ^٢ العشر الاول عن الشهر الثالث ^٣ كال
 من شهر الحرام في سنة الخمسة من العشر ^٤ التاسع ^٥ بعد
 الالف في دار الحرب والنفاق والقيد والوثاق و
 قومها من السراق لانجاة فيها الى يوم الميثاق ^٦ الموسومة ^٧
 ببركك من توابع الذكن على بدافقر حلو الله و ^٨ حو
 واضعف عباد الله واحقرهم اس الحاحي على رضا ^٩ عدي
 الشيرازي غفر الله ذنوبنا بغفرانه وستر الله ^{١٠} عنا

باستان ومحمد سيد المرسلين

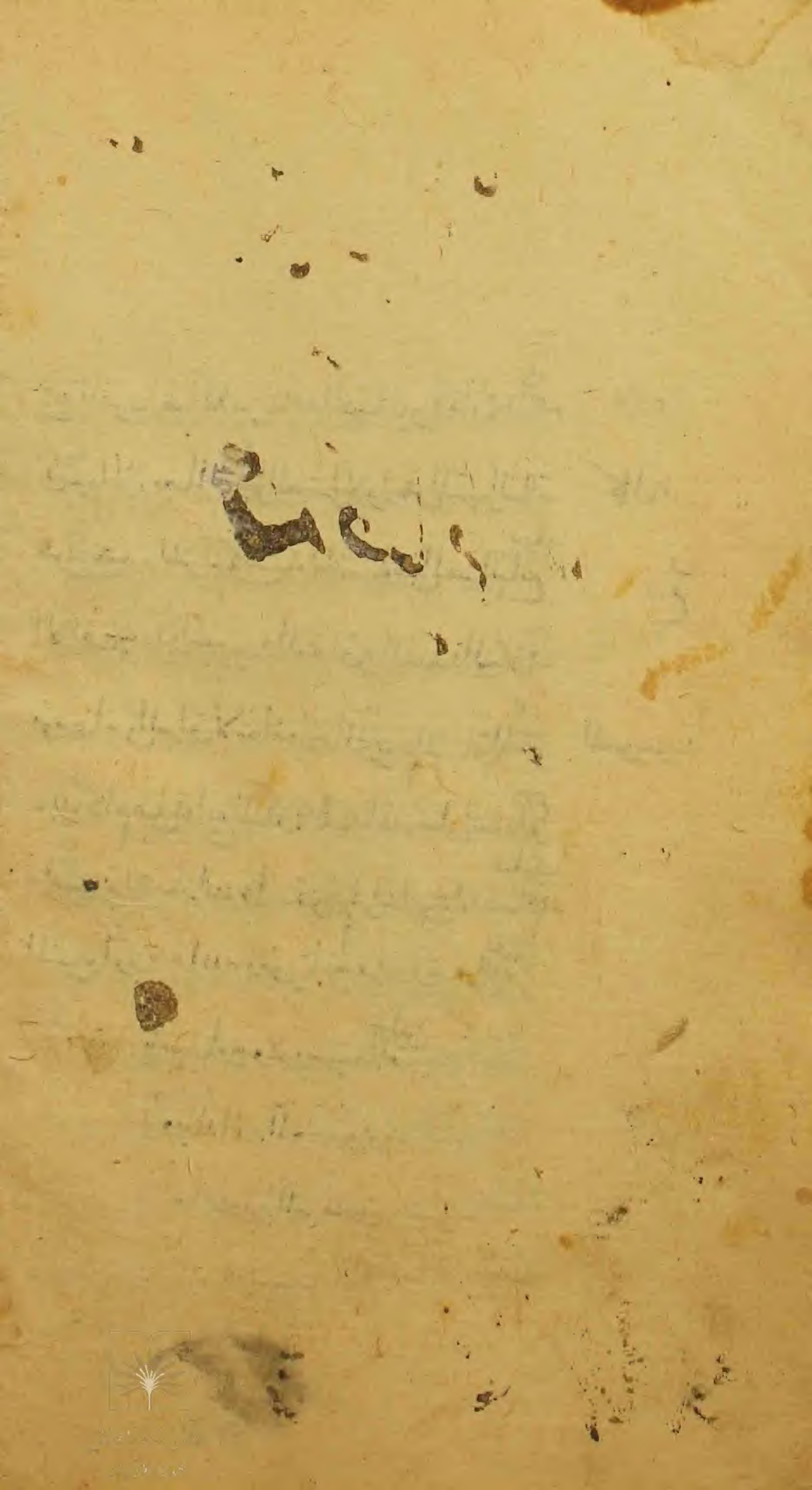
وبالله ائمة المعصومين

واصحابه الصالحين

ع

٢٢٢







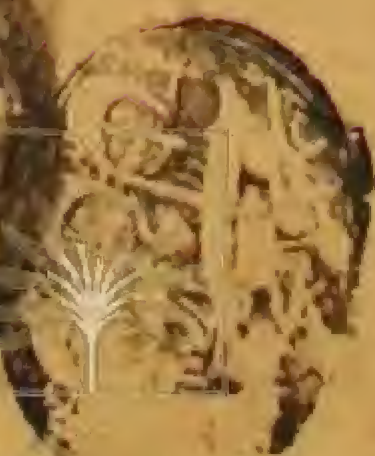
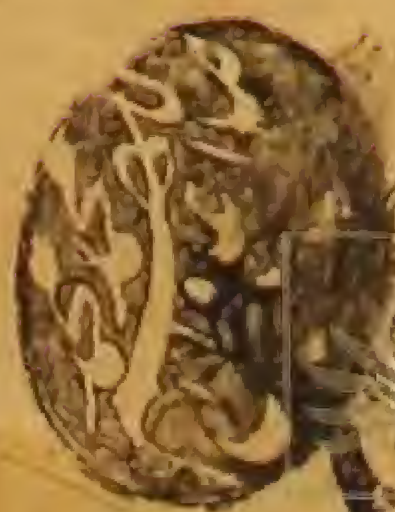
119

ممد احمد صالح
احمد صالح

احمد

احمد

ممد صالح





بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله الذي من علينا بمعرفة الانبياء وائمة المعصومين
بالتأويل والبراهين ونجانا برحمته من مضلات الفتن
والذاهبات الباطلة بالصدق واليقين والصلوة والسلام

على سيد الانبياء والمرسلين محمد وعترته ائمتها الدين **امام**

جدين كويد فقير حقير بصاعث وغريب مهوركم استطاعت

اراهيم استرا با در الملك بركتن كه چون اين دره بمقدار

در نايخ شته مان و خمين و استعانه شرايط طواف بيت الحرام

و مرايم زيارت حضرت سيد الانام و ائمة المعصومين عليهم صلوات

الله الملك العلام بقدكم رسانيد مرا جفت نموده از الحلاوة و

رسيد و با بعضي از مومنان و شيعيان معتمدان آن و بارگاه

و مصاحبت نموده رساله حسنه را كه در زمان بارون الرشيد



با علما و فضلا بر مخالفین بحث کرده و اثبات حقیقت مذهب حق
 اهل البیت بدلائل و براهین موفّر نزد رسید که بتورع و تسبیح
 مشهور بود یافته من اوله الی آخره مطالعه نموده و بالتامس کلام آن
 رساله شریفه را گرفته در قید کتابت در آورد و چون مستوفی
 بلا عجب شد آن رساله شریفه را تحفه سیفیان و محبان حق
 و مباحثه و مناظره حسیه را با علما و اهل سنت و جماعت
 بمسامع ارباب محبت و مودت رسانیده و چون رساله را
 عریا بود و اکثر محبان عجم را از آن خطرناک و از قبله سلاطین
 عزیز از احتیاج حکایت حسنه و سنی با وجود اسباب حساب
 طریق تکلف را مرعی نه ایستادگی و اوایل شباب و عفووان جوان
 شنیدن و نوشتن با برکاتش کلاعه و مناهای گذشته و پیوسته
 امر این ارباب عالم و فضل و کمال و رعایت و مراقبت سادات
 فرخنده مال و عظیم و توقیر صلی و انقیاد متابعت جمع او امر
 و در دفع و دفع میرنده کوشیده که در جمیع ممالک و نواحیه محکم را با

تا آنکه یکی از اعیان حضرت و ارکان دولت فائده خنده^{بدر} الله
بالاتفاق الباطنه و الظاهره بتقریبی حکایت حسیه و منظره
اورا با مخالفان بی دین در مجلس هشت آیین حضرت شاه ملاک
سپاه تقریر نمود و خاطر اقدس اشرف رامیل شنیدند و حضرات
این بنده کمترین اشارت فرمود و کیفیت مناظره حسیه را با
علمای زمان استفسار نمود این فرموده بمقدار رساله مذکوره را
علی اشرف آن ظل الله در آورده بغایت سلفه گردیده بکتاب
جبین کوید فقه ناطقه را شکر خا ساخته فرمود که چون رساله
اخراجیم استرا با بایر الملک بسم سامی و نام نامی همایون مشرف
در تاریخ بنده ثمان و چهلین و شصت از ان عالی تراست
و مراسم زیارت حضرت سید الانام و بنده فرمان بردار و سعاد
الله الملک العلام بقدم رسانید مراجعت نمودم و آنرا در
رسید و با بعضی از یومسان و شیعیان معتمدان آن دیار
و مصاحبت نمودم رساله حسیه را که در زمان هارون الرشید



همایون شاهیه شریف و زین واد که شرف سیادت
و پاک طینت و مسائت اعتقاد و صلاح نفس و طهارت ذیل و علو
حسب و جمال نسب و کثرت خیر و احسان و وفور بر و امتنان
و حسن معاش و لطف کفایت و سکوته کردار از جمیع سلاطین کشور
کشور و اقلین فرمان ر و ابر و ر وین مشغول و ممتاز است
و حضرت مالک الملک به حمایت عنایت از جمیع حوادث زمان
و اوقات احوال از مان حارس و حامی علم دین مبین و شرع مبین
و رایت اثنا عشر سوار دولت فائز آن قبله سلاطین
من المشرق الى المغرب رفیع و معالی با وجود اسباب حاکم
سلطنت و خلافت و جهان بینی و اوایل شباب و عفو ان
کات خط اوقات بابر کانش کلاعه و مناهیه گذشته و پیوسته
تربیت ارباب علم و فضل و کمال و رعایت و مراقبت سادات
فرعده سال و عظیم و توقیر صلیا و انقیاد متابعت جمع او امر
و در دفع و رفع مرتبه کوشیده که در جمیع ممالک و حوضه محکس را

آن بود که نام مسکرات بر زبان جاری تواند ساخت و جمیع ^{طین} سیاه
رو بر زبان طوق بندگی در کردن و سر بر خط فرمان او نهاده **یست**
سلطان موالیان عالم **در مذهب جد خویش کم** **فرز نبی و**
هادی دین **تاج سر و قبه سلاطین** **عالم ز جمال او منوره** **خاک**
راه اوست **تاج قیصر** **حال دل هر ضعیف مظلوم** **در خاطر پاک**
اوست معلوم **عین فیض از دم فصاحت** **آفاق رعد اوجرت**
آن صاحب شور معانی **نابت شده موسم جوانی** **ز کشته بنای**
شرع محکم **او داده رواج دین بعالم** **هر کس که ز امر او کشد سر**
با خاک سیه شود برابر **مرد داشته مرا تو از خاک** **از دست**
سرم حومه بر افلاک **تا در قدم تو سر نهادم** **شد قدر ز مهر و نثار**
یارب به نبی و عترت او **یارب بعلی و عت او** **یارب به عای**
صبح خیزان **یارب به بغیر اهل ایمان** **نه راسمه مد عا براری**
در حفظ و امان خویش داری **یارب که بسا دسایه اش کم** **از**
فوق موالیان عالم **میدار همیشه کارش** **یا یکتایان و دوستانش**



ابن دولت و بخت جاویدان باد پیوسته نصاحب الزمان باد

السلطان الاعظم خان المعظم مولی ملوک البرک و العرب و الحم

ملاذ الخلائق اجمعین ظل العرش الارضین فرمان المماء و الطین

المعبود باقاة العرش و النفل الموصوف بالشرف هو الذی یحکم

خلافت فی المراض المؤید بتأییدات الربانیة المخصوص بالالهات

الرحمانه صاعد صاعد السلطنة الباهره مع طایف معاریف الایام

الایات راجعاً فی السلام فی الافاق المتکلم علی سریر الخلافه

امام مهتم امام موسی ابن **ابن** شاهزاده یافت ملک بنمیشاد واد

مخطط الی گرفتار شده لغیر کار المسعین من المستعان

محمود مذکور روایت کند که در طامان هارون الرشید

مردی بود باز زکان بانگت فراوان و شاهیر بغداد

و بخت اهل بیت شهرت تمام داشت و پیوسته در طارقت

امام باطن جعفر ابن محمد صادق بود در بعد از شهادت

امام علیه السلام بواسطه ظلم اعداء اهل بیت اموال و اسباب

و چون مناف معالجه این خاندان عظیم الشان از ان اعلی
وارفع است که این نصیر حقیر شمه از ان بیان تواند نمود و هر

عطف عنان قلم ازین صوب بجانب مقصود **اولی** **مهدت**

شاه با اساس ملک بنو استوار باد و عمر تو بچو دور ملک بشمار باد

فلنشرح فی المقصود و بعون الله الکریم **المعبود** **روایت کند**

محقق حاصل و مدقق کامل و عالم عامل جامع معانی معلم تالیف

فاضل

ابو الفتح راز رفته الله تعالی **اساس** **بکار**

بارون الرشید که پنجم خلیفه بود **مرا** **تو از خاک** **ازست**

و خایر و مملکت ممتاز بود **مرا** **تو سر نهادم** **شد** **قد رز مهر و پند**

یارب به بنی و عترت او **یارب** **بعلی** **و عنت** **او یارب** **بدعای**

صبح خیزان **یارب** **بصفا** **را اهل ایمان** **نه** **را همه** **مدعا** **براری**

در حفظ و امان خویش داری **یارب** **که** **مباد** **دسایه** **ش کم** **از**

فوق هو الیایان عالم **میدار** **همیشه** **کار** **انش** **با** **یکتبان** **و دوستانش**



مذهب ماکلی داشت و عداوت آن ملعون مطرود درود
کیود کند و دحود کمر از یهود با اهل بیت رسول صلوات
الله علیهم بواسطه خلافت و سلطنت پیمداری بود و در اول
مرتبه ظاهر کننده مرقد امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن
ابی طالب ^ع بود و تعظیم امام جعفر صادق بسیار کردند
اما در آخر بواسطه خلافت و ریاست چندین از سادات اهل
بیت را بجا رسید و خشت در دیوارها گذاشت و قتل
امام هفتم امام موسی بن جعفر ^ع را اختیار کرد و بغضب و
مخبط الهی گرفتار شده لعنت الله علیه و علی اعدائه و شیعی
مجموع مذکور روایت کند که در زمان هارون الرشید
مردی بود بازرگان با نعمت فراوان و شاه پیر بغداد
و بحجت اهل بیت شهرت تمام داشت و پیوسته در عمارت
امام باطن جعفر ابن محمد صادق ^ع بود و در بعد از شهادت
امام علیه السلام بواسطه ظلم اعداء اهل بیت اموال و اسباب

از دست او برفت و در ویست روی او را و هیچ چیز
نماند الا کبریا که در پنج سالگی خرید و بکنت داده و شد
ده سال در حرم محترم حضرت امام جعفر علیه السلام بود و در
پست سال مطالعه علوم میکرد و چنانچه از همه علم از انواع علوم
نصیب برداشت و در حسن و ملاحات نظیرند است چون
مشقت فقر و فاقه بر خولم باز رکان اشند ادیافت و در
آن زمان اکثر از شیعیان اهل بیت مخفی بودند روزی
با کینه خود اظهار شکایت نمود و گفت ای حسینیه لو مرا
فرزند و مرا بغیر از تو کسی دیگر نیست و اگر برای تو زحمت
بسیار کشیدم که تو را بدین مرتبه رسانیدم و امروز با نوع
فضایل و کمالات اراسته باید از تو دریافت جاره کار کن
که کار من از بهجوم فقر و استیلا احتیاج و درویشی بر سواد
کشیده چه جاره کم وجه اندیشه نایم حسنه گفت ای کج حوالم
هزار جان من فدای تو باد منم بدولت تو بدین مرتبه رسیده علم من

وزر خرد به تو ام و پرورده نعمت تو را بر من بسیار است اگر
مصلحت پیشتر بغرض رسانم خفیه گفت اجازت است حسنه گفت یک سخن
ایر خفیه مصلحت آنست که که پیش بارون الرشید رو عرض
کنی و اظهار فروختن بن نمایی اگر از بهای خرد برسد بگو که بصد
هزار دینار از خفیه اگر کوید چه بهتر دارد که ویرا چنین بها
مسکینی بگو که ویرا هنر نیست که اگر تمام علمای که در ماکد تواند
حاضر آیند و با و بحث کنند او مغلوب و ملزم کف خفیه
این سخن شنیده ابا کرد و گفت حاشا که من این کار کنم مبادا
که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت و صورت و سیرت
و حسن تو مطلع گردد و هر طریق که باشد ترا از من بگیرد و من
تو نتوانم سرگرد و مرا آفریند تو خرد حسنه گفت خفیه
میش که به برکت اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیهم تمام احیات
هست کسی مرا از تو جدا نتواند کرد بر خیز و توکل بر خدا و تعالی
کن آنچه خیر است انجام خواهد شد و درین امر مبالغه تمام



خولم بسیار با لغت برخواست و خدمت یکی این خالده برنگاه که در
هارون بود رفت و کیفیت احوال خود و کنیز را بدو عرض نمود
یکی گفت برو و کنیز را بسیار خواهم خایف و متفکر خسته را
برداشته به پیش یکی بروی چون صورت و فصاحت
و بلاغت و بر او دیدم تحریر یکی کنیز را برداشته با اتفاق
خولم بدو اکتلا فرست و کیفیت حال را عرض رسانید هارون
فرمود که کنیز را بیا و روند چون خسته مجلس در آمد ریح بر
رویشید و عای هارون بجا آورد و شعر جز در مدح و
نخاند چنانکه هارون را بسیار خوش آمد فرمود که ریح از
از او دید بر داشت صورت و سیرت موافق بود هارون در
ساعت از حرم بیرون آمد و خولم را طلبیده گفت بهیار کنیز را
بلور که خند است و نام او چیست خولم گفت نام او حسینه است
و بهای روی با نصد هزار دینار حلیفتی هارون متعجب شد و گفت
یک واسطه اینچنین قیمت میکنی گفت جهت آنکه اگر علمای زمان تو بیایند

در علوم دینی و مسائل شرعی او را منقطع نتوانند کرد و هارون
گفت اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم که کردن ترا بزنند و کنیز مرا
باشد خلیفه گفت اگر و بر املزم نتوانند کرد چنانی گفت بفرمایم تا با قصد
هزار دینار خلیفتی شود دهند و کنیز نیز را بشتر خلیفه اندیشید گفت
مراجده ان مهلت ده که یکبار دیگر کنیز را به منم هارون گفت
اجازت دادم خلیفه به نزد کنیز آمد احوال بگفت کنیز گفت ای خلیفه اندوه
دار که از برکت حضرت رسول الله و اهل بیت او صلوات الله
علیهم ملزم مردم خلیفه را به این طریق که مذکور شد شرط کرده و هارون
فرمود که حسیه را حاضر کردند حسیه شرایط آداب بجا آورد و
گفت **این حسیه** مذہب دار و بر که لم دینی گفت بر طریق دین
منین رسول الله و اهل بیت او و الحمد لله رب العالمین و هارون
گفت ای حسیه خلیفه وصی رسول که بود بعد از رسول خدا
ای خلیفه زمان بفرمای که علماء را حاضر کنند تا آنچه گفتی بایشان بگویم و
اگر کسی را در دین و مذہب من سخن بشیر ظاهر کند تا جواب دین بگویم



در یافت که دین بر طریق اهل بیت است وزیر خود یکی را
طلبید و گفت این کنیز بر طریق ما نیست بفرمایم که او را بکشند
یکی گفت ویر دعوی بزرگ کرده که از جمیع علما مغلوب
نکردم اگر جوابی از علما مغلوب شود و صدق و بر ظاهر نکند
ویرا بقتل باید رسانید و اگر حقیقت مذمت خود ظاهر
کند و علما از وی مغلوب گردند لایق نباشد که کنیز از جمیع
علما بر زمان ترا الزام داده و بر تقبل رسانی بلکه رعایت
و شفقت در حق او اولی واسبب دوستی هارون را حلال
آمد فرمود که علما را بخدا و را با شافع حاضر گردند و از زمان
اول اجتماع شافع بود و با ابو یوسف بحث کرده و غالب
آمده و هارون را معقود خود ساخته و ابو یوسف حاضر بغداد
بود و در آن زمان افتد را از اهل علم و ادب و ارباب
دانش که در بصره بودند در اکثر ممالک بنودند هارون
فرمود تا فرمان نوشته به بصره فرستادند مضمون آنکه علما



بصر را در دارالاماره بصره حاضر سازند و اتفاق نمایند
که اعلم و افضل کیست کسی که در علوم دینی مثل فقه و تفسیر
و حدیث و اخبار بر همه فائق بود اختیار نموده نزد دارالاماره
بصره بغداد فرستند چون فرمان بوالی بصره رسید درشت
بفرمود تا جمیع علمای دارالاماره بصره حاضر گردند چهارصد
و انشمنند که بر اکثر علوم سخن بگویند اتفاق نمودند که اعلم
و افضل واقعه در میان ایشان ابراهیم نظامت و آن
ابراهیم نظام از مشاهیر زمان بود و صد مجلد از تصانیف
او در هر علم در مصر و شام و عراق و بصره در شام و دمان
استهلاک تمام داشت پس بوالی بصره بفرمود تا اجازه
یادداشت پیمای حاضر کردند و ابراهیم نظام را بر
پاسخ صاحب قاصدین بدارالخلافت بغداد فرستاد و چون
بکوالی بغداد رسید بهار و ن عرض کردند بفرمود که مجلس
بسیار استند و جمیع علمای بغداد را حاضر نمودند و جمیع اعیان



بفرموده تا استقبال ابراهیم نظام کردند و او را بتعظیم تمام
بدار الحلافه در آورند و امر کردند او را دادند که از آنمه و سوار
و اکابر و اهالی و اکثر خلایق بدار الحلافه حاضر شوند که امروز
روز مناسطه خواهد بود پس از برای ابراهیم نظام کریم ^{رضی}
سنانند تا ویر برانجام داشت و جمله اهل بغداد حاضر شدند
هارون بجانب ابراهیم نظام التفات نموده شد و ابطرس
بجای آورد و بعد از آن بفرمود که حسبه را حاضر کردند
و بجای بر دکان و حصران بداشته حسبه رخصت طلبید
پس آمد و نقاب فرو گذاشته و عای هارون بجای آورد
آنکه او را جایر نمایند برفت و در برابر ابراهیم نشست
و ابراهیم باستقلال تمام بر کرسی رزین نشسته بود هارون
بجانب حسبه متوجه شد و اشارت کرد بمباحنه و محادثه
در یافت متوجه ابراهیم نظام شد و گفت تو ای ائمه که صد
مجله از نصایف تو در میان مردم استهار داده خود را



وارث علم رسول مبدائی ابراہیم برآستفت و گفت ای سلیطه
باسن سحریه میلی مرابا کنیزی معارضه و مباحثه کردن چه صورت
دارد این موجب اهانت علمائشود و بی بر مکی گفت ابراہیم
اکابر دین گفته اند که انظر ما قال ولا تنظر الی من قال این
سخن از اہل فضل بدیع مینماید حسنیہ گفت ابراہیم تنو فوق
اللہ تعالی این زمان ترا ازین کرسی زرین بصد خاری و
زار بر بر خواہم آورد و شروع کرد در سوال کردن ابراہیم
گفت سبقت مراست کہ از راه دور آمدہ ام سوال من خواہم
کرد و ابراہیم شنیدہ بود کہ حسنیہ بر مذہب اہل بیت
است حسنیہ گفت سبقت ترا دادم بہ پرس از ہر چه خواہی
ابراہیم سوال میکرد حسنیہ جوابہای فصیحانہ میگفت تا آنکہ
ہمتا و مسئلہ ابراہیم را جواب گفت کہ اگر درین مختصر
ذکر آن میکردیم ہر آینہ قاری و مستمع را از خواندن شنیدہ
ملاکت میشد حسنیہ سوالات و اعتراضات اورا بالبدایہ



جواب میگفت چنانچه هارون و جمیع خلائق از موافق و مخالفت
بر صورت و سیرت و تقریر پاکیزه حسینه حیران مانده بودند
و محبت او در جمیع دلهای متکلم شده انگاه حسینه گفت ای
ابراهم مناظره در از کشید هر ترسم که سبب ملالت حلیفه
شود اگر رضت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت نه
شد و بگریه پرسم اگر جواب کوثر منقطع شود حسینه گفت
به پرس ابراهیم گفت ای حسینه بگو که بعد از مصطفی حلیفه
بجی که بود حسینه گفت آنکه سابق الاسلام بود ابراهیم گفت
سابق در اسلام که بود حسینه گفت آنکه داماد و این عم و
برادرش بود هارون ازین سخن بغایت متعجب شد ابراهیم
در یافت که هارون متعجب شده در بحث دلیر شد و گفت
دلیل گفتی که علی سابق است در اسلام من میگویم که الی مکر
سابق است از برای آنکه چون پیغمبر ص دعوت کرد ابی بکر
ساله بود امیر المؤمنین علی کو دک بود و ایمان و طاعت

و کفر و معصیت او را اعتبار نیست چنانکه گفت اگر من
ثابت کنم که ایمان و طاعت کو دک و کفر و معصیت او را
اعتبار نیست و وی سخی ثواب و عقاب هست تو او را

کنی با مامت امیر المؤمنین علی ع ابراهیم گفت اگر بخت
و دلیل بودی او را رکنم چنانکه گفت جلوسی در قصه خضر
و موسی و آن کو دک که خضر مکتبست چنانکه قرآن مجیدین

ناطق است قوله نعم فانطلقا حتی اذا القیا غلاما
فقتله قال اقللت نفسا زکیته بغیر نفسی لقد جئت

شیء نام

شیء نکرا و بعد از آنکه موسی ع بر وی اعتراض کرد و

قتل کو دک خضر جواب موسی ع گفت که و اما الغلام

فکانا ابواه مومنین فحسبنا ان یرهبهما طغیاننا و کفرا

ابرا بر ابراهیم بگوید که کشتن آن کو دک با استحقاق بود یا

خضر ظالم بود اگر کو خضر ظالم بود نشاید که خدا یرتعالی

مدح ظالمان گوید و مدح خضر در قرآن فرمود و خضر پیغمبر

کوارست



ابراهمیم چرا سر در پیش افکند و جواب نمیدهد و غنا و
میش گرفته ابراهیمیم بخدا که خالق استیلاست راست
بگو که این نعل که میدم بنظر تو رسیده و از اصحاب حدیث
شنیده یانه و از جمیع علماء که حاضرند شهادت میطلبم
ابراهمیم گفت بگو حسیه گفت روایت کند ابو مجاهد از
ابو عمر و او از ابو سعید خدری که گفت مانسته بودیم نزد
رسول خدا که سلمان فارسی و ابو درغفاری و مقداد و
و عمار یاسر و خدیجه یابی و الشیم البمان و ابو الطفیل
و عمار بن و الله همه همراه ویر بودند و همه بخدمت حضرت
آمدند و اثر طالت از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله
بدانکه ما بعضی حکایت میشنوم از جمعی حاسدان در حق
برادرت و این عمت و از آن اند و همان میشنوم رسول
و نموه که چه میگویند در حق برادر من علی گفتند میگویند
فضیلت صاحب شما علی را بر دیگران در سبقت اسلام که



که ویر در آن حال طفل بود و رسول ص ۳ فرمود که من شمار ابرو
آورم ازین اندوه چنانکه روشن شود و لها یسما و الله
که بدان خدای که در برابر است بخلقان فرستاد و شاید که
در کتابهای پیشین خوانده و دیده باشید که پدر من از ابرو
را اگر تراشد از آن ملک طاعی و چون مادرش او را برادر
در میان اثاث در کناره جویر آب نهاد و در آن حالتی که
افتاب فرو میزد چون ویر را انجا گذاشت ابراهیم ص ۴
برخواست از زیر ویر و سر در ویر مالید و کلمه توحید بر زبان
جاری ساخت آنکه جامه بر گرفت و خویشتن را بدان
پاک میکرد و مادرش آن مشاهد می نمود و بغایت می
ترسید چنانکه خداوند جل جلاله در قرآن مجید مفرماید
که و لک رب ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لکن
من الموقنین فلما جن علیه اللیل را کو کبار قال هذا ربی
الی احوط ما انجا که گفت انی بری عما تشرون ابراهیم



بدانید که موسی بن عمران که فرعون در طلب او و شکم
زمان بار و احرش کافت و طفلان را هم گشت ناموسی ۴
گشته شود و چون مادرش موسی را برادر در ساعت با دگر گفت ای

مادر مرا در تابوتی بنه و در دریا عین انداز مادرش ازین
سخن او تبرید و گفت که ترسم که در دریا غرق شود
موسی گفت ای مادر من که حضرت الله تعالی مرا نگاه میدارد

و با زبانت بتورساند مادرش و برادر را بوقتی بخاوه
و در آب انداخت و آب ویرا بکنار برد تا آنکه خدا بر تعالی

و بر اسلامت باورش رسانید و مدت مفدا در روزار
طعام و شراب چیز بخورد و ده بوی و بر وایتی هفت ماه گذشت

و خدایش و بر احوال داده از ان حال و گفت و لضع علی

عینی او منشی اخنت مقول هیل اولکم علی یکفله فرحنا که

الی امک کی تو عینها و لا تحزن الی آخر و در نزد ای

من که خداوند تعالی در حق عیسی فرمود که فدا دهنم بختها

الآن خذني قد جعل ربك تحتك سرًا تا انجا که گفت نسیا نسیا
بغیر با ما در خوش سخن گفت در آن حال بر زمین آمد و در
که مادرش اشاره کرد بخانه قرآن بدان ناطقت
فاشارت الیه قالوا کیف تکلم من کان فی المهد صبیًا قال
انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی مبارکًا ایما کنت و او
صافی بالصلاة و الزکوة مادمت حیا بغیر سخن گفت
در حال ولادت و خداوند جل و علا و پیرا در آن حال
ولادت و طفولیت کتاب و نبوت ارزانی داشت
و در آن حال ویرا وصیت کرد با قامت صلوة و اعطا
زکوة و ویرس روزی بعد که سخن گفت و شما نیز بدانید که
خدا یر تعالی بیا فرید مرا و علی را از یک نور و مادر صلب
آدم بودیم و خدا یر تسبیح و تهلیل میفرستد تا آنکه نقل
کرد ما را از اصلاط ظاهریه با رحام ز اکیه جماعت تسبیح ما
مشتنیدند در پشتهها و در سنگها و در عمیق و عمیق تا آنکه بعد



رسیدیم و نورهای ما در روهای برادران ما ظاهر بودیم
آنکه آن نور بدو نیمه شد یک نیمه بعد الله منتقل شد و یک
نیمه دیگر با بوطالب و پدر و عم من هرگاه در میان مردم
نشستند نورهای ما بر روهای ایشان ظاهر بود و اینها آنکه به
شکم مادران آمدیم و بدرستی که دوست من حیرت از خود
آمد و گفت و لا دست برادر من علی ابن ابی طالب و گفت
یا حبیب الله خدایم را سلام میرساند و ثنیت میدهد بر ولادت
علی ابن ابی طالب و میگوید اکنون وقت ظاهر شدن نبوت
تست و آشکار کردن وحی تو که ترا مویید گردانیدم به برادر
تو و وزیر تو و همکار تو و خلیفه تو و ذکر تو بدو بلند کرد و پس
تو بپوشانی ماند و چون علی ع متولد شد مادرش و برادرش
دست من نهادند و برادر من خود نهادند علی ع انست
دست راست بر کوشش راست نهاد و آدایش شهادت
نمود و بر سالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله



و گفتم بخوان بدان خدا را که جان بفرمان اوست که علی
را بنید اگر در بعضی که خداست عالی بادم و ستاده بود و شیت
به ان قیام نموده بود خواند از اول تا آخر چنانکه اگر
حاضر بود و اقرار کرد که علی ۴ از حاضر تر بود و از آنکه
تو را بت موسی بر خواند چنانکه اگر موسی حاضر بود و اقرار
کرد که علی ۲ حافظ تراست آنکه زبور داود بخواند
آنکه ایحیل علی بر خواند بنوعی که اگر داود و عیسی حاضر
بودند و انصاف دادند که علی ۴ حاضر تراست از پیش
انگاه قرآن که خدا را تعالی بر من و ستاده است بر هوا
و همچنان حافظ بود آنرا که اکنون حافظ انگاه علی ۳ با
من سخن گفت و من با و سخن گفتم بجز باری که انبیا و اولیا
و اوصیا بعد از من گویند بایکدیگر انگاه علی ۴ با حال طفولیت
شد من مادر و بر اطلب کردم و علی را بوی دادم ایراد
شما بسبب گفتار دشمنان چرا اند و همین میشود احوال



اهل شک و شبهه که باجه اعتبار تواند بود بدانند که فاضلین
 جمیع پیغمبران و صحن من علی فاضلترین اوصیا است آنکه
 سلمان و باقی اصحاب کبار خوش دل و خندان برپای
 خواستند و همی گفتند سخن الفایز و ن رسول فرمود که والله
 شما اید رسکاران و بهشت از برای شما آفریده اند
 و دوزخ از برای دشمنان ما و شما چون سینه بد بخارستان سخن
 با ر و ن بکرست و اکثر علمای بکرستند ابراهیم بر خود بکرست
 و قوت نطق نه داشت آنگاه حشیه گفت ایرشافعی
 و ایر فلان و ایر فلان این حدیث که من نقل کردم صحیح است
 و بنظر شما رسیده فایده آنکه علما گفتند که این حدیث
 از آن مشهور تر است که انکار آن نتوان کرد ابراهیم از
 از جواب عاوض شد و گفت این سینه در گذشتیم اما چه گویی
 در صدق عتبات و علی که ایشان بایکدیگر منازعت کردند
 بسبب میراث و هر یک دغور کردند که میراث حق مکتست

سخن

وید غوریشش این بکر رفته چون دوحضم بکام زدند
بهر حال یکی بر حق بود و دیگر بر باطل عرض از رسید
این مسئله آن بود که اگر حقیقت کویده عتباس بر
باطل بودیم کشتن بیشتر او را بجهت آنکه بارون
عباس بود و اگر کویده علی بر باطل بود ابطال مذهب
عقیده بیشتر حقیقت ابراهیم این سوال را
جواب از قرآن مجید حاصلست که حق تعالی
بسم خطاب کرد که هل ایت بنو الحضم اذ
تورطوا لحواب اذ وصلوا علی داود فروع منهم
قالوا لا تخف حصان بغی بعضنا علی بعض فاحکم
بیننا بالحق ولا تظطوا و ایدنا الی سواء الصراط
هذا الخی لم یسع و لتون نجر ولی واحدة فقال
اکفینها و عزنی فی الخطاب و تفسیر آمده
دوحضم یکی جبریل بود و دیگر میکائیل و حاکم داود



بود آنکه بفرا که کدام بر حق بودند جبرئیل یا میکائیل
 یا هر دو باطل بودند ابراهیم گفت هر دو بر حق بودند
 سهو داد و دلو داد و برای پیش ویرانده بودند
 گفت الله که علی و عباس هر دو بر حق بودند و
 ای بکر تو در برابر تنبیه پیش ویرانده بودند عباس گفت
 که میراث حق منست که حم پیغمبرم و علی گفت که میراث
 مراست که ابن عباس و امام و وصی پیغمبرم و قره العین
 او دخانه منست و حسن حسین که سید جوانان هستند
 فرزندان منست و نفس رسول بکلمه ای انصاف و انفسکم
 منم چون ابو بکر حکایات ایشانرا استماع نمود گفت
 والله که از پیغمبر شنیدم که فرمود علی وصی و وارث
 و قاضی دینی چون عباس از ابی بکر این سخن شنید
 بی طاقت شده گفت ای بکر چون این سخن از پیغمبر
 شنیدم چنین است جواب بخت خلافت نشستی



وحی اور اضایع گردانید و محالفت رسول گردید
چون ابی بکر این شنید و است که از برابر الزام وی آمدند
و این را بهمانه ساخته اند گفت از برابر الزام من آمده
اعراض منوط از مجلس برخواست و رفت ابراهیم این حکایت
شنیده گفت این مسئله نیز در گذشته اکتون که عباس
فاضله بود یا علی حسینه گفت تو بگو حمزه فاضله بود یا علی
توجه مبادیه علی و عباس افتاده اگر عباس فاضله بود
خبر علی را که چون او عم دارد و اگر علی فاضله بود خبر عباس
را که چون او برادر زاده دارد چون بارون فصاحت
و بلاغت حسینه را بدید متحیر شد و رو بر ابراهیم کرد
گفت حیف این علوم که باست حسینه گفت پیشتر
مسئله ویرا جواب گفتم اگر ضیف بفرماید من نیز یک
از ویرا برسم اگر جواب گوید من منقطع و ملزم گردم و روان
گفت بر سر از هر چه خواهر حسینه گفت ای ابراهیم چون



پیغمبر از دنیا رفت وصی تعیین کرد یانه ابراهیم گفت تعیین
نکردند حسینه گفت خطا کرد یا صواب و آنچه صحابه کردند در
سقیفه بنی ساعده خطا کردند یا صواب اکنون بخطا پیغمبر را
نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم فرمود مانند از آنکه اگر میکفت
پیغمبر خطا کردیم کشتن بود و اگر میکفت که اصحاب خطا
کردند ابطال مذهب او میشد باندیش فرود رفت و بر
جمیع خلایق ثابت شد که ابراهیم عاجز شده و در مقام
اضطرار است بیکبار بچندیدند و ویرا سرزنش کردند که
چنین فاضلی عالمی از کثیرین باین طریق عاجز شود و بارون
چون ابراهیم را مضطرب یافت دید که موجب فصاحت او
نیز نشود و روی بوزیر خود کرد و گفت ای یحیی شنیده ام
که مدتی در میان فقهای بغداد و علمای رسی باشم و فقها
حله در سله قضا و قدر و افعال عباد از حیر و شرمناخت
بعده از ابراهیم سوال کن که چه میگوید بارون پوسته درین



مرد بود و هر چند دلائل بعرض میسرسانند و او را اطمینان
حاصل میشد غرض او آن بود که بداند که حسنه در آن باب
چه میگوید یکی از ابراهیم رسید که چه میگوید درین باب
که خیر و شر و نفع و ضرر که از بندگان صادر میشود و بدین
عاید میگردد و معاصی و کفر و ظلم ایشان اسناد باللغات
میکنی یا بقضا و قدر یا بنده را فاعل ختم میدانی جنایات معتقد
نبی ما شتم و اتباع ایشان است مطیع مستحق ثواب و عاصی
مستوجب عقاب هست یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما درین
سده جنایت است که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند
است که پیداکننده آدم و بائیل و محدث ابلیس و فاعل
پیداکننده آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیوانات و نبات
و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان اوست
و مبدع محبت و عداوت و ابراهیم و ملرود و موسی و زکریا
و یونس و هارون و محمد و ابو جهل و کافر و مسلمان اوست



و همه بقضا و قدر اوست از خیر و شر چون حسنه این مهلات
بشاید بی طاقت گشت و گفت ایرا را هم از خدا شرم بداد
که این کفر و زندقه را بر خود و بر جمیع مسلمانان روا میدارید
از برای البیس اقامت حجت و دلیل مینمائی بدانکه الزام تو و
انها که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند با سهل و جوه سیر است اول
آنکه گفتی خیر و شر و عصیان و کفر و فسق بقضای و قدر است
فاما برضای او نیست بدانکه در یک سخن دو محال ثابت کردی
برای آنکه چون حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و تم
بود از مداهنت و ریا و تپس و ذات مقدس با بریر تعالی
از این صفات منزّه است و بدان ایرا را هم این سخن را از
یخبت وضع کرده اند آنها که قبل از تو برین اعتقاد بوده
که شاید بدین جهت و بدین سخن کفر و زندقه را از خود دفع
نمایند بدانکه اعتقاد شماست که خیر و شر و عصیان و کفر و فسق
جمله بقضا و قدر و رضای خداوند است و خود از این سخن بشرنده



ابراهیم گفت ای حسنه مرا و اقرار بکلام خداوند تعالی
 نه از این حسنه گفت و الله اقرار بکلام خدا دارم و ^{تفسیر}
 کلام که مشکلات و مؤلات اند از افرافتم از کسانی
 که قرآن در حق ایشان وجد بزرگوار ایشان نازل
 ابراهیم گفت ای حسنه چه میگویی قول خدا را قل کل من
 عند الله و الله خالق کل شیء و بچنین درایم است ^{بصل}
 من بشاء و بهد من بشاء و بچنین و کونشالا یبنا کل
 به آنها معنی آیه اول یعنی همراه میکردانند انس را و راه
 مینمایند انس را و معنی آیه دوم آنکه اگر خواهیم هر نفس
 به ایت کنیم و بچنین میفرماید کم حم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهرها و خدایان
 و لها و شنوایی و بر بینایی ایشان که نتوانند که آورند
 ای حسنه چه گویی در باب این معنی آیات قرآنی و چه اعتقاد
 کنی درین احکام و زقانی حسنه گفت ای ابراهیم ختم الله

که میخواهد



قلوبکم

علی قلوبکم یعنی و اسما علم و ابصار کم بد آنکه اکثر آیات
قرآن محمول است و مشمول است بر وجهی که موافق و مطابق قصه
عقلست متناقض نکرد و آیات قرآن متفاوت نشود
اول آنجا که فرمودی که یضل من یشاء و یهدی من یشاء
بد آنکه هدایت را معانی بسیار است و مرجع همه بدو معنی
است یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگری بمعنی لطف و
این هر دو عامست جمله مکلفان را از مؤمنان و کافران
بد آنکه ای ابراهیم که هر چه خداوند تعالی در حق مؤمنان
کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال رسل و قدرت قوه
و مکن و عقل و نصب اوله در حق کافران نیز کرده است
که اگر نگزیده باشد کافران را بر خداوند تعالی حجت بود که توهم
بر چشم و دل و گوش مانده و ما را که قدرت و قوت دیدن
و شنیدن و دانستن را میدهی ای رحمت تعالی از کفار ملزم
کرد و خداوند تعالی در قرآن مجید تصریح کرده که لست بکون



علی الله حجه بعد الرسل یعنی ما این همه از برای آن کردم
تا مردمان را حجت نباشد و حجت خدا بر تعالی را باشد چنانکه فرمود
فان الله حجه البالغة بدان ای ابراهیم هر جا که ذکر هدایت
کرده است مفید بهشت است که مراد از آن زیادتی الطاعت
که کرده واجب نباشد بلکه بهشت کسی را که معصیت
از ایشان در وجود آمده باشد اگر خواهد به فضل از
سه گناه ایشان در گذرد و راه بهشتان نماید و بهشت
و شده بدان ابراهیم اضلال را در معاینه بسیار استعمال
کرده اند و معنی اصل او هلاکت و اضلال را بخدای تعالی
نسبت کنند بمعنی اهلاك و عذاب بود و یضل من یشاء
و یضل الله الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند خدای تعالی
ظالمان را از آن رو که ظالمان و کافران گمراه اند و اگر بمعنی
گمراه بود دیگر اهل راه گمراه گردانیدن تحصیل حاصل بود
و این محالست بدان ابراهیم این معنی را که تو با خدایت



نسبت میکنی خداوند تعالی این معنی را با غیر خود حواله کرده
که شیطان است چنانکه میفرماید و لقد اضل منکم جملاً کثیراً ^{بمعنی}
شیطان همراه کند از شما بسیار بر او دیگر این معنی را ^{عن}
نیز اسناد کرده و اضل فرعون قومه و ما هدی یعنی همراه کرد
فرعون قوم خود را و راه شان نمود پس اگر خداوند تعالی
بنده کارا همراه کرد اسناد با غیر خود نکرد ای ابراهیم
آن معنی که نویسی که که خدای تعالی همه کارا را همراه میکند
افرا و دروغست و این کفر محض بود حق تعالی میفرماید
انما یفتری الکذب علی الذین لا یؤمنون پس بدانکه لازم
بود تا ویل نمودن ایاتی را که در اینجا اضافت اضلال
با خداست آیه یضل من یشاء و بهد من یشاء یعنی خدا
کند خدای از آنکه خواهد چون لطف را در وی اثری نباشد
و یا آنکه خواهد بود چون لطف را در وی اثری باشد و چون
خدای تعالی بنده را بواسطه اصرار بر کفر و عصیان خدایان



گفته ویرا با خود کند ار دجنا که کوی اضلال کرده است
و ضلالت خود از بنده باشد بدان این بر ایم که بدعا
ما از آیه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة
انت که اصناف مهر بر دل و کوش و پوشش چشم
بخود کرد بر سبیل ^{بعضی} ایشان که مقام کردند بفرمانت
کسی اند که کوی خداست با ایشان این معنی کرده
تا نتوانند ایمان آورند و ختم و طبع و محرمانه نیست از
ایمان که اگر مانع بود در خداست با ایشان نفوذی که آیه بل طبع الله
علیها بکفرهم فلا یؤمن الا قلیلا ای ابراهیم بنا بر اعتقاد
تو لازم می آید که دعوت انبیاء قبیح بودی و بر خدا ای
لازم بودی که بر رسول ۳ اعلام نمودی که فلان و فلان
را دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند آورد از این
سبب که بن ایمان ایشان میخواستیم و مهر بر دلها و چشمها
و گوشها ایشان نهادیم تا دعوت رسول صعب نباشد



و آن هدایت که پروردگار مومن را کرده است کافران
نیز حاصلست و قرآن مجید بدین ناطق است ای هدایت
که آن هدیه الهی السبیل اما شاگردا و اما کفورا یعنی ما هر دو
را راه نمودیم شاگردا که مومن است و کفورا که کافر است
و چون حق سبحانه و تعالی چنین فرموده چون توان
گفت که خدا این تعالی کافران را هدایت نموده و مومن را اگر
چه بر طریق مخالف بود اما درین سبب او را یقین حاصل
بود و بخت حسنه او را خوش آمد ابراهیم گفت ای حسنه
چه گویی درین ایه که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت
و در قرآن صریح شده اینجا که گفت ای القعدون ما
نخون والله خلقکم و ما تعلمون یعنی پرستید انجمن را
که خود میرزا شد و حال آنکه خدا این تعالی خلق کرده شمار او
عمل شمار احسنه بخندید و گفت و الله که شمار که اعتقاد
بقرآن نیست ازین تاویل که موافق مدعیان خود میکنند کلام

الحی را ابراهیم گفت اکثر از مفسران و تابعین بر آنند که
ما مصدر است و تقدیر کلام است که ایہ و اللہ خلقکم
و علمکم یعنی خداست خالق کرد شمارا و عمل شمارا حسنه
گفت این ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول اللہ تعالیٰ
ایہ کہ انعبدون ما تخشعون به انکہ مورد ایہ ملامت و توقع
است یعنی میریستید انچه زیرا کہ خود بدست خود میرا شنید
و خدا را فریده است شمارا و انچه میرا شنید از این یعنی
جواب اگر ان بودیر که فعل و عمل شمارا خدا را فریده است
این ایہ عذر کافران بودیر و خدا را عذر گفتی کافران را بدان
عمل که میکردند و منافقانه بودیر جهت آنکہ اول کلام ملامت
ایشان و آخر کلام عذر ایشان جمع بین النقیضین بودیر
و فخر ای ایہ مقتضی اینست کہ ایشان بت پرست و بت
تراش بودند و درین هیچ خلافی بت خداست تعالیٰ فرمود کہ
شمارا و انچه شمارا مستید از زبان و اضمام کہ خود میرا شنید



خدا آفریده است بدانکه مافی و مائحتون می تواند بود
که مایر نگه موصوفه باشد و مافی و مایعلون موصوفه است
بمعنی الهی و اگر حمل کنیم بر آنچه مراد شماست مناقصه بشم
و دیگر حضرت باری تعالی نسبت و اضافت عمل بایشان
کرد که اگر فعل خدا بود نسبت و اضافت آن به بنده
نکرد چون اضافت به بنده کرد پس فعل بنده بشم نه فعل
خدا جهت آنکه عقلاً و شرعاً اضافت فعل نسبت و بعاش
کند ایراد بر اینیم اعتقاد شماست که خدا این تعالی میخواهد
کافر را معصیت کند و میخواهد که طاعت کند و این اعتقاد
شما مستلزم اشیا شنیعه است چرا که رب العرش را
فاعل فج میباید و میگویند که کفر و معاصی و هر فساد که
عالم واقع میشود بقضا و قدر اوست از سخن شما لازم
میراید که خدا این تعالی از همه ظالمان ظالمتها باشد که عقاب کند
کافر را جهت کفر و خوف تقدیر کرده است و چون حق تعالی

خالق کفر در کار کرده باشد و در خلق قدرت بر آید
کرده باشد و بعد از آن او را عقوبت کند از برای
کفر که در خلق کرده و او عذاب کند و نیامزد و عفو
نکند پس چون گناه از فعل بنده نباشد و فعل از خدا باشد
چگونه صحیح باشد که گویند خدا را تعالی امر زنده عفو کننده و
رحمت حسنه گفت ابرار ایم اگر از دلائل عقلی زیاده برین
خواهی چند آن بگویم که سامعین را ملالت باشد بدانکه از
دلائل نقلی از حدیث شایخ و یقین نقل کرده اند و در طریق
نیز واقعت است که عبد الله عمر روایت کند از رسول خدا که
القدریه محوس هذه الامة ان مرصوا فلا تعود و هم وان ماتوا
فلا تصلوا عليهم و ان لقيتموهم فلا تسلموا عليهم ^{فصل} ممن يارسل
الله قال الذين يعملون بالمعاصي ثم يرجعون انهم من الله فقتلها
عليهم یعنی قدریه محوس این است اند اگر بپا ر شوند بر سر ایشان
مروید و عبادت نکنید ایشان را و اگر بمیرند نماز بر ایشان نکنید



و اگر ملاقات کنید سلام بر ایشان کنید جمعی از صحابه پرسیدند
که یا رسول الله قدرتی چه طایفه اند اخذت فرمود که آنهایی
که معاصی بعمل آورند و زعم ایشان اینست که آن عمل از خدا برتر
است در ازل نوشته که ایشان معصیت کنند و چنین
تقدیر فرموده و از عبد الله عباس روایت میکنند با سند
از رسول الله علیه و آله که لَنْ يَلْقَى الْعَبْدُ رَبَّهُ اعْظَمَ مِنْ
الْاِثْمِ اَكْبَرُ بِاللَّهِ و آن بعمل معصیه ثم زعم آنها من الله عز و جل
یعنی ملاقات نماید بنده بر دو کار خود در این گناهی که آن گناه
اعظم از شرک بود و از آنکه معصیتی را بعمل در آورد پس
کمان برد که فعل معاصی از خدا برتر است و عن انس بن مالك
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم سَيَأْتِي قَوْمٌ يَعْبُدُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ
مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا هُمُ الَّذِينَ قَالُوا ثَلَاثَ رَأَاتٍ و همچنین
در احادیث که از اهل بیت منقولست بسیار این را از ائمه بواسطه
جنبه آیه مؤثر که در قرآن است اینست كُفِرُوا زُنُودًا و وضع منفذ



چندین از آیات قرآنی که خدای تعالی در قرآن فرموده است
 و اسما و افعال شرعی به بندگان منته از جمله خدا تعالی
 سرزنش میکند کسانی را که گفتند که اگر خدای تعالی خواست
 که ما مشرک نشویم نمی شدیم و شرک ما بخواست خداست
جناح میفرماید سیقول الذین انتم کوا الونشا الله ما انتم کنا ولا
اباءنا ولا احمرنا من شیء یعنی نزدیک شد که بگویند اما نگه
مشرک شدن اگر خواستی خدای ما شرک نمی آوردیم
 و نه بدوران ما و هیچ چیزی را نمی گفت او نمی کردیم ای
 ابراهیم اگر این آیه سرزنش کفار است اما فی الحقیقه
 سرزنش شماست و شما با کفار شر یکید درین اعتقاد
و در جای دیگر میفرماید که الیوم نحز می کل نفس ما کسبت
و در جای دیگر گفت و من یعمل سوء یحزیه و در جای دیگر
میفرماید که ولا یظلم ربک احداً و همچنین میفرماید که و ما
ظلمنا هم و لکن کانوا انفسهم و یظلمون و در جای دیگر



فرمود که ان لبس للا انسان الاماسی و دیگر از همه صریح
 میفرماید که من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها و در
 جای دیگر میفرماید که فويل للذين كفروا و در جای دیگر فرمود
 که و ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون و در جای دیگر وارد شده
 که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة
 فلا يجزيها الا مثلها و هم لا يظلمون و همچنین فرموده که ان الله
 لا يظلم مثقال ذرة و ما ربك بظلام للعبيد و ما الله بظالم
 لظالمين و در جای دیگر میفرماید که و لا يرضى لعباده الكفر
 ازین صریح تر فرموده ما اصابت من حسنة فمن الله و ما
 اصابت من سيئة فمن نفسك یعنی هر چه میرسد بشما از سنده
 پس انرا از خدا دانید و آنچه میرسد از سیه بشما از نفس خود
 شمارید و انرا نسبت نکنید و امثال این در قرآن بسیار است
 که الله تعالى حواله و اسناد معاصی و کفر ببنده کان فرمود
 و شیطان گفت لا اعونهم اجمعين اگر فعل فعل خدا بود یا



جایز بودی که بفعل خود لعنت بر ابلیس گردید و گفتی ^{علیه} و آن
لغتی الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم ^ع بود گفت زنا طلبنا
انفسا و ان لم یغفر لنا و ترجمنا لنکون من الخاسرین و اگر ^ع
بود گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس ^ع بود گفت
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای ابراهیم
جمله انبیا توبه و تضرع و تقهیر و تقهیر الله تعالی کردند و اگر عصیا
عاصی فعل او بنودیر توبه را بستی کردن ابراهیم نظام محل
گشته گفت ابراهیمه ابطال مذهب خود کردی چرا که با عقاید
تو جمله انبیا معصومند چون از ایشان جرم و معصیت واقع
نشد چرا توبه و استغفار نمودند بحیث بن خالده بخندید و گفت
ای ابراهیم مقدمه اول را اثبات نمودیر و منع دلایل و حجت او
کردیر که حالا شروع در عصمت و عدم عصمت انبیا میکنی اکثر ^{بق}
بخندید خسته گفت ابراهیم این بحث تو موافق ادیانیت



جواب

و در خل تو پی موقع است و درین سینه نیز خود خواهی شنید بعد از
اتمام سخن در باب قصا و قدر بدان ای ابراهیم که مشرکان
قریش جمله جبری بودند چون اسلام ظاهر شد طریق جبری
بر طرف شد بعد از وفات رسول ص و شهادت امیر المؤمنین
علی ع معاویه و یزید و باقی بنی امیه در زمان خود احیاء
آن کردند و در اسلام جبریان تابع ایشان شدند و شما
نیز متابعت ایشان میکنید و روز عظم خطاب در میان خطبه
گفت که لا اله الا الله و لا یصل با اهدیت کبری
حاضر بود و فریاد کرد و گفت الله اعدل ان یصل احد اخر
لا اله الا الله لضررت عنفک و شما مخالفت فرموده و حدیث کرده
متابعت کلام او میکنید ای ابراهیم بخدا سو کنید که رسول خدا
و اهل بیت عظام و اصحاب و اکرام او بدین اعتقاد ننوده اند
چون حسین ع سخن بدینجا رسانید فغانی از جمیع خلایق برآمد و جمله
نخسین میگردند ابراهیم گفت ای حسین این همه را مسلم دانستم



از آیات قرآنی و غیر آن چون اکثر تابعین برین رفته اند
و چنین اعتقاد کرده اند که بنده سلب الاختیار است بخیر
نکرده اند که بنده شرک الله تعالی و ازین شرک لازم آید
نیز برین اعتقادیم درین حال هر دو را از برایم
بگردانید حسینه گفت ای ابراهیم چگونه شرک لازم آید حال
آنکه الله تعالی قادر است بر مقرر بنده و اعدام او مثلاً اگر
والی کرده اند شخصی را در بعضی از بلاد و آن والی در آن بلاد
ظلم کند و غارت نماید ستمار او سلطان متکبر باشد که او را بجز
حق گرفته باشد باز ستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم
آید انکار شرکت او با سلطان و چون توان گفت که او شرک
سلطانت ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت
پناهی و اجتماع اهل البیت و جمیع دلائل عقلی و ضایع مستند
و نادیده و نامشاهده می انگارید که بعضی از تابعین چنین اعتقاد
کرده اند ابراهیم گفت حسینه ما بصمت کس قایل نیستیم و



در عصمت انبیاء نیز علما خلاف کرده اند ^{حسبه} گفتار را بر این
اعتراض کردند در باب عصمت انبیاء و اوصیا جناب است که ^{معصوم} جمله
در جمیع معاصی و واجبات که انبیاء و اوصیا را ^{ایشان} معصوم باشند
از خطاب و گناه و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای
زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امنای سر خداوند جلوه
جایز بوده باشد که در مقام انقیاد و شیطان که از ذل موجود است
و ابعده مخلوقات از جناب کبریا است باشند پس شیطان را
نصبی نباشد از ایشان اگر از ایشان افعال شیطانی صادر
شود و طبایع از انقیاد و متابعت ایشان منفر گردد پس
فایده بعثت که متابعت رعیت است محل گردد باید که
نبی و وصی از سایر امت در تدبیرات و سایر کمالات اولی
باشد و از معصیت صوری و معنوی منزه و مدبر باشند و در
آبادی امهات ایشان عیبی که سبب قبح فرزند باشد نباشد
و طریق علم به نبوت و ولایت نسبت با شخص است مختلف



و بعضی از کلمات مناسب و صفای فطرت محتاج به مجرّه شوند
لیکن جمهور ناس احتیاج به مجرّه دارند و مجرّه را را گویند که هر
باشد از قدرت مخلوقات و مقارن دعوی نبوت و امامت
بود بدان ابراهیم که کائنات را انسانی در علم مبداء و
معاد است چنانچه مقتضای لایل عقل و نقلی است و علم
معاد حاصل نشود مگر بنقل و اکثر نقلها بواسطه آنکه احوال
تاویل دارد افاده یقین بخند بس عنایت اهل اقتضا
نمود که شخص باشد معصوم که بر اقوال و افعال و اعتقاد
بود نامعصود و الهی قول شارع و معصود شارع با علام و
و نایب ظاهر کرد ای ابراهیم از غیر معصوم جائز نیست
عصیان واقع شود و هرگاه که اینها و این عوی خلافت میکرد
معاصی شوند جمله معاصی که نبوی موجود بودی در وقت
که هر چه نیک کنی و امام گویند در و ای ابراهیم کویا که حیات از
و توفی و اعتقاد بر قول نبی و رسالت بر یمنی آن و مذهب حسینه



امام مکر بنقل بایطریق اعجاز و باید که بنی و امام را ابا و امهات
باشند از دناات و رذالت مثل آنکه حاکم و حجام و شتر ^{کین}
کش نباشد و متصف بصفات و نیمه نباشند مثل
بغض و جهل و حسد و غلظت و نجل و جنون و جبن و حرص
بر امور دنیا و افعال و بنور و معلوم نباشد و ناقص و مبتلای
نباشد به برص و جدام و کنگ نباشند و از جمیع ^{بص} نفاق
منزه باشند و کذاب و عاشق نباشند و ظلم به
بمجلس نرسند و تقویت ظالم نکنند و بداند که کذب
فبیح بود و خدا را تعالی در کلام مجید میفرماید ای اباها الدین
فایده کلام القوالله و کون مع الصادقین این را بر اسم
بنی و وصی از ساست که امام افضل و اعلم و ازید و اروع و
باشد و از معصیت صورتی اهل زمان باشد غفلا و سمعا چرا
ابا و امهات ایشان عیبی کنل فیح است زیرا که مفضل محتاج
و طریق علم به نبوت و ولایت نبی لازم می آید و امام باید که از جمیع ^{خلق}

مستغنی باشد در علم و منصوص علیه بود یعنی من عند الله
و من عند رسول الله یعنی شده باشد نه انجا که فاسق
جذب بر با وی اتفاق نمایند که ترالیافت و امامت و خلافت
مست و با در سعادت نمایند یا غش کنند و مردم را بکلیف
و اجبار متابعت وی فرمایند و بدانکه هر امام که رعیت
وامت او را نصب کنند و اغزل کنند امامت او را نشاء
امام باید که منصوب از خدا رسول بود و ماضق از متابعت
او گمراه نباشند و باید که معصوم بود چرا که غیر معصوم
نمی تواند بود که ظالم بود حضرت پروردگار میفرماید ای
که لا ینال عهد الظالمین چون حسین بن علی بن ابی طالب
ارزه بر بارون رسید افتاد که ویرد عوی خلافت میکرد
بعیر حق و ازین صفات یکی در و موجود بودی از وقت
و در میان ابراهیم کرد و گفت ای ابراهیم گویا که حیات از
تو مفارقت محقق چرا که از کس زیر نمی آید و مذهب حسین



اختیار میکنی چون از اطراف کنایات شنید گفت ای
حسینه چگونه درین ایام صریح است در قرآن که حق تعالی

امر کرد آدم و حواری را و گفت یا آدم اسکن انت و

ز وحك الجنة و كلامها ر غدا حیث شئتما ولا تؤاخذوا

بالحرجة فكلوا من الظالمين حسینه بلا شك ایشان

از آن درخت خوردند و از سمکاران کشته حسینه

گفت ای ابراهیم بدانکه نهی نمودن خدا بر تعالی مر آدم را

نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیرا که نهی تحریم آن با

که بارتکاب آن مسخ می ملامت دنیا و عذاب آخرت

نباشد کردند و نهی تنزیهی آن بود آن از فایده مصلحتی

که در آن پیش از خود وفایت کرده اند اما بدان مسخ

ملامت دنیا و آخرت نباشد پس اگر آدم ترک آن نمود

آن درخت کردیستی زیاده فی الطاف و ثواب شدی

و چون کردیستی عتاب شد ابراهیم گفت اگر چنین بودی



وی از ظالمان نبود و خدا را تعالی میفرماید ^{ظالمین} فَمَنْ ظَلَمَ
حَسْبَهُ كُفْتُ اِبْرَاهِيمَ بَدَا كَذِبُهُمْ وَصَحَّ ضَعْفُهُ شَيْءٌ لُّدٌّ
غیر موضع خوب پس کردن جنس در جای ناکردن جنس
در جای کردن وضع شی در غیر محل است پس است که ترکش
کنند وضع شی در غیر موضع نیز یا در یکت مکر و هر شدن و
از آن اجتناب ناکردن همین حکم دارد پس ظلم بیجا کنه
در حق بوستان گفته و لم نعلم منه شیاً بعذر از آن میوه
که هر سال حراورد و هیچ کم نکرد پس معنی من الظالمین این
باشد که از آن کسان باشند که حفظ نفس خود باشد
از ثواب کم گردانیدن ابراهیم گفت ای سنیوم
و حواجر اکتفشد ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و
رحمتنا لنكونن من الخاسرين و تو میگوئی که ایشان بیک
مندوب گردند و گناه نبود حسنه گفت ابراهیم ای
اعتراف آوردند بظلم بر نفس خود بخشش خواستند و امرش

طلبیدند از خدا بر تعالی دلیل بکنند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقص است
و فوت مسفعت که از ایشان شد و رحمت و غفران طلب کردند

عبادت و نیست که بدان سختی ثواب خدا را کردند و این دلیل نبود
آنکه ایشان گناه کرده اند و رسول ص و بود آیه که انا استغفرا^{لله}

فی کل یوم سبعین مره یعنی در هر روز و در هر هفتاد بار استغفار
میکنم و رسول ص را هیچ گناه نبرد و دیگر طاعت انبیا و اولیا

است که طاعت بسیار خود را اندک دانند و اندک عظیم
ترک بی ادبی و ستم را گناه عظیم شمرند و حجم بزرگ بشمارند

و اگر چه از ایشان هیچ گناهی در وجود نیامده بود از برای
تذلل و سکنت خود را مجرم و جانی خوانند پس اعتراف

ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان
دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسین چون

جین است آدم را عاصی و غایب شاید خواند و خدا استغفار
میفرماید و عاصی آدم را به عفو حین گفت بدان ای ابراهیم



که اکثر آیات قرآنی بقول رسول خدا و اهل بیت و اصحاب کبار
او مشغول است و بظاهر آن حکم نتوان کرد بداند عصیان ^{لغت} مخالف
چنانکه در واجبات منتهی در مندوبات نیز باشد و در اداب نیز
اما مخالفت مندوبات و اداستحق ملامت و عقاب نباشد و عواید
در این معنی کراهی نباشد بلکه بمعنی رحمت و پی بره ماندن است
یعنی مخالفت آن کرده که ما ویرا ترک آن فرمودیم و از ثواب
آنچه داده بودیم پی بره مانده و از اصالیع کرد و عواید
در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت احسنه چون آدم و حوا
معصیت نکردند چرا ایشانرا برهنه کرده از بهشت بیرون کردند
حسنه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین افزیده
بودند چنانکه حق تعالی میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفه و
اگر آدم از آن درخت تناول نکرد ویرا از بهشت بیرون نکردند
و بزین نفسنا ویرا از برای خلافت بهشت زمین پس بیرون
کردن ویرا از بهشت و برهنه کردن عقوبت گناه نباشد زیرا که



عقاب رنجی باشد که بغیر رسانند بر سبیل استخفاف و امانت بیرون
کردن آدم بنا بر صحتی بود چنانچه در پیش و رنجور بر حسب صحت
میدهند بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حسنه چه کوسی در
باب نوح ۴ وی دعا کرد که خدا این قومی را هلاک کند چون
خدا این قومی را هلاک کرد بغرق طوفان نوح ایشان
شد از آن دعا کردن و پانصد سال بر آن دعا کردن میگرفت
بعد از گریه کردن بسیار نام ویرا نوح کردند و پیش از آن
نام وی عبد الاعلی بود چون حسنه این حکایت شنید خندید
و گفت ای ابراهیم بدانکه این حکایت بر خلاف قرآنست که میفرماید
یا نوح قد جاد لنا فاکثرت جدالنا و قوم بعد ازین به بانصدال
عرق شدند و نام وی نوح بود کذب اول ثابت شد اما آنکه گفتی
نوح بشمار شد از دعا کردن از دو حال بیرون منت اگر قوم
نوح مسلمان بودند نوح دعا کرد که غرق شدند این خود کفر عظیم است
که شیخ المسلمین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و چندین هزار سال

بپلاک شوند و اگر کافر بودند نشاید که نوح ع امت خورد
بر پلاک دشمنان خدا و رسول خدا تعالی در حق او و آدم ع
فرمود که ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم حسبه
گفت ای ابراهیم حقیقت بدیهه باین نوع فرخانات
ثابت نمیشود و این مهملات را بسیار شنیدم از غیر تو
به اکثه بنی امیه و اتباع ایشان بلکه آنها بر کفر از ایشان
متصدی از خلافت و امامت شده بودند بظلم و تعدی با الله
ایشانرا از هیچ ممر استحقاق آن نبود و اکثر اوقات از ایشان
ظلمها و فسادها بظهور میآمد و بر مسائل دینی جاهل و از احکام
فرقانی عاجز بودند و این فعل عمر بود و بعضی اوقات جنب
امامت میکردند و باز قطع نماز کرده اظهار جنابت میکردند و بعضی
اوقات مست و پیهوش امامت کرده نماز صبح را چهار رکعت
میکردند و مثل این افعال که اگر جمیع قبایح ایشانرا تعداد
نمایم موجب ملالت خلایق میشود و چون بعضی از اهل بیت



باجمی از اصحاب کبار که بصفه ایمان موصوف بودند ایشان را
فضیحت و ملامت میکردند و اکثر خلائق ایشان را سرزنش مینمودند
از برای دفع ملامت از خود و اتباع خود این کفر و زندقه را
نجد اور رسول نسبت کردند و جمیع انبیاء را که معصوم و مطهر اند
هر یک را بمعصیتی و ذلتی و خطایی متهم کردند و بظاهر قرآن عمل
کرده بر صحت تاویل فاسد حدیث وضع کردند و عقل را بمیران
نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را بر طبق احادیث موضوعه
تاویل کردند و چون مردم مهارت دفع شبهه نداشتند و ^{طلب}
علم میکردند و بتقلید یا بتأسیس آن قاعته میکردند و وقت کمتر
نداشتند طبع و هوا و میان عقل و خوار خدای بعضی را ^{عقوب}
جاه بی مدار و حکومت بی اعتبار چرخ روزه ثواب ابدی و عقاب
سرمد را در نظر نیارورده و بعد از رسول صد سال دوست
سال مذاهب وضع کردند و مقیدان بنمای دین و ملت بر نشو و نما
نهادند و بر طریق انصاف در متبع و طلب حق نمی نمودند و برین



قد رفاعت کردند آیه اینست که انا وجدنا آباءنا علی اناهم علی امة وانا علیهم

مهندون حق تعالی در جواب ایشان و شما نیز گفت آیه اینست

که انتم و اباؤکم فی ضلال مبین و بعضی بتعلیم معلم رفاعت کردند

و از سر انصاف نقض حق کردند که مذتهب معلم دیگر هست و چه

میگوید تا موازنه کنند میان اقوال و بنظرشان فی عقل کافی طریقی

اختیار کنند و مع هند اهر یک دعوی مانع الحق میکنند قوله تعالی

کل آیه حزب بالیدیم فرعون بدان ای ابراهیم که حق جز یکی

نباشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارت از صاحب

شریعت خاتم الانبیا محمد مصطفی است فرقی امتی علی ملت و بین

آیه اینست فرقیه واحدة منها ناجیه و الباقی النار یعنی غیر

فرمود که زود باشد امتان من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه

از آن فرقه ناجی باشند و باقی در آتش از اصحاب کفشد فرقه

ناجیه که آمدند فرمود آنچه من براجم و اهل بیت من برانند ائمه فرمود

مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح آنکه من ركب فيها نخی و من خلف عنها



بدان ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این دو حدیث متفق اند
و جمیع اهل بیت و اصحاب رسول الله معترلی بودند و نه خفی
و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی و بلا شک فرقه واحده آن طایفه اند
که پیرو رسول الله و اهل بیت او نبوده اند در مسائل اصول معتقده
ایشان مباین جمیع مذاهب است و هیچ فرقه ازین فرق نمیتواند کرد
که ناجی اند الا طایفه که پیرو اهل بیت اند بدان ابراهیم که را
از قتل و شمع شهاب کی نیست و خایف نیست و بحیات پنج روزه قیدی
ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا میکنم که بر حلیفه زمان ظاهر شود
ازین که شما میگویید و پسر از شما نیز میگوید که جمله تفاوت انقیاد و
کفر و فسق و خیر و شر تبیحه بر و اراده الله تعالی است و بنده را
اصیای نیست که میخواهید که اصلاح قبیح اصحاب صلات که حکم ظلم
بر اهل بیت رسول را کردند خون غصب خلافت و غصب هدایت و
ایده آواز از حضرت سیده النساء و ایده ای صحابه کبار و زهر داد
حکمران کشته سید فخر امام حسن و قتل سید شباب اهل الجنة



امام حسین ۳ و اولاد و احفاد و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن
خمس از اولاد رسول خدا و محاربات باین عم و برادر و وصی
رسول خدای و اخراج اپی ذر عفار ی و انید ابر عبد الله مسعود و
سختن صحف وی و قتل عمار با سر و چندین از صحاب کما رو بحقیق
بر خانه کعبه انداختن و کعبه را حراب کردن و قتل مسلمانان
در مدینه رسول خدا را کردن و چندین از اولاد و احفاد رسول
را بقتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم از ایشان
بوقوع آمد که زبان بیان از تعداد آن قاصرات از نجاست
اصحاب کبار و محبان و شیعیان اهل بیت رسول مد و مخصوصان
و مخلصان و تابعان رسول که بصفت ایمان موصوف بودند
ایشان را ملامت میکردند و بلعن حقی و حلی نوارش می نمودند
و بر افعال فجیه ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده تحریف
از خدا و رسول و عذاب و نکال آخر وی می نمودند ایشان از راه
دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تزییه افعال و کراستهای و با



حنفای بنی امیه و دفع مطاعن و تشیع اهل عالم بر افعال
و مسمیه و کفر و بدع ایشان این معتقدات و بدعتها وضع
نمودند و گفته که بنده فاعل فعل خود نیست و حمد فعل الله
تعالی است و خدا چنین خواست و همچنین تقدیر کرد در ازل
ازین سبب اسناد عصیتها بر انبیاء کردند و معصومان را ^{بعلت}
کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شمانه
پی روی نمودید و می نمایید و اگر کسی گوید که عصیت در نبوت
و امامت شرط است بدلائل عقلی و بمقتضای آیه و از اثباتی ^{برای}

رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ قَالَتْ قَالِ اِنِّي تَجَاعِلُكَ لِلّٰهِ اِيْمَانًا قَالِ
وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالِ لَا يَمْلِكُ عَهْدُ الظَّالِمِينَ خَدَايَ تَعَالٰى اِبْرَاهِيْمُ
گفت من را امام مردمان میگردانم ابراهیم دعا کرد و گفت
از ذریت من نیز هر که لایق امامت بشود امام گردان الله تعالی
فرمود که لایزال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت
بظالمان نمیرسد پس الله تعالی از امام نفی ظلم نمود و ظالم



بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر که این دو
ظلم از او منتفی باشد معصوم بود پس عصمت در امامت
شرط بود و بمقتضای این آیه که ان الشک لظلم عظیم
مشرک توبه کننده لایق منصب و مرتبه امامت نباشد
و اگر کسی برین اعتقاد بود و بر افاضی خوانند و قتل
وی واجب دانند و بی روی می نمایند سنت معاویه
را و خود را به پیروی سنت پیغمبر ص و اسم نبی اشهاد
داوده اند و جمیع انبیاء را مقام و درجه فاق و فاریا
ارند اگر کسی برین اعتقاد نبود و کفیر وی میکنند چون
را ائمه محبت مستعمل شده بود و بر سر فضاحت و غایت
نشسته لایق قطع در مذهب مخالفان و عصمت و طهارت
اهل البیت اقامت دلیل بنمودند و بیابان ابرار را از
بر اعضا افتاده از بیابان و اعمال ناشایسته خود شرمند
چون سربا در زیر افکند و تحیر بودند و علماء را قوت نطق و



سوال و جواب بنود ابراهیم گفت ای حسینه عثمان ^{اضحا}
را از دست داده مرکب تشنیه و تعویض در میدان ^{حس} و قات

و قباحه میرانی و صحابه و تابعین را طعن و قبح و تکفیر
میکنی اگر چه محبت و بودت اهل بیت رسول بر همه کس لازم
و حتم است و درین باب که رابا تو نزاع نیست فاما بود
و محبت اصحاب کبار و خلفای عالمقدار نیز که جانشین
سید مختار بودند بر همه کس واجبست و در خلافت ایشان

اجماع است است خصوصاً ابی بکر و عمر که بخوابه و هم مضمحه
رسول خدایند و از صحابه بحکم این مرتبه حاصل شده و ایشان
در حرم پیغمبر مدفونند حسینه گفت ای ابراهیم خداستعالی

بر پرانا و این دندان و لبان و زبان ترا تو دلیل ^{فضیلت}
ایشان میکنی که از ان کفر و زندقه و ظلم و فساد و جهل و
فساد ایشان ثابت میکنی ای جاسکترین خلایق ایشانرا در
حرم رسول خدا یرج نسبت بود و بجه واسطه و غن کرده ایشانرا

در آن حرم شریف حال آنکه حضرت پروردگار منع کرده است
و دیگر از از خلایق که داخل شوند در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله
انحضرت و این نص صریح است آیه که یا ایها الذین آمنوا تلو
یسوت البشی الا ان یؤذنکم یعنی آنهاست که ایماں آورده
داخل شوید در خانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله حاصل کنید
و حضرت دهنه شمارا از برای دخول هرگاه که خداوند جل و علا
منع کرده است دخول و عبور از آن حرم شریف بگوای ابراهیم
که ایشانرا که حضرت داد که در اینجا مدفون باشد اگر در طریق
و اجازتها وارد است که ایشانرا با امر الهی و وصیت حضرت
رسالت بنمایی در آن حرم شریف گذاشته اند بنما و بگو که در
کجا واقع شده و اگر کوئی که ورثه رسول که اهل بیت رسولند
ایشانرا اذن داده اند دروغ گفته باشند زیرا که بر جمیع خلایق
که درین مجلس عالی حاضرند نایست که اهل بیت و سایر بنی هاشم
در آن حرم هست این رسول شریف را برهنه گردند در آن



روزیکه عایشه و عمر خطاب بنحواستند که ابی بکر را در حرم
رسول خدا دفن کنند آغاز حرب کردند و جدال نمودند تا آنکه
ابن عباس رفت بخدمت امیر المؤمنین علی ع و گفت یا علی
اگر امروز بازنداری بنی هاشم را این معامله خونبار گشته
شود و فتنه خفته پیدار شود حضرت امیر المؤمنین ع خود بیرون
آمده بآنک بر بنی هاشم زد و گفت والله که من شمشیر اریام
بیرون نیارم و منازعت نکنم با این طایفه و من مأمورم
از جانب خدا و رسول وی که صبر کنم و در خانه صبر فرمایم
و تحمل اندازم و جفای ایشان نکنم تا آنکه حق بر گردم و ابرم
و هر گاه که چنین باشد و من ایشان را دفع نکنم از شما بلاست
گشته شوید و شما اندک صبر کنید و بگذارید که دفن کنند آن
ظالم عا در را درین حرم شریف و حال آنکه خواهند گذاشت
ملائک نقاله آن مرتد خبیث را درین مقام شریف بنی هاشم
چون از حضرت این حکایت شنیدند دست برداشتند و هر یک



بجائی رفته مثل این ظلم که کفر محض است و مخالف امر الهی و
حرم حضرت رسول از قصائل ابی بکر و عمر و عثمان و ابی بکر
و عمر و حمزه و دیگران را درها بود و در سجده رسول خدای که هر
از در خود آمد و نشاندند می بخدست رسول خدای امر الهی
شد که جمله درهای برآورند و لا در علی را و درین باب مجلس
را خلاف نیست و این بر جمیع خلق ثابتست اگر بیان فضیلت
کنی این فضیلت را بیان کن که علی را ثابتست ابراهیم منفع شده
سه در زیر افکند ابراهیم گفت ای حسنه اینچو باریسیده در چهار
انت که عایشه و حفصه آن موضع را بهر خود گرفته بودند
و پدر آن خود را در آنجا دفن که حسنه گفت ای ابله مگر مرا
نخوانده و شنیده که حق تعالی بفرماید آیه که یا ایها الکفاری
احملوا ثقلکم از و احمل اللاتی ایست اجور همین و این از
همه محفصات حضرت است آنحضرت مامور بود باین که قبل از
دخول مهر روز و جات را بدید و بعد از آن دخول کند و این بعض



صریح است ایشانرا هیچ حق بر پیغمبر نبود و اگر بودی در اجبار
و انار مذکور بودی شافع منفعلی شده سر بر آورد و گفت
ای حسینه آنچه با رسیده است که عایشه و حفصه از میراث
خود گرفته بودند از منی که ایشانرا بود ای صالح منصل چون از
حسینه گفته
برای حضرت سیدت النسا فاطمه زهرا ^ع که نور دیده رسول ^{صلی الله علیه و آله}
بود میراث بنود حق حضرت فاطمه دعوی نمود که فدک حق و ملک
منست ابا بکر گفت فدک در تصرف تو بود بر سبیل طعمه و
رسول ۱۲ را میراث منست و پیغمبر فرمود که کن معاشر الانبیاء
لا نورث ما خلفناه فهو صدقه یعنی ما کرده پیغمبر انیم آنچه از ما
بماند صدقه است و هیچ کس دیگر از صحابه رسول این روایت
نکرده مگر ابی بکر و عایشه و حفصه این ابو یوسف درین باب
سخن بسیار است و عقلاً و شرعاً کفر ابی بکر ثابت الحال بود
چون از برادر فاطمه میراث منست و از برادر عایشه و حفصه
منست ابو یوسف سر در زیر افکند حسینه گفت ای ابو یوسف



ازین سخن در گذشتیم و سلم داریم ازین سخن ترا که عایشه و حصه
 حرم رسول را بمیراث خود گرفته اند و پدران خود را در اینجا
 دفن کرده و درین سینه نیز بذهب تو چون حضرت پیغمبر ص
 رحلت نمود و از دار فناء نه زن در جماله زوجیت و نبودند
 و یک دختر که حضرت فاطمه ابو و یک عم که آن عباس بود
 هرگاه که آن خانه را قسمت کنیم بذهب تو که مخالف مد
 رسول و اهل بیت است نصف و ربع آن نصف دیگر حصه
 فاطمه است پس باقی مانده بمن دیگر و بمن از آن عباس
 میرسد که عم پیغمبر است باقی بمن دیگر چون بمن آن خانه را
 کنیم در میان نه زن بدو زن که عایشه و حصه اند شاید
 که دو و جب زبان رسد یا زرد یا یوسف سر در زیر آ
 و بارون خندیدن آغاز کرد و روی بزرگان دولت خه
 کرده گفت ای بزرگان من ندیدم مثل این کینه محقق و مدقق ای
 معاندان پی شرم بآنکه شما بچند برقصایا که واقع شده و بر

حسینه گفت

نکته واقفیدم



و بر ظلمها بیک که از آبی بگرو عصاره شد و در آنکه عایشه در حال
حیوة رسول خدا را چندان رتبه مخالفت رسول نموده و فاش کرده
رسول خدای را با اتفاق حفصه و اگر از روی انصاف سوره
تحریم بخوانید بر شما روشن گشت در آنکه عایشه و حفصه در حال
حیوة رسول خدا را چه کردند و منافقه و کافره بودند و بعد از
رسول خدای پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدای
دفن کردند و بعد از آن عایشه خود را از آتش سیر و ن آمده
با اتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان شکرها جمع کرده متوجه
بصره شده و در آنجا با امام حق و خلیفه خدا مبارزه نموده اند
از رسیدن عدوئی که در حال حیوة رسول و اهل بیت داشت
و حکم الهی را معطل گذاشت و نادیده و ناشنیده انگاشت

چنانکه خدایتعالی میفرماید که و قرن فی بیوتکم و لا تبرحن تبرج

الحا طیه الاولى و اقم الصلوة و ائین الزکوة و اطعن البیت

و رسوله و بهین میفرماید که یا نساء النبی من یات منکم ففاجبه



و بیست و نهم که الفذاب صغیر و کان ذلک علی التدریج
 و جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث متفقند که رسول و منعم
 یا علی ضربت ضربی و سکت سلی آن کافر و ملعونه و آن
 منافق ملعونه و آن عدو خدا و رسول یا علی ابن ابی طالب
 محاربه ملود و بی سبب و جهتی و جندین هزار خلق بقتل رسیدند
 و ایشانی و ابو یوسف ابی بکر و عمر و کتب خلافت شدند با نفاق
 چند فاسق که از منافقان صحابه بودند و بر عثم سما امام بودند
 و علی ابن ابی طالب و صی رسول و خلیفه و برادر انحضرت بودند
 امام جمیع خلائق بود از جن و انس بحکم الهی و رض حضرت رسالت
 بنابر و اجماع امت است در امامت و خلافت و رغبت مافی الباب
 سما که مخالفه انحضرت را خلیفه چهارم میدانند و اعلم و اشجع و
 اروع و اقرء و اسنی و ازکی اعتقاد دارید و خدا تعالی
 بر عصمت و طهارت وی گواهی داده درایت تفسیر امام در باب
 کفر و نفاق دیگران اجماع اهل البیت است و اتفاق صحابه کبار

۱
وین دار که رسول خدا بر در فضائل ایشان مبالغات فرموده
بر حرم شما که مخالفان سلمان و ابی ذر و مقداد و عبد الله مسعود
و عبد الله عباس و خالد بن سعید الوفا و ابی بن کعب و
جابر انصاری و سعد عباد و قیس بن سعد و مالک اشتر
نخعی و ابی ایوب انصاری و محمد بن ابی بکر و بانی دیگر سخن است
در دین سند است و بنحیث نصف است که پیرو اهل بیت
اند متفقند در آنکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند در حال
حیوة رسول خدا و بعد از وفات رسول خدا این کافرانند و
کافران و پیافتنند پس علی ابن ابی طالب که با اتفاق موافق
و مخالف خلیفه خدا و وصی رسول و امام خلافت بعثت شد زنی که بخلاف
خدا و رسول خدا خود را آراسته پیرون آید و شکر کشیده
با امام حق محاربه نماید با اتفاق جمیع اهل اسلام کافره و ملعونه
است و در جهنم خواهد بود بعد از این سینه نه مرید را اگر کسی در خواب
بیند که قدم رسول خدا بر نخانه ویر رسیده انکس را امید مغفولست



و دیگر رسول ص فرمود که هر که متسجد من گشت آتش دوزخ بر وی
حرام گردد عایشه و حفصه که سالها پدر را از بنو ابیه و مدخوله رسول
خدا بپوشیدند چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند با
حسبه گفت ای ابراهیم بنو ابیه و همدم بودن و ملازمت و محالطت
رسول خدای محلی موجب عفو آن و خلاصی از نیران خواهد بود که
بدل و زبان با و ایمان آوردند و به رسول و اهل البیت و ی
منافق نبود و کفر و نفاق را جمع که بعد از رسول با اهل البیت او
این همه فضیلت کردند نوح عیسی المرسلین بود و پیغمبر اولوا العزم
بود و لوط ع پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر بزرگوار زمان ایشان
منافقه بودند و این هر دو ازین دو پیغمبر فرزندان داشتند
و عایشه و حفصه از رسول خدا این فرزندان نداشتند و زن
نوح را عاقله نام بود و زن لوط را و الهه و داله و الهه نیز گفته اند
و از ایشان زنا و فجور واقع نشده با نفاق و گناه ایشان همین
بود که سر شوهران خود را فاش کردند و قوم را خوار کردند از سرار



ایشان و حضرت پروردگار میفرماید در قرآن بید که ضرب الله
مثلاً للذین کفرُوا امرات لوط کانتا تحت عبدين من عبادنا ^{طاهرین} اصحاب
فی نساءهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الذاری ^{طاهرین}
مضمون و مدلول این آیه کریمه آنست که زن نوح و زن لوط در ^{تحت}
زوجیت دو بنده صالح بودند و از ایشان خیانت بظهور نرسید
و خداوند تعالی بطریق تمثال میفرماید که آن دو پیغمبر بزرگوار بفر
یاد ایشان نرسند و شفاعت ایشان نکند و گویند ایشان را بفر
آن دوزخ را که در دوزخ شوید با آنکه در دوزخ میشوند یعنی
کافران را دیگر باین مخزفات و مهملات امر نبوت و امامت و خلا ^{فت}
راضی نتوان گذاشت این فصیح و قلیح کجا واقع شد که بعد
از رسول خدا این خود را آرسته برشته سوار شوند و لشکرها جمع کنند
و باوصی رسول خدا را و برادر و این عم و بی سببه محاربه چندین
هزار مؤمن و منافق کشته شوند و بعد از آن بدوران خود را بظلم
و تعدی در حرم رسول خدای دفن کنند و بعد از آن آسته سوار شوند



و رجاء مدینه را در پیش اندازند باتفاق بعضی از منافقان
بنی امیه ضد و ق امام حسن را تیر باران کردند و کشتار کردند
که نور دیده رسول خدا را در خانه جدش دفن کنند خاکه
امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که تجلیت تغلبت و ان شیت عشت
لک الثمن من التسع فی کل تطعمت یعنی برشته سواران و با
امام حق و ولی خدا مبارزه کردی و برشته سوار شدی و فرزند
رسول خدا را تیر باران کردی و اگر زنده میبودی بر فیل سوار
میشدی و ترا در میان نه زن هشت کی میرسد در حق جمیع
ایشان طمع کردی و بناحق تصرف نمودی هر که کفر عاشر
مضایقه کند او را بخدا و رسول خدا و قیامت و حشر کرده
و اعتقاد به بهشت و دوزخ و وعده و وعید ندارد و در
که او آنس نیز هیچ شک نبود و در آنکه در حال حیوة رسول
خدا ایشان را ضعیف بود هیچ دغدغه نیست و این ایه صریح است
و شاهد است برین معنی عسی رب ان طلقن بیده از و ابا



خیراً منکن یعنی اگر تو ایست از اطلاق دهمی من ترا بدل بیا
بهر از ایشان دهم چون بر حقیقت احوال عایشه اطلاع یافته
و دانسته که مدفون بودن ابی بکر و عمر در حرم رسول خدا
محض ظلم و عباد و کفر و فساد است و درین دگر بسیار آنچه در
ابراهم گفت احسینیه حق تعالی آیه عار را پی بکر را صاحب
رسول خوانده و او را از از آن فضایل حاصلت حسینه

گفت بخدا که ابی بکر را از آیه عار هیچ فضیلتی و منزلتی
حاصل نیست بلکه از ظاهر آن آیت فضیلت و عدم ایمان وی بر رسول
ثابت گفت بیان فرمای این ابراهیم که آن فضایل که در
ابراهم گفت کلام مجید با طقت برین آیه الایمروه فقد نصر الله

اذا خرج الذين الكفروا منا في اثنين اذ هما في الغار اذ يقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته و ایده

بجود و لم تروها اول سمر اهر و برین رسول خدا که اگر کسی را
از وی دوست داشته اکنس را بر ویر تا این حد و یی بودی

فضیلت رویم آنکه خدا تعالی و بر اصحاب رسول خواند فضیلت
سیم آنکه خدا و رسول او را محزون توانستند دید از برای دفع
حزن و خوف و بیم و بر کفشد لا تحزن یعنی عملکن مباهات فضیلت جبار
آنکه آن الله معنا بلفظ جمع گفت یعنی خدا این با ما است پیش معش
این بود که خدا یا رسول و ابی بکر بود احسنه این کمال فضایل
است که از یک ابی بکر را حاصلت چه کونی درین فضایل
حسنه بخندید و گفت ای ابراهیم جواب شنوید آنکه این فضیلت
که بدینها چشم عوام را بر پوشید انخای که ایشان را دیده بصیرت
بود و عقل کامل بدین فضایل از راه زود و بدین مناقب را
فضیلت نامت مکنوید و بر عصومان خاندان مقدم ندارند فضیلت
اول که بیان کردی که رسول ابی بکر را بر این با خود برد که او را
از همه دوست داشت و الله عطا کفتی و آنهایی که این اعتقاد
کرده اند عطا کرده اند ای ابراهیم بد آنکه جبرئیل علیه السلام بر رسول آمد
و گفت که یا رسول الله اشب کفار بمثل تو خواهند آمد باید که اگر



که امشب هیچ یک از اصحاب تو بیرون از خانه نیایند و امر آل جنت که علی
این ابی طالب که برادر بجان برابر تو است بر جای خود بنحوا بانی که آن کسی که
جان خود را برابر تو فدا کند دوست و خود متوجه شویر بفلان غار باشد انط
چند که مشهور است چو شب نزدیک شد رسول خدا را اصحاب اطلبیده امر کرد
که امشب هیچ یک از اصحاب و احباب نباید که از خانه بیرون نیایند که
خدا را درین مصلحت است جمله متوجه خانه نشده اند با هر رسول خدا بی بعد از آن
برادر و وصی خود را طلبیده گفت یا علی الی شرف نفاذ یافته که تو بجای من
بخشی تا من از شر کفار محفوظ و محروس بمانم و مدینه فرمایم و بفلان غار
و این سخن اصلاً حضرت امیر المومنین علی اکبر آن نیامد و از روی محبت و اخلاص
گفت که هزار جان من فدای حکم آل و نفس رسول باد با وجه صغیر من حاضر
و ترسان شد رسول او را در بغل گرفت و روی مبارک و بسوسید و گریه بسیار
کرد و گفت ای علی ترا جدا سپردم و ویرا بر جای خود بخواه بماند و رفت چون
پاره راه برفت دید که شخصی از برابر حضرت حیدر حضرت توقف کردیم
نزدیک رسید دید که ابی بکر است گفت ای ابی بکر من حکم خدا را بشنیدم



وگفتم که شما هست از خانه های بیرون نیاید چرا گفت حکم الهی کردی
گفت یا رسول الله دلم از برابر تو خائف و هر اسان بعد تو استم که در خانه
نخه و از کرم پیغمبر متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی بود که کسی را با نخه بغار برد
در ساعت جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله بخدای که اگر او را بیداری
کفار او را گرفته از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر بالضرورة
او را با نخه برد و در غار داخل شد ابو بکر گفت حکم خدا و رسول معفو
و از خانه بیرون آمد و این نوع که من بیان کردم اجماع منست که پیغمبر
بالضرورة او را با نخه برد که مبادا که بدست کفار افتد و این بود
مطال رسول خدا خود و دیگر بدان ابراهیم که پروردگار عالم از نفاق
ابی بکر و یارانش رسول را خبر داد و بعد از آنکه بعد از رسول زینا
واقع شد فی بعضی است باهل بیت و چون پیغمبر ص از و این نبود
ضرورت او را با نخه برد و آیه یقولون یا فوالهم ما یس فی کلوم
و چندین آیات دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده حسینه گفت ای
ابراهیم رسول گفت بعد از حبس و انزال حضرت پروردگار تو



و جبرئیل امین علیہ السلام و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
الکافی که خدا تعالی ویرا صاحب رسول خواند بجز وصیت ابراهیم نبی
و فضیلت حاصل نمیشود و در آن وصیت هیچ دفع ضرر از رسول نتوانست
کرد باعدای دین محاربه و مقاتله نکرد و از هیچ زهد ز اعانت رسول
نتوانست منفعت و الا بچاپه از دیگران در قصص و تواریخ مذکور است از
وی نیز بعد و دیگر در قرآن صریح واقع شده که کافران با حق تعالی
و کافران صاحب مومن خوانده چنانکه میفرماید و قال الله صاحبه و هو کافر
اکفرت بالذین خلقکم من تراب فمن نطقتهم سواک رجلاً یخین در سور
سبا مذکور است ثم تنقلوا اما بعد ای حکم من جنه ان هو الا انذر
کم بین یدی عذاب شدید و جای دیگر میفرماید که اولم تنقلوا اما بعد
من جنه و ازین نوع در قرآن بسیار است عجبست از شما حسیه گفت
ای ابراهیم که از برای مشرکان نیز اقامت دلیل افضلیت میکند اگر
چه ابو بکر نیز از مشرکان بعد باطن و دیگران که زن نوح کافره بعد و صاحب
نوح بعد و یحیی زن لوط کافره بعد و اورا با لوط صحبت بعد و خردان نیز



صاحب خوانده اند و این در میان عرب مثل شده که بکس صاحب الحمار
یعنی بد مصاحبت خرو سگ اصحاب کعب نیز صاحبان بود و عاریس
ابی بکر ازین به حاصل شده بشم دل بر از نفاق رسول و آل محلیفا و اجماعا
با رسول الله همراهی کرده حسنه گفت ای ابراهیم فضیلت سیم لائخن
را شنیدم یعنی پیغمبر از غایت شفقت و مهربانی گفت عین بهش ای ابراهیم
خرن ابی بکر در آن حال که با رسول بعد از غایت خوف بد دل طاعت
بود یا معصیت ابراهیم از زین پس خوب گفت حسنه گفت ای ابراهیم
اگر خرن و خوف ابی بکر طاعت بود پس چرا حضرت رسالت او را از
طاعت منع کرده بشم و از خرن منع فرموده بخود باللّه من هذا الاعتقاد که
پیغمبر کسی را از طاعت منع نکند و اگر خرن معصیت بود و خوف و بیم او را
از شیخ اعتقاد و عدم ایمان بکند او رسول پس او را با معصیت ازین همراه
به فضیلت حاصل بشم و لائخن او را نتیجه دهد و بد آنکه بد پیغمبر طالب طاعت
نه معصیت و مانع و نا بهر معصیت است نه طاعت ای ابراهیم خرن ابی بکر
و است بر قلت حکم او و عدم رضای او و قضا و قدر خدا و عدم رضای



اول بجهت رسول شائبست که او را اعتقاد بر قول رسول اصحاب
چرا که محل رفتن بجانب غار رسول ۱۳ و را اعلام کرد که حکم الهی
متوجه این غار شده ام و ما محروس و محفوظ خواهیم بود از شر اعدای و
از کفار الهی و ضررین تا نخواهد رسید و دیگر بقول شما که میگویند که ابی بکر
این و حبیب بن غنیمت بود او را از غایت محبت با خود بغار برد پس چون بعد
ابو بکر ندانست که پیغمبر بواسطه استخلاص حکم الهی بغار رفت که آن همه
خرج و خرج می نمود و نزدیک بود که پیغمبر را رسوا کند بلکه غرضش از خروج
نمودن و فریاد کردن آن بود که پیغمبر را رسوا کند و کفار مطلع شوند غایب
آنکه امر الهی نبود و خدای تعالی حافظ و ناصر رسول بود ابراهیم اگر بی گنا
به پیغمبر ایمان بود در خدای تعالی کند داشته که ما بر بای و از نزد خدای
تعالی او را نگاه داشته از زخم ما رجا کند پیغمبر را نگاه داشت از شر
کفار با آنکه آمدند جمع کنیز و مکرر کرد و بار کردیدند و علامات بای
آنحضرت بدر رسانیدند با وجود این خدای تعالی ویرانگاه داشت از
شر اعدای حسینه گفت ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی که رسول بای بکر



گفت که ان الله معانيه خدایان ما است غرض رسول آن بود که حفظ
و ناصر سنت بر تقدیر کیده شامل ابی بکر نیز بشم و راجه فضیلت صلیت
چرا که در روان تصریح فرمود که مایکون من بحسب ثلثه الالهو رابعهم و لاهم

الالهو سادسهم و لادنی من ذلک و لاکثر الالهو معهم بدان این بزرگیم
که خدا بر تعالی بنویسد باشد از رافه گوینده که کس مگر آنکه چهارم ایشان خدا
و نیست پنج کس مگر آنکه خدا ششم ایشانست و نه کلمه ازین و نه بیشتر
ازین که خدا با ایشان است این ایه شامل حال جمیع کفار و یهود و
زنا و مخزن و منافق و غیر هم هست پس ابی بکر ازین به حال و محبان
ویرا این بزرگیم به آنکه مسجد نبی اشرفست هزار مرتبه از غار و جمع میشوند
با رسول مسجد مخزن و منافق و کفار و یحییان جمع شدند در سفینه بانی شیطان
و بهیمه این بزرگیم شهنشهر که حیوانی بشم مثلاً اسب یا شتر یا حمار و از خوف
و زدن و حر ایمان پناه بخانه یا بوادین برد و گوید که خدایان با هست
و ما را نکند خواهد داشت درین منزل یعنی مراد حیوانی که با منت آید
آن حیوان را راجه فضیلت است و حسنه سخن با اینچنان رسانید با رون بسیار



بخندید با آنکه او را تعصب بسیار بود با اهل البیت در مقام عداوت
و نفاق او را جرئینه جهان مهربان کرده بود که اگر طعن مردم بودی

صناعه

و با منصب خلافت و سلطنت و تجر و کبر مانع نبود این برخواستن و بر
کرد جرئینه کردید و دست و پایی بودید در مرتبه جرئینه گفت این از ایم

مستوجب باشد که هنوز مطاعن ابی بکر در آیه غار پیشمار است و از همه
رسوایان و بی بهره تر از ایمان بودن ابی بکر را این آیه که فاذل الله
سکینه علیه این خود در ارجع است بحدیث رسالت صمیمه و احد مذکور

محرور است دالت بر آنکه انزال سکینه بر ابوبکر نشد و او ازین بی

باید

نصیب است و اگر بر و انزال سکینه شده بود در فاذل الله سکینه علیها
بایستی و بجای صمیمه و احد مذکور محرز و متصل بایستی و الله که دالت

صمیمه تشنیه

بر کفر و عدم ایمان ابی بکر است آنکه الله تعالی در دو موضع اخبار

فرمود در قرآن که بحدیث رسالت انزال سکینه نمود اول

درین آیه که گذشت در غار و دیگر از عوای چون شکر اسلام سکینه

شدند و ابی بکر و عمر و عثمان و بسیار از صحابه که خیمه اند و رسول



در میان کفار کذا شدند الا حضرت امیر المؤمنین علی و مهتدا و
 نه کسی دیگر از اجبای رسول و مؤمنان صحابه که فرار نمودند و در
 ملازمت امیر المؤمنین بای همّت و مردانگی در میان و قتال و جدال
 محکم که بودند و از سر جان کشته و غرابت بمقدم رسانیده
 حضرت حق در حق ایشان فرمود که لقد نصركم الله فی مواطن
 کثیرة یوم حنین لم یغلبکم لکم فلات عن علم شیئا و صاقت علیکم
 الارض بما رحبت ثم ولینم مدبرین ثم انزل الله سکینة علی
 و علی المؤمنین و یحیی و یمیت و یمیر ما ید که فازل الله سکینة علی
 رسوله و علی و المؤمنین و انزل علی جنودا لم تروها خروج و ی
 بکذا سکینة خروج و لیت از ایمان و شما ازین غافل شده اید
 ایرا بر ابراهیم چون در جهان روز و غیر آن با حضرت رسول ص
 همراه بودند انزال سکینة بر رسول و مؤمنان شد در غار چون
 غیر از ابی بکر دیگر همراه بنود از میان فرمود که فازل الله
 سکینة علیه و ابی بکر را دگر فرمود مطلقا و فی الحقیقة ابی بکر را



ایمان بود و یحییٰ و رسول با یتی که بجای ضمیر مغرور و ضمیر متنبه بود
و علیها کفتی ای ابراهیم چون خرن و ترزل وی در غار حط
و معصیت بفرستم و عدم سکنه مقوران پس او را از آیه غار هیچ
نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وی ثابت است ای ابراهیم این نوع
فضیلتی و منقبتی را که از و کفر ثابت میشود و دیگر فضائل را که نقل
میکند مثل انیت این نوع مخرافات را در رشته کشید و در
لباس فضائل در نظر اهل عالم جلوه میدهد و احادیث موضوعه
را در زبان خلائق انداخته اید و افضلیت جمع فاسق و فجار
بلکه اشد کفار را بر معصومان خانده ان ثابت میکنند و علی بن ابی
طالب که جان فدای رسول کرده بعد و بجای آنحضرت خوابیده تا
کفار و یزید را بجای رسول باقتل رسانند و حضرت پروردگار بجا
کرده است جمیع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه من اگر هر دو از
شمار ابرار و در داده ام هیچ یک از شما هست که جان خود را
فدای برادر دیگر کنید گویند که هیچ یک از ملائکه جواب بخشند امر الهی



له بروید و به پند علی بن ابی طالب را که جان خود را فدای
حبیب و رسول من کرده ملائکه اعلی کرده گروه با دردت
الغوت فرو می آمدند و زیارت علی بن ابی طالب میکردند و
صلوات بروی میفرستادند و بروی دعا میکردند و امر الهی نافذ
شد که جبرئیل و میکائیل یکی بر بالای سر و یک بر پائین بای
وی ساکن شوند و حفظ آنحضرت نمایند از شر کفار ای ابراهیم
از عبد الله عباس وایت که گفته بخانکه اسمعیل تسلیم و سجده
با وجه مرتبه نبوت و خلقت و اسمعیل میدادست که جریمه از وی صادر
نشده که مستحق قتل گردد و امیر المؤمنین علی علیه السلام شمشیر کشا
شد و ایشان همه کافران بی دین بودند و همیشه در مقام قتل
محمد و علی بودند و عداوت با علی پیشه بود و فرصت نمی یافتند
اجتماع نمودن قتل محمد کردند و حضرت علی جان فانی نمود و جان
خود جان محمد را حمایت کرد و این آیه در آن شب در حق علی
نازل شده که ومن الناس من بشری نفسه ابتغاء مرضا الله

قصه



در جمیع کتب شمسطور است و در تفسیر شما مکتوب جواب اظهار این
و این فضائل در بیان و عیان نمی رسایند و چون در شب غار ابراهیم
علی بر جان پیغمبر بود و جان فدای او کرد و بجای خود ویران
کرد و در فراش او خلیفه و قائم مقام او بود و بعد از مدتی رسول
از غار بجانب مدینه خلیفه و قائم بر سر اهل و عیال انحضرت بعد و
کثیر را از اهل حرم و اسباب ایشان و شتر و کوسفند شما از مکه
بیرون آورده بمدینه رسانید و گروه گروه بقصد قتل و غارت
بر سر راه ایشان حرا آمدند و مجلس رایا را بر آن نمود که رشته
از ویرد و همه را بصحت و سلامت بمدینه رسانید و اگر کسی را
از مهاجر گویند بدین فضائل و فضائل توان گفت پس چون علی
در فراش رسول قائم او بود و بر سر اهل و عیال و در رسانیدن
ایشان بمدینه قائم مقام او بود و برسانیدن سوره برات
بکفار حکم الهی قائم مقام او بود پس چرا بعد از رسول خلیفه و قائم
مقام نباشد ای ابراهیم بدانکه ابی بکر با رسول در غار بود و از غار



بمدینه توجه نمود و صحیح نیست که گویند که او مهاجر است جهت آنکه ^{تعالى} الله
فرمود که ومن یرحم من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه
الموت فقد وقع اجره علی الله به الله هجرت رسول ص بخت
الله تعالی بود و هجرت مؤمنان بر رسول بود باید که هجرت او
بعد از هجرت رسول بود بعد از هجرت او و چون ابی بکر بر رسول
از مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول بود در هجرت
او با الله تعالی از برای آنکه ابی بکر نوکر او بود و ملازم مسعود
بود بر رسول خدای و رسول الله واسطه بود در میان او و میان
الله تعالی و مسعود بود با الله تعالی بی واسطه ابی بکر مسعود
بر رسول پس جایز نیست که شریک رسول بود همیشه در هجرت
و هجرت بر رسول مستحق نمیشود الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی
قبل از هجرت نمیشد با و صادق نیست که گویند او مهاجر است
چون حسینه سخن بدیجا رسانید و روان وزیر خود یکی طلب نمود و
ای یکی حسینه هیچ تقصیر نکرد در دلیل گفتن بر امامت ابن عم



ای یکی اگر حسینه بر طریق مابودی هراینه وی را بسکاح خود در آورده
یکی گفت ای امیر او بهر طریق که باشد در حق وی انعام و اکرام
از جمله فرائض است بعد از آن بارون بانک برابر اسم زد که
حقیقت مسئله قضا و قدر و مضمون و مدلول آیه غار برین ظاهر
که چه گوئی در باب کلام الله و حدیث و قدم آن میخواهم که ^{حقیقت}
این مسئله نیز برین روشن گردد از سر مندی یارای حرف زد
نه است یکی گفت ای ابراهیم چرا انکونی کلام خدا قدمیت یا حدیث
ابراهم گفت اعتقاد ما چنانست که کلام خدا قدمیت چرا که کلام
غیر خدا و ثبوت و اصوات و کلام صفت خداست و قائم است
بذات او و ذات خدای و صفات وی قدمیند و این جود
مکتوب که در مصحف دال است بر کلام خدای و اعتقاد ما
چنانست که خدای تعالی قبل از خلق مخلوقات امر علیه بود و ما
چون ابراهیم این بگفت بارون روی بگردانید چرا
که بارون معزلی بود و ویرا خوش نیامد گفت ای حسینه چو گوئی



درین باب چنین گفت ای ابراهیم ز سایان سه قدیم ثابت
کردند خدا تعالی سرش کرد مکتوب و ایشان را که با شما سرشید

تقدیر قدما انجا که فرمود لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة
یکی اقنوم آلاب و یکی الابن و دیگری اقنوم روح القدس بود
از اول عدا بر او داشتند و از دویم عیسی و از سیم جبرئیل و
گفتند که اگر نباشد نقصان خدای بود و شما که شاعره ایده

قدیم ثابت کردید ذات و قدرت و علم و حیات و ارادت
و ادراک و کلام و سمع و بصر این همه از قدیم میدانید و سه
کوشش ثابت است بحکم صریح قرآن و شش مرتبه از مدارج کفر
قدم بالاتر نهاده اید از ترسایان ای ابراهیم حاشا که کلام
خدای قدیم بود چرا که کلام خدای زود اهل بیت و جمیع عقلا
این حروف منطوق است که مکتوب است در مصاحف اعتقاد ما
چنانست که خدای تعالی خواست که ایجا در حروف و اصوات
منظوم کند در جسمی از اجسام ذات خدایا باین اعتقاد سکلام



و کلام چون مرکب از حروف بود هر آینه بعضی مقدم و بعضی
 مؤخر و هر چه در تقدم و تاخر باشد هر آینه حادث بشود و دیگر
 آنکه او امر و نواهی و اخبار را الله تعالی حادث است از برای
 آنکه محالست بعد و میرا بخیری امر کردن و از خیر نهی و دیگر آنکه
 قرآن مجید است و محدث است چگونه تواند بود که معجز
 وی قدیم بود و اگر گویند که قدیم مابین الوقیین است این هم
 غلط است بواسطه آنکه مابین الوقیین کنایت و بدیهی است
 که کنایت محدث است و اگر گویند که حرف و صوت است این هم
 محالست که حرف و صوت قدیم باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم
 و مؤخر است و بعضی سابق و لاحق و هر یکی زبان نامتناهی
 و محصور و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که قدیم آن است
 است که از مکتوب و از حرف و صوت استفاد و مفهوم میشود
 و آن معانی باهر است بانهی قصص و اخبار یا وعده یا وعید یا
 یا منسوخ و چنانکه گفتیم محالست بعد و بخیری وعده کردن و وعید

کردن

الوقین



نمودن از چیزی و چیزی فرمودن و از چیزی نمی کردن و نیز
اللہ تعالی میفرماید فلما تواجبت مثله و مراد از حدیث نیست
و حدیث در مقابل قدیم است و هر چه حدیث باشد قدیم نخواهد
بود و همچنین خدا تعالی میفرماید وما یأتهم من ذکر من یم
محدث مراد از ذکر قرآن است بدلیل آنما نحن نزلنا الذکر
و اما له لحاظ تون و محدث در مقابل قدیم است و اگر قرآن
قدیم باشد اینها و اولیا و صلحا و فاسقا و فجارا و جمیع کفار که
ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند اقامت حسبه
دلیل میشود و ابراهیم سر بریز افکنده بود حسبه گفت ای
ابراهیم الله گفتی که خدا تعالی قبل از مخلوقات آمد و
تا ہی میگفت که یا ایها الذین امنوا یا ایها الناس اتقوا یا ایها
الذین امنوا یا ایها الذین امنوا الله خلو بیوت الی الی
تودن لکم ای ابراهیم اگر شخصی در خانه شهاب نشیند و گوید
که ای سالم بیا و ای غام بر و ای قابل بر خیز ای مقبول بنشین



شخصی از و پرسید و گوید که کرامت خوانی و با که سخن میگوئی گوید
که من در خاطر دارم که سی سال دیگر غلامی خدمت بخرم و ایشانرا
سالم و غانم و قابل و مقبول نام خواهم کرد و ایشانرا میطلبم
با ایشان سخن میگویم هر کس که عاقل باشد چنین کسی را که با
معدوم خطاب کند و مکالمه نماید و بسفا هست منسوب خواهند
کرد و پسوند خواهند گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که افعال
سعدنا و مجانبین را بجد است نسبت کنند بواسطه مدعی جلد که شمارا
چون حسینه بدینجا رسانید با رون بفرمود که طبق زربیا و رون
و بر حسینه شاکر گردند و جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت
که در آن انجمن حاضر بودند همه حسینه را تحسین نمودند و اکثر از
سلاطین زمان که از اطراف و اکناف عالم که در دار الخلافه
جمع آمده بودند متوجه مناظره حسینه و ابراهیم بودند و اکثر را
داعی محبت اهل بیت برجهین بود و حقیقت مذہب اهل بیت ایشان
نابت بود و غایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق خود

سخن



نمیخواستند که در جمله حسینه را دعا کردند و جمله از فصاحت و بلاغت
و تقریر پاکیزه او متحیر مانده بودند و اکثر علمای اشاعره از شرمندگی
سرها در زیر افکنده بودند و ابراهیم نظام بر بالای کرسی زرین چل
و منفعل شده بود که حسینه گفت ای ابراهیم امروز اعلم و افضل این
عصر و زمانی و من کینری بی کسی است اعتبار که مرا از میان کفار گرفته
بایستی آورده اند و این خلیفه من که درین مجلس شریف حاضر است
مراجعه در هم ناسره خریده شعار فرخنده آثار اهل اسلام و یقین
نموده بشرف ایمان شرف شدم و معرفت واجب الوجود
حاصل کردم و دیده بصیر ترا کشودم پیغمبر و امام خود را شناختم
عراشبه چند در خاطر است که بر بیل تحقیق و ایتقان نه بریل
ستیزه و امتحان از تو سوال میکنم باید که این مشکلات مرا از
نفس من زایل کنی تا واجب شود که مدح تو گویم باین مقدمه و بر آنم
که تو از سواران این میدان و از دلیران این سوارانی و بعد از
در طاعت تو بگذر ام بدان ای ابراهیم که فرزند چون از مادر



متولد شود به جود است و نه زسا و نه سلمان و نه شرک و نه شیعه
و نه سنی بدوران و ماوران و معلمان و استادان اورا سلمان
یا کافر یا جود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب
مختلفه و بدان ایرادیم که هر که اورا اعتقاد باطل بود یکی ازین
دو حال بیرون نیست یکی آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و داند
و بدان محکم باشد و بدان میبرد یا آنکه داند که اعتقاد او باطل است
و تلبیس کند و حق را به پوشاند و مردم را بدان فریفته کند و این
هر دو وصف در دوزخ باشند و امر و زانچه از تو سوال کنم بی بداهت
با من بگو و بدانکه من بتوفیق خدا اشغالی در دین پیغمبر و امام حق
به یقینم اینجا که گفتم و صراط و حوض کوثر را بتحقیق دانسته ام
و اهل بهشت و دوزخ و اهل حق باطل را شناخته ام فاما بواسطه
اختلاف چند که در میان است واقع است نفس من در آن مردود است
که عقل یکبار راه بکار میبرد و نقل آنرا بجای دیگری برد تحقیق
آنرا مترصدم هستم تا دوسه سئله را جواب بگویم و عاخر خندم توقع دارم



در این شبه چند که مرا در خاطر است جهان کنی که مرا یقین حاصل
کرد و حسینه گفت ای ابراهیم بعد از معرفت الله تعالی معرفت
رسول و معرفت بنای مسلمان بر صوم و صلوات و خمس و زکوة
و حج و جهاد دست به الله در معرفت صوم و صلوات حاصل است
و حسب المقدور و رتبه قدم میرسانم و امید میدارم که بدولت خلیفه
زمان مرا کفایت و استطاعت نیر حاصل شود که خمس و زکوة مال
خود را بر باب استحقاق برسانم و بعد از آن بتوفیق حق سبحانه
و تعالی طریق تحقیق کعبه معظمه را طی کرده شرایط و مناسک حج
بجای آورم و چهار رکعتی که از عبادت است احوال بر من واجب
که بدولت خلیفه زمان با کسی که قصد دین من کند با وی جهاد
کنم و بدالله جهاد بتبع و سنان برسانم و اجتناب فامان
لسان و تیغ زبان جایز است ای ابراهیم بدالله این شقها که
مستحل آن شده اند مثل زکوة و بعد مسافت آن و داد
زکوة و فقرا و سائین و روزه داشتن در روزهای دراز گرم و



کردن در سر ماهی سخت و نماز کردن و این همه تکلیفات که بر خود واجب
کرده ایم و زحمتهای که بر خود نهاده ایم حال آنکه شما که مایست و حقیقت
ایمان را نشناسیم و طریق فرمان برداری را ندانیم و عالم نباشیم که راست
کوی کد است و دروغ کوی کیست و خانه خدا را که حقیقت وجودی است
نشناسیم و وحی که بد و نازل شده باور نکنیم و بعصمت و طهارت و راست
کوی او ایمان نیاوریم چرا این همه زحمت بی فایده کشیم و چه لذت دین
علماء و چه فایده درین مشقتها تصور کنیم و حال آنکه آنهایی که بعد از پیغمبر
این همه خلاف کردند تخلف و رزیدند و چندین خونها بناحق ریختند
و غضب اموال نمودند و با اهل بیت پیغمبر خود و آل جفا کردند و اینها
رسانیدند که جمیع خلائق طاهر است و مخالفت خدا و رسول نموده کافر
شدند جمله کلمه شهادت گفته بودند و نماز و روزه و حج و جهاد کایمی
آوردند و ضرورت اظهار اسلام می نمودند و الحال ایشانرا امام و ^{شوا}
و خلیفه الله و خلیفه الرسول میگویند من این مخالفان را ندانم و این معتقدان را
که از دور و نزدیک نمیکنند شناسم بد آنکه اول ^{شوا} ای بر دانیان که

چرا بناموزانیدیدار و ز نوپشواپی اهل زمان بزعم علمای اهل سنت
جماعت با من بگو که اما که از برای جا و اعتبار دنیا یا از تعصب و عناد
و بعضی و عداوت طریق حق را پوشانیدند و مخالفت خدا و رسول
نمودند در لعنت خدا باشند بانه و لعنت کردن بر ایشان واجب است
یا نه ابراهیم سر در زیر افکند و جمیع ضلایق در بار و نگرینند
و بار و ن نیز متغیر سر در زیر افکند دیگر باره حسینه گفت ای ابراهیم
بگو که هیچ یک از آدمیان تحقیق احادیث رسد یا نه و اگر رسد
از راه هدایت و عطا بر خدای تعالی چه یا از راه کسب حاصل
کردن یا هر دو جانب ابراهیم از ترش جواب نداد حسینه
گفت ای ابراهیم اگر مرا مشکلی شد در دین بجزا روم و اگر که تحقیق
نایم امروز درین مجلس شب آیین اکثر از علمای عراق و مصر شام
و مکه و یثرب و بصره همه حاضر اند و مجلس جواب من نمیکویند گویند که
ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود و نزدیک ابراهیم نشسته بود
و قاضی بغداد بود سر بر آورد که ای حسینه سوال تو نه بر سبیل



تحقیقت بلکه از روی طعن و تعرض دشمن است از هر چه بخواهی
سوال کن حسنه گفت بدانند که بسیار احادیث سینه ام و تفاسیر
مطالعه کرده ام که نقل از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امام حسن
امام حسین و سلمان و ابوذر و مقداد و بصره و درین و لا بعضی از
مردمان برخلاف آن میگویند و شما نیز مخالف ایشان میگویید و آنها
باطل میدانند و هر که بر آن عمل نماید نکیر و بر میبندد و اکثر نقلهای شما
از معاویه و عمر عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است و بدست
که در دست مردمان حق است و باطل است و راست است و دروغ است
و ناسخ و منسوخ است و محکم و متشابه است و حفظ است و وهم و ازین
دو گروه که مخالف ایشان بر جمیع خلائق ثابت با من بگویند که ازین
دو گروه کدام یک دروغ گفتند و به پیغمبر افرار کردند و احادیث
موضوعه در میان خلائق انداختند و قرار از موافق حدیث
موضوعه ساختند تا و بیل نمودند حال آنکه صاحب شریعت میفرماید
که حدیث از من بشمارید از چهار کس که ایشان را پیغمبر گفتند

جه کسانی فرمود که اول مرویت منافق اظهار میکنند ایما را و این
مسلمانی بباد داده و از خدای نمی ترسد و هیچ باک ندارد از
دروغ گفتن نسبت بخدا و رسول اگر مسلمان بداند که او منافق
است و بعد از دروغ میگوید بر پیغمبر خدای از و قبول نکند
و سخن او را باور ندارد و لیکن مردمان میگویند که او در صحبت
پیغمبر بود و آنحضرت را دیده و از آن حضرت شنیده پس آن
را از وی قبول کند و اعتبار نماید و حال او را ندانند و بر غایت
او مطلع نشوند چنانچه حضرت پروردگار میفرماید و صفت میکند منافقان

که و اذرايت تعجبك اجسامهم و ان يقولوا تسمع لقولهم یعنی چون
به بینی یا چشمه ایشان را عجب آید غلیظی جسمهای ایشان و اگر سخنی گویند
کوشش کنی سخنهاي ایشان را پس پیغمبر شناخت ایشان را و اگر آن
چون شناسند پس ای ابراهیم چون ایشان را شناختند قبول
کردند سخنهاي ایشان را و ایشان را بر مسلمانان حاکم گردانیدند و ایشان
با ایشان که اشتباه بر سر است که مردمان تابع پادشاهان دنیا اند



الا کسی که خدای نگاه دارد او را پس این بود یکم از آن چهار که
 گذشت قسم دوم از آنها بی که حدیث بردمان میرسانند در پیش که سخنی
 از رسول خدا شنیده بشود و یاد گرفته پس در آن غلط کرده باشد چرا
 که سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم مقصور است پس آن شخص
 عدا دروغ بر پیغمبر خدا ریخت و آن حدیث در دست اوست که
 میگوید و بدان عمل کنید و آنرا روایت میکنند و میگویند که چنین شنیدیم
 از رسول خدا پس اگر مسلمان بداند شنیده آن غلط است از وی
 قبول نکرده و اگر او نیز بداند استی که آن غلط است به آنرا
 روایت نکردی بدان ای ابراهیم از آنها بی که حدیث روایت
 کردند در پیش از ایشان که سخنی از رسول خدا شنیده بشود که از
 چیزی نمی کرد و بعد از آن امر کرد بان و او حاضر نبود پس شنیده
 و یاد گرفته مسخر او شنیده و نمیداند ناخ را پس اگر آن شخص
 بداند که آن حدیث مسخ است روایت نکرد و اگر مسلمان بداند
 که آن حدیث مسخ است از وی قبول نکردی ای ابراهیم از آنها که

سیم

چهارم

حدیث روایت کنند در پیشگاه که دروغ نگویند بر رسول خدای از ترس
خدا و تعظیم رسول خدا و هیچ سهو و غلط کرده باشد در آنچه شنیده
باشد که خدا و رسول فرموده اند بی زیاده و نقصان بچنان
روایت کرده باشد و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد پس بنا بر عمل
کرده باشد و منسوخ را انداخته بدستی که در قرآن ناسخ و منسوخ
و خاص و عام و محکم و متشابیه و حدیث پروردگار میفرماید
که ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فاتہوا و اتقوا اللہ بل الله
مشبه شد بر او که ندانست که مراد خدا و رسول است آیا چه کند
پس بگوید ای ابراهیم که بنا بر اقوال که ام طایفه باید نهاد که
و بسخن که ام طایفه عمل باید کرد آنها که خدای تعالی بر پاکیشان
کواهی داده که انما یرید الله لیزیب عنکم الریس اهل البیت
و یطہرکم تطہیرا و با وجود طهارت و عصمت از اول اسلام تا
آنکه عمر بنی آدم محرم رسول خدای و صاحب راز خیر البشر بودند آیا
بر روایت ایشان عمل کردن اولی است یا از غیر ایشان ای ابراهیم



به آنکه همه اصحاب رسول را برای سوال کردن از رسول^ص
و تحقیق تفحص و تجسس هر چیزی نمیتوانستند بفرموده برای آنکه اکثر صحابا
را هیچ وقت سوال نبود چرا که ایشان را خداوند تعالی منع کرده بود
از رسول چنانچه فرمود که یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن شئاء
ان تبدلکم تسوؤکم یعنی ای آنها که ایمان آورده اید سوال نکنید
چیزی ظاهر شود که شما را بد بشود چون این آیه نازل شد ترک
سوال کردند و همیشه اصحاب درین آرزو بودند که اعراض
بیابانی بیاید و سوال کنند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مویلا
من جعفر ابن محمد الصادق روایت کرد من از ویشنیدم که
او از جده خود علی بن حسین ع روایت میکرد و او از پدر بزرگوار
خود ابا عبد الله الحسین ع و او از پدر بزرگوار عا لیهود خود
روایت کرد که امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الما و صی^{المضین}
و ایو الائمة المعصومین و وصی رسول رب العالمین علی ابن ابی طالب
صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود بسم الله الرحمن الرحیم

که ای سلمان هر شب یکبار نزد حضرت رسول ص در آمد و بگوید
راز کفتمی و هر روز با او خلوت داشتمی و جواب کفتمی مرا از هر
پرسیدی و گشتمی با وی هر جا که شتر و همه اصحاب پیغمبر دانسته و هیچ
کس غیر من چنین نکرد و پیغمبر خیر مرا حرم را رخصت دادند است و مجلس
نموانست بغیر از من که در خلوت نزد او رود و پشتران خلوت در
خانه من بودی و هر گاه که من به نزد پیغمبر شدم در بعضی از منازل و
خلوت کردی از برای من و زنان خود را و غیر ایشان را بر خیزانیدی
تا مانند من در خانه غیر من و هر گاه که او برای خلوت بخانه من بیامدی
فاطمه و فرزندان مرا بر خیزانیدی و خدا آن سوال کرد که سحر است
طافوت جواب آن بنودی مگر آنحضرت را و وی از روی نفقت
و عهر بانی جواب نه کفتمی و جبرئیل در برابر من با و سخن کفتمی و هیچ
راز از من نهفته نماند کفتمی با رسول خدا و جمله را شنیدند و هیچکس را
این میسر نبود و غیر من و هر گاه که سوالات من تمام شد و خود
ابتدا فرمود پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیامد بودی و هیچ



چیز معلوم نکرد از حال و حرام و یا امر و نهی و باطاعت و معصیت
و یا آنچه بوده و خواهد بود و جمیع انجری که او را معلوم بود الا آنکه
از ابراهیم تعلیم کرد و برین خواند و املا کرد و من بخط خود نوشتم و در
بتاویلات خبردار کرد و ظاهر و باطن او را بر من عیان ساخت
و هر چه او گفت یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم چون حسنه
سخن بدینچهار سادیدها رون و اهل مجلس بسیار برگزیدند و تصدیق
حسینه و کلام وی کردند و ابراهیم نظام بعزت قوی گشت
سر در زیر افکند و حسینه گفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال
و اقوال را و بیان اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان
معتقد این دو گروه را نیز بر تو بیان کنم بفرماید که اعتقاد کدام
طایفه موافق حقت و کدام باطل بد آنکه اعتقاد اهل البیت و
آنها که بر طریق ایشانند آنست که خدا را حکیم و عادل و پاک
و منزه میدانند و صفات قدیم باو نسبت میکنند و همه غنایان
حواله میکنند و او را عالم و قادر بر همه چیز و راست حکم و مهربان

بر همه کس میدهد و اعتقاد دارند که خداوند جل و علا صاحب است
در اینها و ماینها است و ماینها و آفریدن بندگان از خاک
و پروردن ایشان از نظم و حیات و روح و اعضا و جوارح
و مشتهیات از اغذیه و ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح که
قوام حیات و معاش و راحت دنیا است اسباب عبادت
و عبودیت و دیگر نعمتهای دنیا و چون آفریدن عقل و قوت و
رسل و عصمت انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام شریعت
و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق الطاعات
و بهشت و دوزخ و ثواب العسیم باقی و حیات ابدی درین جمله
انعام است که فعل الله تعالی و انت میگویند که خداوند تعالی فاعل
فایده نیست و هر فعل که از وصا در میشود مثل است بر غرض حکمتی
و نظام و عبث کار نیست و تکلیف مالا یطاق بخند و بنده خود را بکلیف
کنند با اختیار نه با جبار و ثواب دهد ایشان را به سبب کردار و عبادت
نماید ایشان را به بد کردار و نهی او حادث است از برای آنکه امر



بعد و محال و اوقات در است بر آنچه بنده کان بران قادر نیستند
و گویند که خدا این تعالی هرگز آنچه بنده کان رسانده و کفر و ظلم و فسق
بتقدیر و نیست و یکد ز ظلم بخند و اگر کسی بنده کی کند زیاده از آن
مزد دهد گویند که هیچ چشم او را در نیاید و دیدن و بر احوال و آینه
چشم سر و گویند اینها همه معصومند از جمیع صفات و بکار و سهو و بیانی
بریشان رواند آرند و گویند که جمیع انبیاء را خدا تعالی اوصیای
و هرگز هیچ پیغمبر را امت و صی تعالی نفرموده اند و هیچ پیغمبر را
وصیت از عالم زنده و گویند که اوصیای جمیع پیغمبر معصوم و مظهر
بعثت اند و گویند که پیغمبر ما افضل انبیاء بود و صیر او حکم الهی سید
اوصیاء است و خدا تعالی او را تعالی بفرموده آیات و آتیه شاه
حال است و پیغمبر با جماع امت از مقدمین در غریم امت را اوصیاء
و خلافت و امامت او وصیت فرموده حکم الهی گویند که خلفای رسول
بقول رسول خدا این دو از ده اند و سبطه معصوم و مظهر حکم کس
قرآن و صاحب نبوت و دلالتند و صاحب علم لدنی و جامع جمیع غلیم

و از موافق و مخالف پیکس انکار عصمت و طهارت و سخاوت و
شجاعت و زیادت و کرامت و قرابت ایشان نتوانند کرد و به
ایشان قبله حاجات عالمیاست و مطیع ایشان حکم خدا و رسول
نابی و رسالت است و منکر و مخالف ایشان ملعون و مردود
و خاسر و آبروراهن کفار است و گویند که عالم از لطف رحمت
پروردگار خالی نباشد و باید که امام معصوم و مضمون بود درین
باب از دلائل عقلی و نقلی کتابها ساخته اند و گویند بهر اجماع که گفت
نقض بود باطل و بی اعتبار است و اجماع فاسق و فحار را اعتبار
نکند و هرگز بی طهارت نباشند و بی نیت وضو و غسل نکند و حسیه
روی بابا یوسف کرد که از سناگردان ابو حنیفه بود گفت باب
پلید وضو نکند و بهر دو دست روی نشویند و گویند که پیغمبر فرمود که
ایمان للوجه و الیسار للفرج و مسح کوش و کردن نکند و از ابرت
دانه و بخلاف حکم الهی پای نشویند و از رابی نیت درست ندانند
و بسم الله از فاتحه بیندازند و معنی فاتحه بفارسی بخوریند و بجای



سوره دو برک بشمار مکنید و سجود و رکوع و قیام و فتود طریقه
رسول الله و اهل البیت و صحابه کبار فرموده اند بجای آرند
و بجای سلام بر انبیا و ملائکه با درها بکشند چو حسینه سخن بدینچاری
خلایق و بارون بیکبار بکشند و با ابویوسف مسح نمودند حسینه
گفت ای ابراهیم گوشت حر گوشت مستحاضه حلالند و گوشت
سگ بجه حلالند و پوست بک و هیچ بخش العین را بد با غت
پاکند و شراب جویشده حلالند و سطرنج و جمیع سفوف
قمار را حرام دانند بحکم الهی و حدیث رسول و لو اطرار حرام دانند
و قتل فاعل و مفعول را واجب دانند و جمیع سازها را حرام دانند
از نی و طنبور و غیره و در نماز اقامه ابر فاسق بکشند و فاسق را
لا ینقی امامتند و اقامه ابر عادل کنند و منع حج و منعه
نسا را بسخن یک فاسق و منع او ضایع و معطل نگذارند و رو
بشافعی کرده گفت که دختر خود را از زنا حاصل شد و عقد نکاح
جایزند آرند و مکنید که فرزند چهار سال در شکم مادر بماند و چون



حسینه این گفت حضار مجلس در سافعی نگاه کرده بخندیدند و سافعی
را بحال نفس زن مانده بود و دیگر را از اینز و نکونید که حد ساقط
میشود از کسی که عقد کند بامادر یا خواهر خود اگر چه دانسته به
بود و نکونید که حد ساقط میشود از کسی که ذکر در لفیفه چید و
بامادر خود دخول کند در راه کعبه و نکونید که حد نیست بر لواط
کننده و بقیاس عمل نکند و بکونید اول کسی که بقیاس عمل کرد
ابلیس بود که گفت انا خیر منه و خلقی من نار خلقت من طین
دویم کسی که بقیاس عمل کرد ابو حنیفه بود که بکار خود رسید ابو یوسف
منعشسته بود و از ترس بارون نمیتوانست که باینه خشت
کند و دیگر نکونید که بجات ما و امان مادر نیست است و جرم کنند
که فرقه ناجیه مایم و یقین دانند که فرقه ایله ناجیه اند که ایله ایشان
پاکند و مطهر و معصومند و شفیعانند محبان خود را و مخالفان
مالک و طاهر و کار و ملعون دانند بحکم خدا و رضی رسول و لعن
و عذاب کنند و از برایشی نفس خود خون و مال هیچکس را حلال ندانند



و بنا بر متابعت سنت رسول ^ص انکشتن بر دست راست کند و از
برای عناد دیگران ترک سنت نکند و صلوات بر پیغمبر و آل^ع خود صلوات
اللہ علیهم و سنتند و گویند که صلوات بر اهل بیت رسول اللہ جاری
نیت و بی روست سنت معاویه و یزید نکند و گویند که خدا ایتعالی فرمود
که هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و علی بن ابی طالب علیه الصلوات و السلام
را امیر المؤمنین خوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص او دانسته
و گویند که در زمان رسول ^ص همه کس او را با اسم امیر المؤمنین خواندند
و در زمان رسول ^ص مجلس را بغیر از وی امیر المؤمنین خوانده اند و گویند
بحکم آیه انما ولیکم اللہ انک در زمان رسول ویرا ولی اللہ خطاب کردندی
و ولی اللہ و ولی المؤمنین گفتند و صلوات بر ایشان فرستادند و اعدا
ایشان را بلعن خفی و جلی نوازش کردند و گویند اجماع امت در پیاکی
و طهارت و عصمت ائمه ما و بچکس اراعدا و مخالفین منقص ائمه بالنقل
کرده اند و اجماع حاصل امت در کفر مخالفان ایشان و انکار^{کفر} کردن
حقوق ایشان کردند و گویند که بی روست پیغمبر و اهل او ما یم و گویند

اکثر از عبادات و اعمال ستمه که مخالفان مابدهان عمل نمایند
و از است رسول میگویند در وعست و بهمان بلکه اکثران
در زمان شیخین فاسقین فاجرین ظالمین طایعین با عین کافین
ملعونین مخدولین استهوار یافت مثل تراویح و غیران چهره
زبان بطعن شیخین در از کرد علماء بعد از فغان بر آوردند و در
بودند شافعی برداشته بجانب حسینه انداخت بازون بکنند
و گفت ای شافعی ویرکنیست ما او را معاف داشته ایم
از هر چه کند و گوید از قتل وی چه خبر داکر تو ایند الزام نماید
بقوان و حدیث رسول حسینه چون از جانب مار وون تقویت
یافت گفت ای شافعی ترانه رتبه انت که در میان علما
نشینی و فضیلت نسبت تو تراست تو چهار سال در شکم مادر
بودی بر نعم خودت و بعد از رفتن پدر چهار سال از مادر منوله
شدی الحال مسند فتوی میدی با این صحت نسبت جراحی گفت
ایست البت یکنی ایر شافعی بر جمیع خلایق و اصحت که تو مرید



چرا که در بدایت کار بر طریق اهل البیت بودی و خود را کمی از
بندگان و جاگران ایشان میدانستی و در اوایل ^{جسفه} هوایی
کردی از رهگذر مخالفت او با اهل البیت و در قصیده ^{ظما} بنحوا
مطاعن او از اجتهاد غلط و عمل نمودن بقیاس کردی و این
بر همه کس ظاهر است از حضار مجلس و درین و لا بواسطه جاه
و اعتبار پنج روزه دین خود را بدینا فروختی و اظهار ^{جنا} جهنا
کردی و زار و زاری امت و بیثوابی خلق شد مثل ابو جسیفه
لعین که ثانی شیطان و شیطان ثانی بود و رفیق او شدی
در طریق خذلان بجانب ایران ای شامی نوح با طول عمر و کثرت
عبادت و ابراهیم با خلعت موسی با درجه مکات و ذوالعز ^{نن}
وسیمان با سلطنت و مملکت و داود با شوکت و قوت عیسی
با رفعت و منزلت سرر استانه دولت و عیبه ارادت پیغمبر
نهادی اللهم اجعلنی من امة محمد کردند و عترت و اهل ^{البیت}
او علیهم السلام که کمال دین برهان یقین و حفاظ شریعت



و مقفد ان ملت و امنای رحمن و مفسران قرآن و حج خدای

و اوصیان رسول و معصومان آیہ انما یرید اللہ لیزهیب عنکم

الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و مضمومان یا ایها الذین

امنوا طیعوا اللہ طیعوا الرسول و اول الامر منکم و سرور ان و ران

و صدیقان یا ایها الذین امنوا اتقوا اللہ فکونوا مع الصادقین و

جان بخشان ان اللہ اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بآن

لم انجیة و انان بخشان و در طیعون الطعام علی حبه مسکینا و

یتیمای و اسیران ایشان و راس و رئیس اهل البیت ان حبا

و ولایت که پیغمبر در حق او فرموده بقول و رأیت شما که آن

أراؤان بنظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی نقواه الی ابراهیم

فی علمه و الی موسی فی سبخته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی

ابن ابی طالب علیه السلام و وقتی که پیغمبر مارا با علوشان و کمال

رفت چنین غمی و برادرین و وصی بعقبتم که پیغمبر او را بجمع پیغمبران

اولا لغرم برابر که پیغمبرم بجمع اهل اسلام ایشانی تراجم برین

فی مناجاته و الی ابوبکر بلیده



که شاه راه محبت و مودت اورا گذاشته قدم در طریق نظامان
اهل البیت و کمران بوالفضول و عولان بسته منقبت و اتوا
با دیر صف داشته دست ارادت در دامن میثویان و امامان
و هم آنمه هیبت و ن الی النار زده بغیر اعتقاد خود داده کمر
ارته او در میان جان بسته شافع از غایت خجالت سردر
افکنده نه قوت جواب داشت و نه مجال خطاب دیگر مرتبه حید
مستوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم از روزیکه انی بکر
بناحق مقصدی از خلافت شده تا غایت بغیر از علی ابن ابیطالب
و اصحاب کبار و بزرگوار او که بحجت و دلیل بکرات و مراتب
الزام آن کرده پی ایمان نموده ایشان را در میان خلیف شمرند
و بی اعتبار میساختند از آن روز تا امروز در میان خلیف
شمرند و بی اعتبار از کثرت اعدای دین و ظالمان بر کین
بهجکس را از اهل ایمان زهره و یارای آن نبود که اظهار مذنب
حق و طریق مستقیم اهل البیت نماید و الزام اعدای آل محمد کند



وجه که امروز بدولت خلیفه زمان و این ایرمؤمنان مرا میسر
همه سر با زیر افکنده اید و از افعال و کردار خفه و مقید ایان خفه
شونده اید ایر ابراهیم بگوید که پیغمبر صورتی که چشم توان دید یا کنه
مغیر است که در صورت ایشان که جز اهل کشف و عیان و ایمان
انرا مشاهده نتوانند کرد و بگوید جواب پیغمبر و ستادن بر خدا
واجبت و هرگاه که آن پیغمبر از دنیا برود و معنی نبوت که پیغمبر
باشد بچنان از وجود او برود و غایب شود یا آنکه روح سرافراز
و مقارن بر روح پیغمبر بماند باید که آن پیغمبر بر اینکاه دارد
یا پیغمبر برین سفوف و یا وقتی که پیغمبر دیگر سپید شود یا در میان
هیچ حاجت یا مایست که احیاء دین پیغمبر دهد یا نه ایر ابراهیم
بگوید ایر جوابی بگوید که هیچ شنیده ام که ازین حد و بیت و جها
بهر ارشاد از انبیاء و رسل و اولوالعزم بی آنکه وجه تعیین
که باشند از عالم رفته باشند ابراهیم گفت نه گفت ایر ابراهیم
آیا تعیین وجه بحکم الهی بود حسینه گفت ایر ابراهیم چیزی روایت



که پیغمبر ما که افضل انبیا و رسل بعهد خدای برای ویر و حفظ دین وی و
تعین کرده بشود چون تواند بود که پیغمبر ما امر که بشود است را بوضوح کردن
و خود بی وصیت از عالم فناء بجا بجا بقا رحلت نموده بشود و از برای حفظ
دین است خود وصی و خلیفه تعین کنده بشود زیرا که هر که ستااید ای
ابراهیم پیغمبر باید که کسی بشود که مثل شود امانتی را که همه آسمانها و زمینها
تخل آن نتوانستند کرد چنانکه خدا بابتعالی میفرماید یا آنکه پیغمبر باید
خطاب گوید و سهو و غلط کند و مرال و عاشق پیشه و دروغ گو
بود و روا بود که بمبدعانی نفس خد بر مردم تکلیف نهند تا آنکه چند روز
جمع شوند و برو گوایر دهند و بعد از او هر چه خواهد کند یا آنکه پیغمبر
راجحتی و دلیل از خدا یرجی باید و عهد میثاقی که خدای از پیغمبر ستانده است
چه چیز است و یک چیز است از او فرموده وجه کونه بشود عهد میان خدا و پیغمبر
و این معانی که در قرآن مذکور است اعتباری دارد یا اینها همه ^{فسانه}
بگویند تا این بار باز دوش خفه بیندازم و آسایش کنیم و حجت
خفه ندیم تا مردم هر که را پیغمبر سازند و هر کس را که دل ایشان خواهد

کنند ای ابراهیم بگوید که امامت چه چیز است و کدام است امامتی که
ابراهیم حنبل علیه السلام داده بود و گفته که انی جاعلک للناس
اماماً و جای دیگر فرمود که واجعلنا للمتقین اماماً و در جای دیگر فرمود
که وجعلناهم ائمة يدعون الی النار بدانکه در قرآن مجید خدای تعالی
دو قسم امامت را بیان فرمود یکی امام و مقتدای متقیان اهل ایمان
و فرمود که انی جاعلک للناس اماماً و دیگر وجعلنا للمتقین اماماً و قسم
دیگر امامت اهل دوزخ و مقتدای اهل کفر و نفاق را تعریف کرده
که وجعلناهم ائمة يدعون الی النار ابراهیم دو قسم امامت ظاهر
در ویش شده امامت متقیان و امامت اهل دروغ یعنی انهای
که میخواهند مردم را بجهنم برند یا نشانه‌های امام متقیان کدام است و چه
چیز است و امامت از پیغمبر مثلاً به پیغمبر از خدا تعالی هست یا نه اما
وصی پیغمبر و امام سلمان باید که از نسل ابراهیم حنبل الله باشند
و با و اجداد و برزک و شریف باشند هرگز بت نبسته باشند
و با طهارت مولود بود و درستی ایمان و نور علم و قوت نفس و معرفت



۱
امر از عرش و احکام شرعی و آداب و اخلاق پسندیده و معرفت ^{مبدأ} مبدء
وسیاست ملکی و صبر نمودن و علم و ورزیدن و مداومت نمودن بطاعتها
و دور نمودن از شبهات و با کرم و سخاوت علم و شجاعت و عصمت ^{طهارت}
و حکمت و زهدت بودن و بر کافران و منافقان و ظالمان و جباران
بر زک و کر ایستادن و بر مؤمنان و متقیان بارش و مدارا و خوشحالی
بودن و نفقه کردن در راه خدا اینجاست مالک آن باشند و استکالات قرآن
و تحقیقات قرآنی را باید که بگویند و پیوسته با سبکبختی صحبت دارد
از چیزهای گذشته و آینده خبر دهد و خدا و رسول او را دوست دارند
چند از آیات قرآنی در حق او نازل شده باشد بر غم مخالف و موافق پوچیدن
از احادیث صحیح صحیح پیغمبر در حق او فرموده باشد که مخالفان ناقص آند و در کتب
ایشان مسطور و مذکور است و در جمیع دقایق دفع کفر و زندقه و شرکهای
عظیم نموده باشد و یک ضربت او را رسول خدای با عمل جن و انس برابر کرده
باشد بر غم مخالفان و این غم و برادر پیغمبر و پیغمبر او را نور چشم خود
خوانده با اجماع امت ایما چنین کس با بامت اولی و انسب به یا آنکه



امام باید که بعد از جصل سال ترک بت پرستی که بنم و گوشت و پوست
و خون وی پرورده شده از حرم گوشت حوک و مدت مدید طریق
عبودیت لات و غری راطی که اظهار ایمان نماید و در منبر از جواب زنی
عاجز کرد و گوید کلم افقه منی حتی المخرات فی البیوت و بکرات و مرآت
بقول موافق و مخالف در منبر اقلونی بر زبان او جاری شده بنم و اعتبار
و اختیار عمر خطاب و ابوجبیه و جراح و سالم مولی و ابی خذیفه و اسد بن
حصین و بشیر بن سعد و خالد بن ولید لعنت الله علیهم اجمعین و چند
فاست دیگر که در تحقیق بنی ساعده به و پیست که باشند امام شود و از
ارازل است بود و پیشتر اوقات بکرباس فروشی و جامه فروشی و حیات
اوقات که در اینده بشم و او و پدرش در زمان جاهلیت هر روز
بر مایه عبد الله خزاعان سادین زندی تا مردم جمع شوند و طعام
خورند و طعام پس خورده و پس مانده بایشان دهند در ایام حلافت
بیز حیاطی کردند و مردم انکار و بدعت وی که کردند برای ابراهیم کی
را به است را که اینچنین کسی را بر مصومان طلبند ان مقدم دارند و او را



بعد از رسول بر غم فاسق چند خلیفه رسول الله و قایم مقام و پرستانند و اکثر
ثوابا من عند الله خوانند با وجود عدم استحقاق که آن سلب فضیلت

ای ابراهیم بگوید که ازین دو امام که تریف کردم کدام یکی با امامت
و وصایت سزاوارترند ابراهیم گفت ای حسینه مامکر و جاحد

فضایل اهل البیت رسول بنیم و آنچه تو در فضایل علی بن ابی طالب
میگویی بر ما ثابت زیاده از آنچه عقول بشر ادراک آن تواند نمود
ولیکن در خلافت ابی بکر اجماع امت شده و رسول ^{جمع} فرموده که لا

امتی علی خطاء یعنی هر امری که امت من اجماع نمایند صواب خواهد بود
حسینه گفت ای ابراهیم بدان حدای که آورده کار عالمیانست را
بگوید که تفاسیر شما واقع هست که درجه الوداع رسول حدای در
عذیر غم فرو داند با محضت رب العالمین و این آیه و نازل شده به

که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فایقظ
رسالتهم مردم رسانند و بعد از آنکه رسول حدای خائف بود از ^{پند} ایشان
والله یعصمک من الناس نازل شد و بعد ازین دست علی بن ابی طالب



گرفت و بر منبر که از چهار شتر ساخته بودند برآمد و گفت من گفتم

مولاه هذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصره من

انصره واذل من خذله واللعن من ظلمه وبعد از آن این آیه نازل شد

که ایوم اکملت لکم دینکم وانمت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دنیا

کوی ای ابراهیم ترا بخدای سوگند دادم تا مداهنه و سجا برده نکرده

انچه واقعت بگوید ابراهیم متوجه شافی و ابو یوسف و علمای دیگر شد

و سر در زیر افکند و هیچ جواب نمیکفت حسیه متوجه علما شد و گفت

بحی رسول الله که راست بگوید و بتاج و تخت خلیفه که انچه واقعت

و هر چه شنیده اید بیان فرماید چون علما را بتاج و تخت خلیفه سوگند

دادند توانستند که مداهنه نمایند ابو یوسف گفت ای حسیه اکثر

از صحابه و مفسرین تصریح نموده اند که این آیه در حق علی ابن ابی طالب

نازل شده و آل حدیث من گفتم مولاه هذا علی مولاه نیز مشهور است

حسیه گفت ای ابو یوسف چه کوی آیه اما ولیکم الله رسول و اذین

انصوتهمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم را کون بخدای راست



که این آیه در حق که نازل شد ابو یوسف گفت

بگوئی که این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شده با جماع امت حسینه
گفت ای ابو یوسف چه گویی در آیه مباهله که قل تعالوا نذرع ابناءنا
و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت
الله علی الکاذبین لعنت خدای بر تو باد اگر اخفای حق نمایی ای ابو یوسف
در روز مباهله از مردان بغیر از علی بن ابی طالب و حسن و حسین و از
زنان بغیر از فاطمه کس دیگر با پیغمبر بود گفت نه حسینه گفت ای ابو یوسف
خدایتعالی علی بن ابی طالب را نفس رسول خوانده مخصوص حضرت است
یا نه ابو یوسف گفت ای حسینه به مجلس درین خلاف کرده و کس انگار
این نتواند کرد حسینه متوجه هارون شد و گفت ای حنیفه زنان
بحق خستد رسول الله کواه باش زبان علمای مجلس در کرباره
حسینه متوجه علامه شد و گفت یک سوال دیگر میکنم بحق یکاکی معبود که
راست بگویند که در محلی که رسول خدا در حال نزاع بود اشارت کرد
بجانب اصحاب که اینونی بد و ات و قرطاس اکتبکم کتابالن
تصلو العبد یعنی دوات و کاغذ یا ورید که بنویسم از برای شما خبری



که بعد از من گمراه نشوید ایما که از صحابه که مانع شد رسول خدا را از وصیت
کردن و گذاشت که دو ات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت
که این از فضا یا مشهور است که عمر بن خطاب بواسطه آنکه مباد امرض
حضرت رسول الله را نماید مانع آن شد و گفت آن امرء لیه ^{حسنا}
کتاب الله حسنه بخندید و گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف احکام
و خصوص الی را معطل کنید ارید و بیعت روز غدیر را کان لم یکن
می انگارید و مانع وصیت رسول خدا می شود و هدایان گفتن رسول
خدا اینست می کنید و ایمان بکلام ملک علام ندارید و ما یسطق عن
الہوی ان هو الا و حی یوحی ای ابراهیم پیغمبر فرمود بابت خود که
المتفق من الوالد علی و لده یغ من مہربان ترم بشما از پدر بزرگوار
خود شفقت اخذت نسبت بابت خود بخشتی بود که آداب استیجارا
و انچه داشت و امت را تعلیم کرد و امامت و وصایت و خلافت
را که از همه مقامات دین و اتم امور نبوت و رسالت بود معطل کرد ^{نماند}
و بویژه از حال منہ و ہر کہ برین اعتقاد بود یقین کہ از شفاعت ویرنوبید



و بی بهره خواهد بود ای ابراهیم ازین فضیلت نمی اندیشید
و باز میگوید که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ابراهیم
با من بگوید که من اجماع که مخالف رض بود منعقد میشود و یا گفت
نه گفت ای ابراهیم پس چون میسوی با جماع هارون
بخندید و ابراهیم سر در زیر افکند حسینه گفت ای ابراهیم از
نصوص در گذشته و حکم الهی و فرمان رسول یک جانب نهادیم
بگوید که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص
امت ابراهیم متفکر شد اگر میگفت که اجماع جمیع امت شده بود که
وی ثابت میشد چرا که اهل یک شهر بلکه اهل یک محله اتفاق کرده
بودند الا چند فاسق مردود که بعد اوت اهل البیت مشهور بودند
و در حال حیوة رسول ۳ راه نفاق می نمودند ابراهیم گفت حسینه
که خواص امت از اهل صل و عقد اتفاق کردند که وی اولی و ارباب
است بخلافت از دیگران حسینه گفت ای ابراهیم و ای ابوبکر
و ای شافعی و ای علمای که حاضرید از شما سوال میکنم در حضور خلیفه



زمان راست بگویند که بعد از ابی بکر که منازع فیه است اعظم
 و افضل و اقدم و اعلم از جمیع اصحاب کسان بودند و از خواص اصحاب
 که رسول ص در فضایل ایشان احادیث فرموده که مانند و از اهل بیت
 بنی هاشم که کسان بودند که افضلیت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه
 بر جمیع عالمیان ثابت گشت علی و عباس و حسن و حسین و طلحه
 و زبیر و عبداللہ و عباس و عبداللہ مسعود و سلمان و ایوب
 و مقداد اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و عثمان بن مظعون
 و ابودجانہ الانصاری و صدیقہ البیانی و ابی بن کعب و سعید بن
 عبادہ و قیس بن سعد بنہ گفت ای خلیفہ زمان حق آن
 که بر جای روی نشسته سوال کن از علمای زمان که اینجا حاضرند که
 علی و عباس و جمیع اینها که از اکابر بنی هاشم و اصحابیند با این
 بیعت کردند یا نه مارون متوجه علمای شد که بگویند اینچنین وقت
 همه یکبار سرها بزرگ آویخته شافعی سر بر آورد و گفت چرا سرها بزرگ
 آویخته آید بگویند اینچنین رسیده است از اخبار و آثار از احوال



صحابه و اهل البیت و واقعی که روی منصف ابو یوسف گفت ظاهر
اینست که در میان اصحاب و اهل البیت مخالفت و منازعت واقع
شده حسینه گفت که من آنچه واقع شده بگویم اگر صدیق قول من
نکند بر پشت که از احادیث و اجار و تفاسیر شمانات کم بارون
گفت بگوی حسینه گفت بدانید که در حالتی که علی بن ابی طالب با فضل
بن عباس و جمیع از بنی هاشم و جماعتی از صحابه کبار به تهمیز و کینه
و تغیل و تدفین رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه
در ثقیفه بنی ساعده نشستند و پیغمبر خود را کذاشته بکفن و دفن
و بر حاضران شدند و از برای خلافت منازعت کردند چهره با بصره
که جمعی از صحابه در ثقیفه جمع شده تعیین خلیفه نمایند جمع کثیر از
انصار نیز متوجه شدند سخن در میان دراز کشید کاهیر ای بکر گفت
که دست داز کن که با تو بیعت میکنم و کاهیهی عمر با وی گفتی که تو از
ما اقدام داشته دست دراز کن که با تو بیعت کنیم و کاهیهی عمر
ایضا خدیجه را تکلیف کرد و دیگر و کاهیهی ابو عبیده را گفتند بعد از آن



سپار انصاریان گفتند که منّا امیر و مسلم امیر و سعید عباده را
که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن ما با تو بیعت کنیم
سعد مضایقه بسیار کرد و بجز خلافت نمیکرد تا آنکه بعد از مبالغه
بسیار که انصاریان نمودند سعد راضی نشد پس بن سعد چون
دید که پدرش راضی شد با خلافت برخاست و شمشیر بر
کمر بر سر پر خود آمد و گفت چه محبت ترا بر علی بن ابی طالب
از آنچه واقع شده در غدیر خم که رسول خدای حکم الهی دست
وی گرفت و ویرایشما امام و حاکم ساخت و همه راضی
و باو بیعت کردند و ویرایشما گفتند و این زمان مخالفت
نمیکنید و امر خدای فراموش کردید و پیغمبر شما امروز از میان
شمارفته است و الله ایری رترک این معامله بکن و اگر نه سزا
از تن جدا میکنم خیر سعد عباده این سخنان از پسر خود شنیدند
پشیمان شدند و استغفار از انصاریان دیگر را تکلیف نمودند
عمر برخواست و گفت لا تجمع سیفان علی واحد این هرگز نمیشود



که دو کس مطلب خلافت شوید و این امر متشخص نشود فی الحال
بر کشید و بر سرانی گرفت که سخن بسیار و طویل و دست و آرنج
که با تو بیعت میکنم و فی الحال با پی بر بیعت کرد و بعد از وی^{عده}
بیعت کرد و بعد از آن اصحاب صلات یک یک و دو مرتبه
آمدند و بیعت میکردند تا آنکه قریب بیست نفر با وی بیعت کردند
و بعد از آن عمر خطاب شیر کشیده بر سر یک یک از صحابه میرفت
و ایشان را جبراً و قهرآینا و درین ساعت کردند تا سه روز برین
متوال بود و بعد از سه روز متوجه مسجد رسول خدا شدند و خواندند
که رسول را از قبر بیرون آرند و بر وی نماز کنند امیر المؤمنین^{علیه السلام}
چو پی که بر هر دوی او را این بود بدست گرفته بر سر قبر پیغمبر^{صلی الله علیه و آله}
و سوگند یاد کرد که شما را نکند ارم که پیغمبر را از قبر بیرون آرید
یا آنکه کشته شوم یا شما را بقتل رسانم معاویه علیه اللعنه بانی
ملعون گفت ترک این معامله بکنید که من از پیغمبر شنیدم که هر که
بر او رم علی بن ابی طالب سرخ نمود بر سر بسته شد و جوی برین

صفت بر دست و پیش اگر از مشرق تا مغرب برو حمله
غالب شوند باذن الله تعالی و جمله را بقتل رسانند و چنانچه
حکایت از معاویه شنیدند ترک این بیعت نمودند جمله بیامدند
در مسجد رسول نشیند و گفت و گو دراز کشید و علی را
چهارگرفت و ملاستها کرد که پیغمبر خود را بکشد و بر بغیل
و تکفین و تخمین و تدفین وی حاضر نشدند و بر وی نماز نکردند
و متوجه ثقیف شده در امپیک حکم آلی و فرمان حضرت است
بنا برین تعلق بود منازعت کردند و بمشورت چند فاسق
خلیفه از برای رسول تعیین نمودند درین حال عثمان بن عفان
علیه لعنه با بنی امیه و عبد الرحمن عوف علیه لعنه با بنی زهره
بیامدند و عمرو ابوعبیده برخاستند و گفتند ای امیه و ای
بنی زهره بیایید و بیعت کنید با پیغمبر ایشان بیامدند و بیعت
کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان با امیه و بنی زهره
علی را در حال حیوة رسول شهادت تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامدند

امری کرم



و در برابر حضرت امیر المؤمنین علی ^{کفشد} و بنی هاشم باستادند و
بیانید و بیعت کنند ابی بکر را که اکثر مردم بیعت کردند و زیر
برخواست و دست بر قبضه شمشیر کرد و گفت و حکم یابن خطاب
الحشیه علی بن ابی طالب را که برادر و پسر عم رسول است
و عهد الله عباس و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول
را به بیعت ابی قحافه که از اراذل است و ولادت مسکینی را با
جهت با آنکه ایشان رسول حاضرند و جمیع شرایط امانت
و خلافت در ایشان موجود است و زیر هتدان کرد که شمشیر خود
آرد بر سر عمر و عمر فریاد برآورد که علیکم الکلب فاکفولی شره
سلیم بن ملاحه انداز عفت زیر درآمده دست زد و شمشیر از
وی در ربود و عمر شمشیر از دست سلیمه بزد و بگشت بنی هاشم
دست بر قبضه شمشیر که یکبار برخواستند امیر المؤمنین ^۴
ایشان را منع که و ایستاد بایشان گفت که حکم الهی نیست که شما
شمشیر از غلاف بیرون آرید و ما را بغیر از صبر و حاجی دیگر نیست چنان

علی بن ابی طالب علی مددیده که منافقان است بعضی باختیار
و بعضی بقتل و جبر سبقت کردند و این بنا بر عمر و خلافت کردند و گفت
ای باران مخالفت بمنمیر خود کردید و حکم الهی را معطل کردید
و من بین کار سزاوارترم از ابی بکر از آنکه من رسول اولیم
از زنده و مرده و من وصی و وزیر و هم و موضع سرور و کتاب
خدا می و سنت رسول عالمم از جمیع شما و اشجع و اعلم و فصیح و
اتقی و این کار حق نیست از خدا برتر سید و از رسول شرم دار
و حق فرماید که اید عمر علیه لعنه بر پای خواست و گفت یا علی
اگر ما همه را کشته بایست که متابعت تو کنیم و دست از تو باز نایم
تا بعت محکم کنی بطوعاً و رغبتاً و یا بجهراً و کرامتاً امیر المؤمنین
گفت آن ذلک یا این ضحاک الجشیمه از تو و اتباع تو که
اصحاب ضلالتند باک ندارم لولا سبقت و صیبه محمد مارتکت
احداً علی ظهر الارض کا فرأی باللہ و منافقاً علی رسول اللہ و جا
لولا نسی و لکن استلوا بی و حزنی الی اللہ یعنی اگر نه آن بودی که



پیش گرفته وصیت رسول خدای بغیر امر الهی شده که شمشیر را بنام
پروین بنامورم کرد در سه موضع که آن قاسطین و مار فیل و ناگشن
اند که اگر نه چنین بودی نمیکند اشم احدی را از اعدای رسول اما نه
منافی بودند بر رسول خدای و نمیکند اشم یکی از مسکران و لایق
خود را و هر آینه شکایت خود میکنم غم و اندوه خود را بخدای
یا این ضحاک اگر نه این بودی باندک زمانی پریشان میساختم
شمار او نرم میکردم کردنهای شمارا ابو بکر و ابوعبیده و علیهما السلام
هر دو از جابر برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرأتنا
و فضایل ترا دفع نمیکیم الا انت که تو جوانی و از عمر مبارک
انحرفت سی سه مرحله طی کرده بود ابوعبیده گفت یا ابوالحسن
ابو بکر پیر است و از سر این قوم بهتر تحمل تواند کرد و اگر نه خدای ترا
عمر دهد این کار را بتواند کرد خاموش باش و فتنه خفته را بساز
مکن تو میدانی که دلایر عیان و غیر ایشان با تو چه است
امیر المؤمنین ع گفت ای مهاجر و انصاری از خدای تیر رسید و عهد که

با پیغمبر در ولایت و امامت من بسته آید و فراموش کنید و حقی
که از اهل بیت پیغمبر از خانه آن وی بیرون میرید بحدای که شما می
که ما اهل بیت پیغمبر و باین کار اولیتریم و خدای ما را باین کار
و باین کار اولیتریم و خدای ما را باین کار مخصوص کرده است و درین
حال نصر بن سعد انصار را گفت یا امیر المؤمنین مگر این سخنان را
شنیده اند پیش از آنکه با بکر بیعت کردند بپس با تو کردی
امیر المؤمنین ۴ فرمود که بخدای که من پیدا شدم که بپس این بکنند
که شما کردید و حلال دانستید ندانم که روز قیامت پیش رسول
خدای رحمت آری بخدای سوگند میدهم کس را روز غدیر از رسول
خدای شنیده ام که من گفتم مولاه فله اعلی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه بر خیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که مخالفان
امیر المؤمنین است روایت کند که دوازده مرد بر او برخاستند
از اینها که با ابی بکر بیعت کردند عمر خطاب علیه العنه و العاده
بترسید که مردم با علی بن ابی طالب ۴ بیعت کنند مجلس را بر سر زد



و برآشت و خلائق را پراکنده گردانید روز دیگر دوازده کس از
اصحاب کبار را بکشد مگر گفتند که چون ابو بکر بنبر رسول رود او را از
منبر برگیریم و بعضی از ایشان گفتند که این نسیاید کرد تا با امیر المؤمنین
مشورت بکنیم همه بجا پیش حضرت رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین حق
خویش بگذارسته رسول ۳ فرمود که علی مع الحق و الحق مع علی بدانکه
ما همه قصد اکر دیم تا برویم و ابی بکر را از منبر رسول بر آریم بگذشت
تو آمدیم تا به صواب میرسی وجه میفرمایی و ایشان دوازده تن بودند
اول سلمان فارسی دوم خالد بن سعید العاصییم ابو ذر غفاری
چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم برید سلی و از انصار بنبر
کس بودند اول ابوالشیم هبثان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف
و صدیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابوالیوب انصاری رضی الله عنهم
امیر المؤمنین ع گفت بخدا ابر که اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده شود
قصد قتل شما کنند و بنی هاشم نیز با اتفاق کنند چنانچه شود هر آینه
مرا دفع باید کرد و رسول خدا را خبر داده است که یا علی خدای ترا

بصر فرمود است و خبر داده است مرا که امت من بعد از من با تو
عذر کنند و عهد ترا بکنند ای علی تو از من بمنزله بار و نی از من
چنانکه بنی اسرائیل بار و ترا بکنند استند و کوساله را اختیار
کردند همچنین ترا بکنند و دیگر را اختیار نمایند گفت یا رسول الله
مراجعه فرمائی چه کنم گفت صبر کن و بایستادن جهاد مکن و اگر نه شمشیر
کشیده شود و نتیجه یحجج الی من المیت بر طرف شود و اسلام
ناباید شود و زنهار که خود را نگاه داری و در خانه صبر فرار
گیری که امر الهی چنین است تا آن زمان که مظلوم بمن رسی چون
رسول خدای رحلت نموده غسل و دفن وی مشغول شدم چون از آن
به پرداختم امت این مخالفت دیدم بر جمیع ایشان حجت گرفتم
میان و همگیس اجابت نکردند که ^{ایستقامت} چه ناسه نوبت بر مهاجر و انصار
حجت گرفتم تا ایشان را بر منم بختی بود ستانیز بروید و آنچه از رسول شنیده
بابو بکر و اتباع او بگویند و ایشان برفتند و بر من رسول خدای در آمدند
و آن روز آدینه بجهنم ابو بکر بر من شد این دو از ده کس از صحابه



کبار که شب و روز اینس و جلیس سید مختار و حیدر کرار بودند
هر یکی فصلی فرو خواندند و از فضایل امیر المؤمنین ع یاد کردند و
ابوبکر را به ان امر تشیع و ملامت نمودند و از خدا این تبر ساینده
ابوبکر خیر محتسبانه فرو ماند و هیچ جوانی سخت بغض این که
ولیکم ولست بحیرمکم اقلونی اقلونی یعنی مرا و الی شما گردانید
و من از شما بهترستم مرا اقلت کنیده عمر علیه العنه خیر این حکما
از ابی بکر بشنید گفت ازل عنها یا لکع فرود آبی از سبزه یاس
لیم چون جواب اینها نداری ابوبکر را برداشته بخانه اش برد
و سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خالد بن ولید علیه العنه
باسه هزار کس در رسید و سالم مولا خدیفه باسه هزار کس در
و همچنین می آمدند از منافقان عرب تا آنکه دلای ایشان از نقای
امیر المؤمنین ع مملو بود و حمده از خوف تیغ او اظهار اسلام
بودند تا آنکه شکر عظیم جمع کردند و شمشیر ها کشیده و عمر علیه العنه
در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد رسول شد و امیر المؤمنین ع با خوا

اصحاب در مسجد رسول نشسته بودند عمر گفت والله یا اصحاب
علی اگر کسی از شما امروز سخن گوید سر او بردارم و شمشیر بکشیده
شود و خالد بن سعید العاص رضی الله عنه بر پای خواست گفت
یا ابن صحاك الجنة ما را شمشیرهای خود ترسانند و باین
شکر منافق که جمع کرده اید تهدید میدهند بخدا این شمشیرها ما را از
شمشیرهای شما بتر است اگر چه بعد دانیدیم ولی از شما بترم
از آنکه حجت خدا بر علی بن ابی طالب با ما است و اگر نه است
که اطاعت امام بر ما واجبست شمشیر میکشیم و با شما جهاد میکنیم
و عذر خود آشکارا میکنیم در خدمت مولای خود حضرت ^{المؤمنین} امیرالمؤمنین
گفت بنشین یا خالد که مقام تو معروفست و سعی تو مشکوره است
بنشست و سعی سلمان فارس برخواست و گفت الله اکبر
بخدای که باین هر دو بکوشش خود شنیدم از رسول خدای و اگر
نه چنین بشهر دو کوشش من کرد باد گفت پنجاهی و این عی جالس
فی مسجد مع نفر من اصحابه جماعه من کلاب اهل النار یعنی

پنجاه



بمغیر فرمود و وقتی بہ کہ برادر این عم من نشسته بہتر در مسجد
با جمعی اندک از یاران خوفناک اہل جہنم بر وی در آیند و
قصہ قتل وی و یاران وی کنند و هیچ شک ندارم کہ آن
سکان اہل جہنم نمایند عمر خطاب علیہ اللعۃ شمشیر کشیدہ و بر جہت
و قصہ سلمان کرد امیر المؤمنین علیؑ برخواست کہ بیان عمر گرفتہ
و برایش خوف کشید و باز پس انداخت چنانکہ شمشیر از دستش
بر پرید و دستار از سرش بیفتاد و در میان مردم چل کشت ابو بکر
با جمعی از صحابہ خواستند و عمر را بنشانند امیر المؤمنین علیہ السلام
گفت یا ابن ضحاک الجثہ لولا کتاب من اللہ سبق و عهد من رسول اللہ
لقد لم رأیت ایما اضعف ناصراً و اقل عدداً انک امیر المؤمنین
برخواست با یاران خوف گفت رحمت خدا بر شما باد انکہ عمر بن خطاب
با شکر بسیار در مدینہ میجست و یکیک از آن مردم کہ خلافت
ابی بکر را ابامیکر و ند میطلبید قہراً و جبراً بیعت میکرد و ہر کجا
جمعی در خانہا پنهان بودند ایشان را بیرون آورد و بیعت میطلبید

و بعضی را بقتل میرسانیدند تا سه روز غوغای خلافت و منازعت
بود در میان ایشان تا آخر بطلب امیرالمؤمنین رفته قضیه حضرت
سیده النسا فاطمه زهرا سلام الله علیها واقع شد و کلد بر روزی
عروا بن اوزار سیده النسا بر کس ظاهر است مخالفت نمودند
باده هزار کس از بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد و بر عکس
پوشیده نیت و مالک بن نویره باده هزار کس از قبیله خود با
ایشان بیعت نکرد تا آنکه خالد بن ولید علیه الفه را فرستادند و
آن مؤمن را باده هزار مؤمن بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت
کردند و زنان و فرزندان ایشان را با سیر بر بردند ای ابراهیم
چگونه اجماع خواص است شده بمش از حدای تبرسید و باز گردید
ازین اعتقاد فاسد خود با خدا و رسول این دلیل میکنید ای
ابراهیم اگر اجماع را اعتبار بود در خلافت ابا بکر اجماع
منعقد شده بمش چرا برید و باقی بنی امیه که مفسدان و کافران
لعین بر کین اند امام نباشند چرا که انقدر از مردمان کبابان



کردند
پست کردند و متابعت ایشان نمودند صد برابر آنان بودند که با
ابی بکر و عمر پست پس این عهد بر معاویه و یزید و باقی بنی امیه
امام باشند و مجلس راست نبود در کوفه آنست که امثال آنان
باشند که سر فرزند رسول خدا بریده بشم و اهل بیت رسول^{الله}
اورا بر شترها نشاندند با سیر بریده باشند و مدقه مدیده^{ازار}
اهل بیت رسول الله کشته ابراهیم بدانکه اجماع منعقدند
در جهان اهل اسلام مگر در قتل عثمان علیه العنة که از خواص و عموم
است از جمیع شهرهای اسلام کتابتها نوشتند و مردم را تحریص و ترغیب^{عنف}
نمودند بر قتل ویران شهر مصر و قریب به پنجاه ارکس از ظلم او بشکایت
آمد بودند بیکبار جمله اتفاق نمودند و ویران قتل رسانیدند و
باقی وجوه و مدت چند روز ریسمان برپا را و بسته چندین
مهر در کوچه های مدینه می کشیدند و گروه از مسلمانان میرسیدند
و لکه بر سر و روی میزدند و از ظلم و بیگانه می کردند و حینه
گفت ابراهیم که حکم الهی حلیفه بود و بصوص^{بنای} الهی و حضرت رسالت

در حق او پیشمارا و را خلیفه الله و خلیفه الرسول میگویند و بار محمد
جمع کتب اعتقادیه محمدی نوشتند که خدا و رسول خدا تعین خلیفه
نکردند و خلیفه کرد و عمر خطاب ابو بکر بر غم شما و از کمال بی شریک و بکر
خلیفه الله و خلیفه الرسول میگویند پس بایستی که او را خلیفه عمر ^{مستفید}
و بنوشتند ای ابراهیم با آنکه عمر بن خطاب و خالد بن ولید و جمع
از منافقان بنی امیه را با علی بن ابی طالب عداوت و طریقه دشمنی
همه فساد کرده و چندین هزار مؤمن را بظلم و تعدی قتل رسانیده باشند
و چندین هزار خلق را از طریق حق دور افکنده با سفل السافلین
رسانیده باشند و دعوی امامت و خلافت نمایند ای ابراهیم هیچ متی
در دین محمد این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر خدا این ظلم روا داشتند
آیا رواست که بر این نفس محمد کاسی سعد بن عباد را خلیفه و واکم
گردانند و باز معزول کنند و ابو بکر را بنشانند و کاهیر عثمان را خلیفه
سازند و باز بحال کائنات بقتل رسانند و آنچه موافق اغراض ایشان
بهر چنان کنند ای ابراهیم بدانکه این دو گروه اند که ضدیت و مخالفت



و مجادلت و عداوت ایشان بیکدیگر جمیع امت ثابت طایفه اول
علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و حضرت سیده النساء
و سلمان فارسی و عباس و عبد الله بن مسعود و ابو ذر غفاری و مقداد
اسود و عمار یاسر و عثمان بن مطعون و محمد بن ابابکر و خدیجه الکبری
و ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر بن عبد الله الانصاری
و ابو ایوب الانصاری و ابو جافه الانصاری و قیس بن سعد الانصاری
و ابولبابه و ابوالشیم بهمان و تمیم داری و مالک اشتر النخعی و فضل بن
عباس و ابوالسعید خدری و سلیمان بن عمرو و سهل بن صفین و عکرمه
بن حاتم الطائی و اینها آنکسانی که از اسلام تا آخر عمر رسول الله
در خدمت و ملازمت آنحضرت بودند در خلوت و غیر خلوت با و بسر
میریدند و بطریق رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال و
اعمال او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر در حق هر یک از ایشان
احادیث فرموده و بعضی را از اهل بیت خود خوانده و بعضی را گفته
که نور در میان چشم منست و در باب هر یک از ایشان منقبتها فرموده

و آنها که اهل بیت و نیند خدا بر طهارت و عصمت ایشان
کو اسی داده و همچنین خدا محبت ایشان بر ایشان مومنان و من
که قل لا اسئلكم علیه اجر الملقه فی القربی و کلم الہی قول ایشان صادق
و کلام ایشان رضی قاطعت این را بریم آنچه گویند از طریق رسول ^{صلی}
و عبادت آنحضرت از فرائض و نوافل و اجبار و احکام بقول
ایشان عمل نمودن اولی و السب است و اعتبار ایشان نزد خدا ^{تعالی}
در رسول پست است یا آنکه تصدیق نمودن و اعتبار ایشان نزد
خدا ^{تعالی} کردن قول ابی بکر و عمر و عثمان و عایشه و حفصه
و انس بن مالک و سعد و سعید و ابوعبید و عمر و عاص و ابوبکر
و براء بن عازب و خالد بن ولید و سالم مولی ابی حذیفه و سعید
ابی وقاص و طلحه بن عبد اللہ زیاد و عبد اللہ بن عامر بن کریر
معاویہ و یزید و عمر سعد و عبید زیاد و ملعون و مروان بن الحکم
و باقی بنی امیه که امامان اند ایابی روی نمودن این طایفه
اولی است یا آن که در اول ذکر گذشت و اعتماد بر قول



این طایفه پشتر است یا آنکه اسایشان در اول ذکر کردم
ای ابراهیم خلیل مخالفت این طایفه بر جمیع ظاهر است و
از روز وفات رسول صالی بومناهند این طایفه قصد قتل و
یکدیگر کردند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات مخالفت
این طایفه ثابت است این زمان بگویم که ازین دو طایفه کدام بر حق
بودند و کدام باطل ای ابراهیم مانند حاریر که در گرداب و حلات
افتاده بشم میجو و پریشان نه طاقت سکوت داشت و نه قوت جواب
بارون بر آشت و گفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگویی ظاهر آنکه
تو امروز بر دین رسول الله بنوده امروز تو خود را اهل علم و فضل علی
سیدانی کنیزی الزام نتوانی داد با چندین علما و اهل فضل که با تو
متفقند در همه چیز ابراهیم مضطرب مانده بعد چرا که اگر میگفت که
طریق اهل البیت رسول الله و معصومان خاندان و اصحاب
بها رباطت کفر و یراثت میشد و مخالفت و حدیث حیرانست کردن
و بهم آن نیز بعد که خلیف و برادر مجلس بارون در زیر لکه هلاک

کنند و اگر میگفت که طریق ابابکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان
باطلت تَضیع اعتقاد و ابطال مذهب خود میکرد و پیم کشته شدن
نیز به هارون چنین ابراهیم را بدان حال مشاهده کرد و برحسب
کرد و گفت ای حسنه این علم از پنجا حاصل کرد و گفت حاصل دوم
بتوفیق خدا و سعی و جهد نفس خود هارون گفت آئینه
استاد تو در علم که به حسنه گفت بر حلیفه زمان پوشیده ماند
که بن سنج ساکی رسیدم خلیفه زراجرم محترم حضرت امام ائمه
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و استاد که در خدمت ملازمان
و بندگان آن عتبه باشم و شرایط طهارت و قواعد عبادت یاد نمودم
چون مدنی در آن حرم محترم بخدمت رسیدم و بر طریق طهارت
و تقوی و نماز هر روز اطلاع یافتم و بدان مواظبت می نمودم تا آنکه
مدت هفت سال از عمرم بگذشت یکروز حضرت امام در حرم
محترم در آن آب وضو طلب نمود اتفاقاً آنس که اخذ نت برد
مخصوص به حاضرین نمود و لیر غصه فی الحال دیدم و آن طرف آرا



بر داشته بخدمت آنحضرت بروم پنجم مبارک آنحضرت
بر من افتاد ازین سوال کرد که تو چه گفتی که من ملازم فلانم
و مدتی شده که درین صوم محترم طریق خدمت بتقدیم میرسانم ازین
سوال کرد که ما نمیخواهیم این را بیا سوال آنحضرت طریق وضو و
طهارت میدانی گفت بل و از هر چه که سوال کرد جواب موافق
بعرض رسانیدم آنحضرت را آنحضرت تمام رویداد و بتجربه
و گفت حال مرا از ملازمان عبثه علیه تحقیق نموده کیفیت بعرض
رسانیدند در ساعت کس فرستاد و گفت حلیه مرا که اینجا
است طلبید و گفت این کتیز که تو بسیار عاقله و زیرک هست
او را بمن بفروش حلیه من گفت با این رسول الله را بجا
فدای تو باد و کتیز در ملازمت تویم و نیز می بینی از بندگان کین
و جا کران توایم از امروز باز خدمت حاصل آنحضرت بخدمت تو
و چون اثر شد جسم ظاهر بپوسته آنحضرت مرا انقلیم نمود و گاهی
که نسبت بآنحضرت دلیر میشوایم منم و بخدمت او لادامه

که هر یک انجن فصاحت و بلاغت را شاهی و آسمان علوم و فضایل را
ماهر بودند مطالعه علوم منمودم چندانکه از برکت توبه آنحضرت
مراقبت مطالعه حاصل شد و اکثر از کتب تفاسیر و احادیث مطالعه
کردم و اکثر از مسائل مسکله که علمای اسلام در تحقیق آن عاقل بودند
حقیقت آنرا از آنحضرت معلوم نمودم و تا غایت اجتهاد و اهتمام
کردم که امروز در مجلس خلیفه زمان حقیقت مذهب خود را بر موافق و
مخالف ثابت کردم و منقطع نشدم بارون گفت احسبیه پیشیندی
از جعفر بن محمد الصادق در باب رؤیت الله تعالی حسبه گفت شنیدم
که لانه رک الالبصار و هوید رک الالبصار و هو اللطیف الخیر بر ایم
گفت احسبیه خیر و رؤیت بر الله تعالی سجد است پس چرا موسی ۴ که
بنمبر اولو العزم بعد است دعا و طلب رؤیت کرد و گفت رب انی
انظر الیک احسبیه این طلب محال از روی جهل بعد یا از روی سهو
و این هر دو محل مذهب تو است حسبه گفت ای ابراهیم طلب رؤیت
موسی نه از روی جهل بعد و نه از روی سهو بلکه موسی ۴ در طلب رؤیت



مجبور بود و مهور جهت آنکه در جانی که بطور سیرت بمناجات مینمود
کس از بنی اسرائیل اختیار کرد و با خود برد جانکه قرآن مجید بدین ^{طقت} تا

و اختار موسی قوم سبعین رجلا لیقاسموا به الله چون این جماعت را

با خود برد با موسی گفتند ما را تو استدعا میکنیم که دعا کنی و از حضرت

الله تعالی مسئلت نایر که سخن خود را بگوشش ما رساند در محلی که که با جدای

مناجات میکنی موسی بنا بر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت

نمود حضرت پروردگار و اهب العطا اجابت فرمود و خود موسی

از مساجات فارغ شد باینان گفت هل سمعتم کلام ربکم یعنی شنیدید

کلام پروردگار خود را ایشان گفتند که ما شنیدیم کلام را اما

نمیدانیم که کلام الله تعالی بعد یا کلام شیطان با و رنداریم

و قبول نکنیم تا آنکه نه بینم الله تعالی را آشکارا چنانکه خدای

تعالی در قرآن مجید میفرماید قالون لو من لک حتی نری الله ^{هجرة}

فاخذتم الصاعقة یظلمکم یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی آریم بوتا

نه بینم خدای را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را و سوخت بطوری

که کردند یعنی طلب رویت نمودند پس موسی گفت چنانکه قرآن بدان نام ^{طقت}
 که اتملنا بما فعل السفهاء یعنی خداوند امارا را هلاک میکند باینکه نهیها
 ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای ابراهیم اگر قوم موسی ۴ در طلب رویت
 مقلب بودند و رویت ممکن بود در اللہ تعالی ایشان را بصاعقه
 هلاک کرد و اگر موسی ۴ در طلب رویت بایشان شریک بودی
 و اعتقاد بر رویت داشتی باز هم خواه طلب رویت کرده بودی پس باینکه
 که موسی ۴ نیز بصاعقه هلاک شد ای ابراهیم گفت این نیز بعد از آنکه
 موسی ۴ طلب رویت بدرخواست قوم خود کرد بعد از سوختن و هلاک
 شدن قوم خود چرا گفت که ثبت الیک حسینه گفت ای ابراهیم موسی
 سوال پیش از دستور کرد اولی آن بود که دستور خواست و بعد
 از آن سوال کرد پس و آن عدم دستور است کبره است نه صغره از
 اینجا که رفت و منزلت رسل است جهاست ترک ادب استغفار
 کننده چرا که ایشان معصومان و برگزیدگانند ای ابراهیم میان من و تو
 بحث رویت بعد من استدلال بعلم بر عدم رویت ثبت الیک در بحث



رویت دلیل نیست و شاهد برین مدعی من ای ابراهیم بدانکه خدا تعالی
باموچه گفت لن ترانی یعنی ترا هرگز نمی بینی نه در دنیا و نه در آخرت چرا که
لن از برای لغی ابد است کما هر که موسی با وجه تقرب نبوت و اولوای لغی
و مکالمات شوالست دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه تواند دیدن بدانکه
صحت رویت مشروطست به شرط اول سلاطین حاشیه بعد دوم صحت
رویت مرئی سیم عدم حجاب و امروزه این شرطها بطاعت
اگر دیدنی بودی بایستی در دنیا مرئی شدن و چون مرئی نمیشود در
که رویت او محالست و نیز اگر رویت الله تعالی جایز بود جسم بود
یا عرض یا جوهر و محالست که او جسم و جوهر و عرض باشد البته این اشیا
حادثند و او قدیم ای ابراهیم بدانکه لابد است که هر چیزی که مرئی و دیدنی
شود و او را با کیفیت توان دید و ذات الکلیف محدث باشد و نیز هر چیزی
که او را پسند باید که در برابر پسند باشد و هر چه چنین باشد در مکان و جهت
و واجب الوجود در مکان و جهت نیست پس دیدن ویر محال بعد ابراهیم
گفت ای شیعه هم کوئی در آیه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظره حاشیه گفت

ای ابراهیم بدانکه این آیه مؤلف است الی ربها مآطره یعنی الی نعمت برتها
مآطره یعنی نعمت خدای و رحمت او مکرر شده است زیرا که صفات خداوند
مثل این در قرآن بسیار است بدانکه نظر کردن این حدیث بحجت
مربی و این بر خداست و اینست زیرا که جسم و جسمانی نیست و بر بدن
هر جا که نظر می شود که دیدار است لازم نباشد چنانکه عرب گوید
که نظرت الی المال ولم اره یعنی بماه نگاه کردم و ندیدم و اگر نظر می شود
بود در سخن منافق بود این ابراهیم گفت این حسنه حکمی در معنی این آیه
که من کان یرجو الفاء ربه حسنه گفت به آنکه لقاء دیدن بعد در مقابله
و نزدیک شما که حقیقت دیدن در مقابله بر خداست و اینست و اگر آنکه اگر
لقاء یعنی دیدار بود بر خداست و این منافقان را اثبات که است فاعلم
لقاء فانی قلوبهم الی یوم یلقون یعنی نفاق در دنیا ایشان خواهد بود تا
روزی که ایشان بخدا رسند و با نفاق جمیع مذاهب منافقان را دیده
از خداست و این خواهد بود پس معلوم شد که هر کجا در قرآن ذکر لقاء است
مراد از آن دیدار نیست اگر نیست بخوانست ثواب خدا و رحمت و است



و اگر در حق کافران و منافقان استعداد از آن چشم خدای
و عذاب است چنانکه میفرماید و ان کثیرا لقا ربهم کافرون درین
ایه لقا بمعنی رحمت است و این آیه شاهد آنست که فاما الذین کفروا
کذبوا بآیاتنا و لقاوا الآخرة فاولئک فی العذاب محضون و اینجا
از لقا آخرت عرض ثواب آخرت است بدانکه اگر رویت در دنیا
مکن نبود در آخرت مکن بود در خداستعالی در جواب کسی و فهم
گفته کن ترانی فی الدنیا یعنی مرانه بینی و نتوان دیدن خیر حسنه
سخن بدینجا رسانیده هارون او را منقطع گفته گفت احسنه مولا
تو جعفر بن محمد چه دلیل مردما را شیعه خود ترغیب کرد ملتزم کردن
و امر نمود بآن حسنه گفت بنابر نص کلام ملک علام که میفرماید که
فما استمتعتم به منهن فأتوهن اجورهن و رضیه یعنی متع
شما بآن چیز از زنان بدید مهرهای ایشان را بر خلیفه زمان و افق
بیشتر که جمیع مفسران و فقها با متفقند که مراد کنایه است ابرام
گفت که این آیه منوحست و در میان اهل سنت و جماعت خلافت

بعضی گویند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود بعد از آن حرام
و بعضی گفته اند که در فتح مکه حرام شد ^{حسبه} گفت این ابراهیم ^{بنی}
اینکه میگوید از کمال لعصب است که چرا که عثمان علمای شما درین
باب مختلفه مضبوط روایت کرده اند تفاوت اللفظ و المعنی که نقص
بعضه بعضا به آن ای ابراهیم که در قرآن هر آیتی که منسوخ شده
ناسخ دارد اگر کسی از شما سوال کند که اینی که ناسخ آیه متفعه است
که است چه میگوید ابراهیم عاجز شده گفت منع عمر مار است
که اگر این آیه منسوخ بود در رسول از آن منع کرده بود در عمر منع نکردی
حسبه گفت این ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین بر حلیت متفعه
و عدم نسخ او منع عمر است چرا که گفته من عند الله یا من عند
رسول الله منسوخ می شود و حرام می شود البته روزی که عمر از آن
منع می نمود متمسک به آن آیه یا بدین حدیث می شد و آن
را سند میر ساخت که در سبکفت که خدا ایستادی در تحریم متفعه
چنین فرموده و یا رسول بدین حدیث منع منعه و بگفت که متفقا



کانتا مخلصین علی عهد رسول اللہ انا آخر زمانا و اعاقب علیہا متعہ

الحج و متعہ النساء یعنی دو متعہ کہ در زمان رسول صلا ل یوفی حرام

میکنم از او بدان عقوبت بینایم کی متعرج و همیم متعہ لسا و این

عمر بدین عبارت شاهد است بر آنکه متعہ از جانب خدا و رسول ممنوع

بنود بلکه ماموریم بکردن آن و برنا کردنش حکم واقع نشد و بحکس نقل

نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتبست و آنچه از احادیث در طریق

اهل البیت علیہم السلام واقع شده بی نهایت است از آن جمله است

که حضرت امیر المومنین ع فرمود که لولا ان عمری عن المتعہ مازنی الا سنی

والا سنی نیز خوانده اند ایراجیم آنچه در احادیث و اجبار در طریق

واقعت و اصحاب شما نقل که اند بیان کنم روایت کنند از عمر بن

که گفت انزلت آیه المتعہ فی کتاب اللہ و فعلنا ما مع البنی و لم ننزل

قرآن بحرمتی و لم ینہ البنی عنہ حتی مات یعنی آیت متعہ نازل شد در کنگه

خدا پرور و ما کردیم بانی آن کار را و هیچ چیز از قرآن نازل نشده در وقت

آن و پیغمبر منع کرد ما را از آن تا آنکه از دنیا رفت و بخین عبد اللہ

نستحضرم

بدین عبارت کہ قال کنا نفروا مع رسول اللہ ولسی مغانساء فقلنا
الانفس الفین ذلک ورض لنا ان نلج المرأة بالنواب الی اصل
ثم فرأى عبد الله بابها الذين آمنوا لا تحترقوا طبقات ما اصل الله لكم في
عبد الله مسعود روايت کرد کہ غامیکردیم ما با رسول خدا و زمان ما
بنودند ما بکفستیم با رسول خدا و ما اصل الله ایا حاضر کنیم زمان خود را
رسول انهی کرد و منع فرمود ما را از حاضر کردن زمان ما بکفستیم او
ما را که عقد نکاح منع کنیم بجا نه تا وقت معین پس عبد الله مسعود این
ایه خواند که ای آنها که ایمان آورده اید حرام نکرد این طبقات را که
بر شما حلال گردانیده اند و بنحیین روایت است از ابن عمر بدین عبارت
که سال عن عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام عن مسعود النساء قال هي
حلال فقال ان اباك قد نهي عنها فقال ابن عمر اريت ان كان
قد نهي عنها وضمها رسول الله ترك اللقمة وبيع قول أبي مضمون ما كان
شخص اهل شام رسید از عبد الله بن عمر از متعه زنان که حلال است
با حرم عبد الله عمر گفت که حلال ان شخص گفت که پدر تو نهی کرد و منع



از آن عبد الله گفت که اگر بدین نمی کرد خدا رسول خدا را برگردان
بگردن آن حاشا که مازک آن کنیم و متابعت بدر کنیم ابراهیم
اصل در جمیع اشیا ابا هست ما و ارد شو و منعی و ایراد منع محاج است
به دلیل و هر جا که دلیل نیست منع نیست اگر کسی که مانع عمر است چنانکه
نه کور شد میگویم که از دو حال بیرون نیست یکی آنکه مستند منع او
با دلیل شرعی یا اجتهاد و اگر دلیل شرعی مسلم اما این خوف ظاهر است که هیچ
دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع او بشود و اگر منع او از روی
اجتهاد باشد لا تسلم از برای آنکه اجتهاد دیر که در مقابل نص الهی است
باطل بود و دلیل دیگر قول امیر المؤمنین علی است و فتوی و قول
او در دین جهنت از جهت عصمتش و اجماع اهل البیت و عهد الله
و عباس و عبد الله مسعود و سعد بن خبیر و جابر بن عبد الله
و اصحبت بر حلیت آن دیگر بدان ابراهیم که روایت کند
ابن رماح که از فقهای تابعین است از صفوان بن معقل از پدرش
که او گفت که سبب آن بود که عمر از متعه زنان منع کرد و از آن منع

که عمر بن جریب زنی را متعه کرد و عمر از او پرسید که در حالی که
متعه کردی که حاضر بود و در حضور که کردی گفت مادر او عمر گفت
انہی عنہا خشے ان یكون و عالا ای فساد ایف انہن از متعه کردن
منع میکنم کہ میسرسم کہ آن فسادیر باشد و ہمین سخن کہ مذکور شد
مسند منع خود ساخت و در همان روز منع نمود و روایت دیگر آنست کہ
عمر بن خطاب بخانه خواهرش رفت دید کہ در غسل کردن مشغولست
گفت شوهر بندار و ایام حیضت نیست غسل چرا میکنی گفت متعه کرده‌ام
بنابرین عمر اعراض نمود و اگر کرد کہ دیگر نکاح متعه منسوخ است ابراهیم
ایم
امکہ کسی ترسد کہ در عقد از عقود شرعیہ و احکام حلیہ او خالی
ملیہ
شود جایز نیست تحریم آن عقد و ہنی نمودن از آن جایز نیست تحریم و
ابطال جمیع عقود شرعیہ از برابر آنکہ ممکنست کہ در جمیع امور شرعیہ
و احکام ملیہ او خالی فساد شود ابراهیم اگر کہ بموجب قول خدا و
رسول مخالفت عمر نماید و آنرا بدعت داند آنکس را رافضہ گویند و بکفر
و کینند و بقتلش رسانند زہر عناد و تعصب و کمراہیر دیگر حلیہ گفت



ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده که عبد اللہ عباس متوجہ بود

چون بدرسدی الحرام رسید ملازمان باو میگفتند که عبد اللہ زیر با جمع کنی

از اصحاب در مسجد حاضر است و در آن وقت عبد اللہ زیر دعوی خلافت

کردن در مکه و عبد اللہ عباس در آنجا موقوف شده بود در ساعت فرود

آمد و متوجہ شد بمسجد و چشم عبد اللہ زیر بر او افتاد در مقام تعرض

و گفت جاءنا اعمی اعمی اللہ قلبه یحل المتع و ہی الزنی المحض یعنی آمد کوری

که کور گردانا د خدا دل او را حلال میداند متع حال آنکه زنا محض است

عبد اللہ عباس چون حکایت او را بشنید نشست جمله تعظیم در کرد

گفت ان اللہ سلب البصارنا و سلب بصائرکم یعنی خدا چشمهای ما را

و عصاره شما را و اللہ لقد ازلت المتع فی کتاب اللہ و عمل بها علی عهد

رسول اللہ و لم ینہ عنها و لم یات بعد رسول بحرمها و الدلیل علی کذب

قول عمر متعبان کانتا علی عهد رسول اللہ محملین انا احرمها و احرمها

علیها فقلنا شها و نه و لم نقبل تحریمه یا عبد اللہ انک من متع فاسئل

عن برید عو حجة مضمون کلام عبد اللہ عباس آنست که خدا را که نازل شد متع

در کتاب خدا و عمل که متبع در زمان رسول الله و خدا از آن
 منع کرد و بعد از محمد ص و دیگر پیغمبر که حرام کند متعه را و دلیل آن
 قول عمر است که گفت متعتان حرام پس ما کو اهر عمر را قبول کرده ایم
 اما تحریم از اقبال نمیکنیم و ایراد عبد الله زید بدان تحقیق که تو از متعه
 حاصل شد پس برو به پرس از مادر خود کیفیت دو بر د عویجه را چنان
 عبد الله زید از عبد الله عباس این شنید بغایت متعیر شد و منفعل
 گشت و چون ایام حکومت او بود از شهر مندرک از مجلس برخاسته
 متوجه حرم خود شد و شمشیر کشید و از روی غضب بر سر مادر خود
 آمد و از مادر پرسید که اجبر نی عن بر د عویجه مادرش را
 گفت که آن ایاک کان مع رسول الله و قد اهداه الله جل و علا

اهماله ص

فتعتنی م

که که عویجه بر دین فاعطاه فتعتنی بهما فعلت یک و اک من متعتی
 یعنی پدر تو زید بر رسول خدا بعد و در د عویجه نام برد یا بر رسول
 آورد رسول آن هر دو را به پدرت بخشید و پدرت بآن دو
 برد یا بی مرا متعه کرد و من بتو ابدت شدم و تو از متعه پدرت حکایت



بدینجا رسید مارون بسیار خوش آمد چرا که عبد الله عباس صدیق
بعد با آنکه بر یکی بن خالد روزه گفت ما تا این غایت مانع این

امر بودیم رخصت ده مرد ما را بسکاح متعه بعد از آن در زمان

مارون متعه شایع شد و تا مدتی منع آن کردند و در زمان ^{الرشید} ~~عمر بن~~

مامون

نیز معمول بود با آنکه معتصم ملعون از آن منع کرد پس حسیه گفت ای

ابراهم سخن دراز کشید و ضلیفه زمان سلاطین و ارکان ^{مملکت} را

ازین مباحثه و مجادله ملائت شد از تو یک سوال دیگر میکنم و ^{ممت} خا

بخت برین سوال خواهد بود راست بگویر که این حدیث نزد شما ^{مست} است

که پیغمبر در حق سیده النساء فرمود که فاطمه بضعة منی من اذاها فقد

اذانی ومن اذانی فقد اذ الله یعنی فاطمه پاره ایت از من هر که

بر بخاند او را مرا بر بخانده بشم و هر که او را مرا بر بخاند خدا را بر بخانده

باشد ابراهیم گفت این حدیث صحیح است و جمیع است بر صحت این

حدیث متفقند و بهیچکس انکار این نتواند کردن حسیه گفت بدان ^{که} حدیث

که خالق جمیع اشیا است راست بگویر که ای پسر و عرفت که را از حضرت

سید

سیده النعمانی سلام الله علیها باز گرفتند بظلم باینکه ابراهیم گفت
فدک را گرفتند بحکم حدیث رسول ص که ای بکر نازل است که حق
لا نورث و ما خلفناه فهو صدقة یعنی ما معاشر انبیایم ما را میراث
نباشد هر چه از ما بماند صدقه است حسیه گفت ابراهیم بنده الله بود
خدا را که از اصحاب شما است روایت کند که چیزی است و ات القوی
حقه نازل شد رسول حضرت فاطمه را گفت خدا میداند که پدر تو
در زیر فلک جز از فدک ندارد و آن روز فدک سیده النعمانی
بودتیم کرد و سه سال در زمان حیات رسول عامل حضرت فاطمه
در انجا بود و حاصل فدک به آنحضرت میرسید و بعضی گویند پنج سال و بعد از
رسول این بکر فدک را از آن حضرت بازگشته و چنان آن حضرت میرسید و بعضی
و عیور کرد که فدک حق منت ای بکر گواه طلبید امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
و ام ایمن و قنبر کو بهیر دادند که بفرستند فدک را حضرت فاطمه شنیده و حضرت
امیر المؤمنین حسب التماس حضرت فاطمه رفت گفتند هذا بعلک بحیرة الی
فلا بحکم بشهادته یعنی این شوهر است بخیر منفعت از برای حق مسکنه حال

لا نبیاء



این حدیث نزد شما و ایشان نیز ثابت است که پیغمبر ص فرمود که علی مع الحق
و الحق مع علی با وجه این که او ایستادند که خرفه از برای حرف
سیند حال آنکه خرفه آن کار زندگی از برای حرف کرد که حدیث سخن مع
الانبياء را وضع کرد و مثل این طلم صریح باهل البیت رسول خود
و کو ایستادند که حکم نمیکند بگوایز زنی و آنچه از رسول مانده بود از
بساتین و ارضین تصرف کردند و فدک را انشاع نمودند و گفتند
که فدک ملک رسول الله بعد در تصرف فاطمه بر سبیل طعمه بعد از
بر تقدیر که بر سبیل طعمه بهیستم چنانکه ایشان گفتند که در دعوی سلام
کنند چگونه جایز باشد که چیزی از رسول در حیات بر سبیل طعمه بکر
کوشه خود داده باشد بعد از وفات آنکس از و باز که در این حدیث
که ای بکر نقل کند که پیغمبر از امیرات ستم نباشد هیچکس دیگر از صحابه
رسول این حدیث نشنیدند و روایت کرده اند از ابی بکر و عمار
و خریش و رسول ص الله هیچکس از عرب هیچکس از اهل البیت و صحابه
نخفته بعد که ورنه اهل بیت من از من میراث نبرند از این ایم اگر ای بکر

که دین و غنا در و ظالم نبود و بی باستی که اهل البیت و جمیع صحابه برین
اطلاع داشتند و پنجم باب شان اظهار نمود که هر چه از من بابت
صدقه است تا اهل البیت و جمیع صحابه برین اطلاع یابند بعد از طلب
چیزی که بریشان حرام بود دیگر دینی پس از سخن این بکر لازم است
که میان صلا و حرام نمیزد و دیگر جهت آنکه اتفاق امت که صدقه بر نبی
حرام است پس از سخن این بکر لازم آید که اهل بیت طلب حرام کردند و
دیگر از سخن این بکر لازم آید که رسول الله کما یسقی ادای رسالت گفته
و ایة الیوم املت لکم دینکم غیر واقع شده چرا که رسول مبعوث بود در عباد
عموما و بر اهل البیت و اقارب و عشا یو خود خصوصا و بمقتضای این
و اندر عشرت الاقرین مامور بود که عشا و اقارب خود را انداز
نمایند پس اگر سخن این بکر راست بود بلا شبهه رسول الله تقصیر کرده
در ادای رسالت و ظلم گفته بر اهل البیت خود که ایشان را اعلام کرده
بود که شرعاً جایز نیست شما از من میراث برید و آنچه از من بابت صدقه
و بر شما حرام است حسیه گفت ای ابراهیم چرا جواب منگی و بی حدار و اودا



ازین زندگانه که شمار خود را داشته اید که از برای تصحیح کلام بکر
تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کائنات است لازم دارید ای برآسم
اگر کسی که پیغمبر یا عسیرت و اهل بیت خود گفته بود که مرا میراث
نباشد و هر چه از من ماند صدقه است بر شما حرام است و ایشان
سخن پیغمبر شنیدند و قبول کردند ای دلیل عصیان بلکه کفر ایشانست
حال آنکه خدا تعالی بر عصمت ایشان گواهی داده که انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجز اهل البیت و یطهرکم و یطهرکم و با اتفاق علیها
از مخالف و موافق که ایشان از اهل بیتند نص خدا و رسول
بلکه فتمت کننده بهشت و دوزخند و ساقی حوض کور قبول شمارند
احادیث که روایت میکنند پس شمار هیچ جواب شافی نیست
پس ثابت شد که این بکر حدیث دروغ وضع کرد و کذب علی الله
و علی الرسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم است
سیده النساء و کذب شهادت حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
علیه السلام کفر است و هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این



کفر صریح

افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت کفر صریح و ظلم قبیح است
 ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچ یک را
 جواب نماند و مجال نطق نبود و بارون نیز از افعال قبیح خود شرمند
 دیگر مرتبه حسینه گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه علیها السلام
 دعوای فدک نمود و گفت پیغمبر در حال حیات فدک را بمن داده ملک
 من فرموده ابو بکر کواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل کرد یا خلاف
 شرع نمود ابراهیم از ترس آنچه مبادا که سخنی گوید که موجب الزم و ^{فصحت}
 او شود زیاده بر آنچه شده بود هیچ نمیگفت حسینه گفت ای ابراهیم
 حضرت سید النساء صاحبیه بود ابو بکر مدعی کن معاشر الانبیاء ^ص
 صاحب حکم شریعت که البینه للمدعی و الیمین علی من انکر پس آنکه
 او از حضرت فاطمه که صاحب ید بود کواه طلبید آیا از روی جهل
 با ظلم کرد ابراهیم بخی خدا را که جواب بگوید ما از سر سر زمین نبردیم
 ای یا محمد امانتش کن ابراهیم و شافعی و ابو یوسف برک خه راضی
 بودند و جمیع خلایق بر ایشان خندیدند و از ترس بارون هیچ خوا



نمیوانستند گفت روایت کنند که هارون ابن عی بود حسن صورت

و لطف سیرت ار است و بغایت صاحب کمال بود نام ویر خالید بن

عیس و در محبت اهل البیت شهرت تمام داشت و هرگز نفی نکرد و بر هارون

بیز ظاهری بود که او بطریق اهل است از ان جهت که هارون زاید و محبت

البیت

تمام بود هر چه خواسته کرد و کفایتی را برای آن بود که با وی

معرض شود و گویند ویر نزدیک حسینه نشسته بود در هر حسینه

الزام ابراهیم کرد و یک کف از در هم و دینار حسینه نثار

کرد و کشتن ویر نمود و ابراهیم و دیگران نیز خندید و با نشان

نمحر کرد و هیچ ملتفت به او رن و منع او نشد و دست بر قبضه

تیغ زده در حفظ حسینه کوشید که مبادا کسی در مقام ابراهیم و از او

شود و هر لحظه حسینه را دلا در دایر و تحریص نمود و در بخت کردن

حسینه

به هارون و جمیع علماء کرد و گفت بداینکه حضرت امیر المؤمنین ع

فدک کو ابراهیم داد ابو بکر امتناع نمود امیر المؤمنین ع فرمود که از ابو بکر

اگر کسی بزند تو آینه و یکی از ایشان دعوی بر دیگر کند که فلان ملک



ف
محدود معین که در نظر اوست ملک منست و او بغیر حق متصرفست و غایت
بجز در دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که غایت
از ویرایش و بدعت تسلیم میکنی ابو بکر گفت نه امیر المؤمنین ع پرسید که
کواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی طلب میکنی که رسول فرمود که البینه علی
و البینه علی من انکر امیر المؤمنین ع فرمود پس چرا با فرزند رسول
و نور دین و بضعة رسول الله بخلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابو بکر
گفت چه گونه یا ابوالحسن امیر المؤمنین ع فرمود جهت آنکه فاطمه علیها سلام
مدعی علیها و ذات ید است و معروفه و کمال آنست که دعوی حق معاشره الانبیاء
کنند بر ویراست که اقامت بینه نماید بر طبق مدعی علیه رتبه بر که ستمگر
در حال حیات خود سیده النساء اذ بهتم حکم اسلام باید که در دست
و رتبه رسول بجهت نمازی که مدعی حدیث اقامت بینه عاقله نماید بر طبق
مدعی علیه و باید که کواه مدعی باشد که صدقه بر وی حرام باشد و شرعاً از صدقه
حصة نبرد و آن گروه بنی هاشمند که صدقه بر ایشان حرامست و سوزن هاشم
جمیع مسلمانان در صدقه نرسد و از آن حصه دارند جمیع آنهایی که در صدقه



نه یک باشند که امیرانش را در باب مذکور نتوان شنید پس آنس که

مذکور است اگر از کواه عاجز آید غایت مافی الباب سو کند متوجه فاطمه

بمعتمدی که اعتماد بصفت اهل البیت نه داشته بنماید این ابو بکر معصوم

است بحکم الهی چنانچه تواند بود که معصوم مرتب کبار شود و دعوی باطل نماید

ابو بکر علیه العنة چنانچه در زیر امکنه چنانکه تویی این را میم که سر

زیر امکنه نه جوابی موافق توانی گفت و نه بکراهر و ضلالت مخفی

توانی نه حینه گفت این را میم سخن ابو بکر باطلست و حدیث

معاشره الانبیاء موضوع از جهت آنکه مخالف نص کلامست یوصیکم الله

فی اولادکم الله کرمش حظ الانبیاء و اولی که که مخاطب این خطاب

رسول الله است و این حکم عامست و دیگر در قرآن بسیار است

از اخبار که انبیاء امیران بعد است چنانکه فرمود و ورت سلیمان داود

و هم چنین در قرآنست که یاد عا کرد و از خدا طلب فرزند نمود که از او

و آل یعقوب میراث برد و این صریحست که نسب لی من لک و یا

یرث من آل یعقوب و اجدد رب رضای موجب نص قرآن معصوم



کتاب

که انبیاء را میراث به است و حدیث کن معاشره الانبیاء علیهم السلام
میکند و معلوم شود که واضع این حدیث قرآن نمیدانسته و اگر دانسته
بخاین روایت نزدی که قرآن کذب و مخالف آن بود برای ابراهیم اگر

ظ
لا ادفع لی ظم

ابو بکر حدیث را چنین جریست که انا من بین الانبیاء الا انی و ما
از آن یکن صدقه علی المسلمین باری هر طریق کذب و بطلان مفسری
بشهادت قرآن معلوم نمی شد اما حضرت الله تعالی جهت هدایت
قرآن کا و مفسرین که واضع حدیث کور کرد اند تا ظاهر شود اهل
را کذب و بطلان بگو اهر الله تعالی یکی از علمای بغداد که از ملازمه
ابو حنیفه بود دید که ابراهیم هیچ نمیگوید گفت ای حسینه بد آنکه سلیمان

از داود علم و نبوت گرفت نه مال و عفار و ضاع این سخن است حسینه گفت
که قبل از تو که امان دیگر نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل
و تعصب و عناد ایشان است چرا که سلیمان در حال حیات داود
علم بود و پیغمبر شده بود نص قرآن است که داود و سلیمان افکنان
فی الحرب اذ نفثت فیه غم القوم و کما حکمهم بین ففهمنا با سلیمان



همین

و اجعلهم رضیاً

و کلاً اتینا حکماً و علماً میراث را اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میت
میان ورثه او منقسم شود و بنوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بود
بایستی که اولاد آدم جمله بزرگت بنی بودند تا انقضای عالم آنکه
در میان اولاد آدم همچنین شیت بنی بود پس بنوت بمیراث
نباشد بلکه بنوت وحی الهی و عصمت و استحقاق و همچنین اگر کسی
که ذکر یا وارث بنوت الله تعالی سئلت نموده و ارث مال و اسباب
و بنوی از سخن توفیق بنوت ذکر یا لازم آید لغویاً الله بلکه معصیت
و کفر او حاشا من ذالک ابراهیم گفت از جهت حسنه
از نجهت که ذکر یا در دعا گفت که انی خفت الموالی من ورائی
و کانت امری عاقراً فصحت لى مرلک و لیایرتنی و یوت فی ال
اجماع اهل نقیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم من بنی نباشند
و من میترسم پسران عم من بنی شوند و بر تبه بنوت برسند پس
هر افسرده تا پسران عم من بنی نباشند و بر تبه بنوت نرسند و نجات
کند که ذکر یا بقضای الله راضی شوم و پسران خود بردارم و این دلیل است

بمعیت زکریا علیه السلام و یحیی و یونس و ادریس علیهم السلام و باقی من فی الاعتقاد با وجود آنکه در آخر ^ظ کفر مذکور
و عا کفرت بر ضیاء و بلاست و شبهه بنی راضی بنش اگر مراد در رای مذکور
بنوت بود و احببت بر ضیاء کفرت و گفتن این بی فایده بود و پس
نابت شده که انبیا را میراث بود به ایل عقیق و حدیث معاصر
الانبیا موضع این کلام غادر ظالم ظالم بجهنم چرا که حدیث مخالف
قرآن است در محلی که آیه الکرسی و انهم یستون تازل شد پیغمبر
بر منبر رفت و گفت ای یاران بدانید که بعد از من اصحاب غرض از من
بسیار نقل خواهند کرد و هر کس بر حسب مدعی غرض را افاد
وضع خواهند نمود و بمن منسوب خواهند ساخت بدانند که هر حدیث
که از من روایت کنند و آن موافق قرآن نباشد اعتبار نکنند
و حدیث اینست که ما اذا جاءکم الحدیث فاضربوه علی کتاب الله
فارضوه دیگر حسینه گفت ای ابراهیم که چه حضرت رسالت ما از
دار فایده ارباب رحلت فرموده است و ستم و نفاق و علامه و دیگر صریح
از آن حضرت مانده بود و امیر المؤمنین ع از من متروک شد و ذره حضرت

موضوع

در وعده



حضرت رسول مہون بود در جائی کہ آن حضرت رحلت نمود ^{امیر المؤمنین}
 آنرا از رہن بیرون آورد و متصرف شد کہ از جملہ موارث حضرت
 رسالت بود و مجلس باہر سازعت کرد و این کتب مذکور است و
 مجلس گفت کہ رسول را میراث نیست خلفائے آن حضرت انصاف
 بشوئیں بایستی کہ انہار آنرا از امیر المؤمنین میگردانند اگر گویند
 ایشان طلبہ نہ و امیر المؤمنین غلبہ کرد بر ایشان تسلیم نکرد و ایشان عاقر
 شدند حاشا کہ امیر المؤمنین ظلم کردہ بشما چنانکہ آنرا شرعاً در آن تصرف
 نتوان کرد و تصرف نماید و آن چیز بر و حرام نہ نمود بآنکہ بفرزدیک
 بود چرا کہ اگر چنین بود حدیث جمع علیہ متفق فیہ درین باب وارد گشتہ
 بودید باطل و دروغ بود چرا کہ اگر چنین بود حدیث جمع علیہ متفق فیہ
 درین باب وارد گشتہ بود کہ رسول در حال حیات مخالفت خود را
 تملکت امیر المؤمنین کہ پس معلوم شد کہ بارت بدان حضرت منتقل شد و
 ای بر کاد است چون سخن بدینجا رسانید ہارون گفت ای امیر ای
 علما کہ حاضرید چون جواب حسینہ ندارید و اوتضیع و ابطال مذہب

مخلفاتہ



شماره دو و شمساکت شدید و سکوت موجب رضا است پس خرامید
و بر اختیار میکنید همه سرها در زیر افکند پس دیگر مرتبه حسیه گفت ای
ابراهم و ای علما که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شماره گور است
و اتفاق افتاد که حضرت ابو بکر علیه العزه و شهادت شهود کرد و گویان
حضرت سیده النصارا شنید فاطمه علیها السلام گفت ای ابو بکر تو از
پدر خود میراث بزرگ و برایشان محبت بسیار گرفت و آرامشان
نمود و برایشان لعنت کرد و خوشنماک و بخند و مهاجرت نمود
بکرست و سوگند یا در کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت بیاید
از ایشان شکایت کنم و در چینی که از دار فناء بقا رخصت میشود
وصیت فرمود بحضرت امیرالمؤمنین که مرا کتب دفن کند و کند ارد که
ابو بکر و عمر اتباع ایشان بر جنازه آن حضرت نمارکنند پس حضرت
امیرالمؤمنین وصیت آنحضرت را بجا آورد و او را بشیخه دفن کرد
در میان قبر و منبر حضرت بکلمه حدیث مابین قبر و منبر روضه امن ریاض
الجنة و موضع قبر آن حضرت اینها را ساختند و هموار نمودند و زیاده



ابوبکر و عمر با جمیع اعیان آنحضرت و انصار خود بدر خانه امیر المؤمنین
رفتند و لغت آن حضرت کفشد و از حال آنحضرت کفن و دفن وی سوال
کردند امیر المؤمنین گفت بوصیت وی عمل کردم نه خواستم که مخالفت و
که او را بشد دفن کردیم ابوبکر و عمر رسیدند که چرا مجلس را از جا
خیز کردی امیر المؤمنین گفت بوصیت وی عمل کردم و خواستم که مخالفت
وصیت وی کنم جهت آنکه مخالفت وصیت وی نوعی از اید است و

شما بکرات و مراتب از رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بضعتی می آید اما
فقد اذانی و من اذانی فقد اذ الله پس چگونه جایز بود که ایادی
و خدا و رسول بایم عمر علیه العنه بغایت مضطرب شد و گفت برویم و او را
از قبر بیرون آوریم و بروی کار کنیم برفتند و هر چند بفرمان حضرت را
طلبیده ندیدند این حکایت را بدین طریق که بیان کردم اجماع است
و مجلس را خلافت نیست پس رنجیدن حضرت فاطمه صلوات الله علیها
و عصب و خروم شدن مهاجر و انصار از نماز و ایستادن بر کمال
و غضب حضرت سیده النساء از جهت ظنی که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار

از غضب امامت و بر فرزندان نامدار از ناشیدن شهادت
ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در روایت این حدیث
متفقند که حضرت رسالت ص فرمود که ان الله بغضب الغضب و یرضی
الرضا ک یغیر فاطمه خدای غضب میفرماید از برای غضب تو خوشنود
بخشود و تو پس بموجب این حدیث غضب حضرت فاطمه غضب
الله تعالی است و خداستگار ایشان غضب فرموده است و بحکم حدیث
اول که فاطمه بضعتی منی هر که فاطمه را بخاند بهشت خدا را بخاند و خدا
میفرماید که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الا
پس بلا شبهه ابو بکر و عمر و اتباع ایشان کافر و عا در و ظالم باشند
و لعنت خدا بر رسول و ملائکه و غضب الله متوجه ایشان است حمید
سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما بلیبار بر جا
و قصد قتل حسینه نمودند و در مقام جفا و آزار و پریشانی او پیش رفتند
قوت سعی می نمود و ریش ابراهیم بدست خود گرفته میگذراشت
و یارون مشاهد میکرد چون یحیی بن خالد بر مکی هجوم ایشا را

چهار



نزد هارون آمد و گفت تو امروز بر جابر رسول خدا نشسته و کنیزی
جمع علمای زمان ترا رام نموده و جمله را عاجز کرده و ایشان بنظم و تعویذ
در مجلس تو قصد قتل و ایدای و سرکشی و هر یک از ما و ارکان محلت حکامتی
از جانب حسینه بمقدم رسانیدند تا هارون متوجه علمای این عم ^{هارون}
که اربکچیان و محبان اهل بیت بود و شمشیر کشیده متوجه ابراهیم و علمای
همه سیکبار دست از حسینه کوتاه کردند و بر جابر خفستند هارون
با نیکو برابر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارید که جمیع شما که حاضرید
خود را اعلم و افضل زمان میدانید از جواب کنیز عاجز و مضطرباید
و مردمان از خواص و عوام بر شما شمشیر نمیکند با وجود این شرمند ^{نمی}شوند
و قصد قتل و ایدای و آزار و ^و میسید چون ضلایق این سخنان از هارون ^{میشنیدند}
از سلاطین و امرا و عیان سیکبار ملامت آغاز کردند و ابراهیم و جمیع ^{علمای}
مذهبت و تشیع نمودند با وجود آن بهوم از ایشان خائف نبود و ساکت
نشد و دیگر مرتبه آغاز سخن نموده گفت که این معاندان کراهه دایر دشمنان ^{علا}
و رسول الله از خدا تبریید و از روز بازخواست یاد کنید و از برای

حسینه



جاه دنیا و حیات پنج روزه که عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت
علیهم السلام در میان استوار میکنند و بجز خرافه و مهملات که از عقل
افسانه و افسانه چشم کوریه نظر از این پوشیده که فلان با اتفاق فلان
خلیفه شد و فلان از بی فلان امیر شد پس افضل شب و امثال این چکا
و ایه در و آیات لاجیه را در علم رسالت و نبوت و امامت و
عصمت و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق و حقایق حجت ساخته
و در زبان خلایق انداخته چرا از روز قیامت و خسرو نشرو عباد
اید یا دنیا و رید و از غضب الهی ترسید صد هزار رفته در میان
خلق بید آوردید و مردمان را صد هزار فرسنگ از شناختن خدا
و رسول و امام دور انداختید و در ظلمات فوتهای بعضی فوق
بعضی گذاشته اید و اکثر از حکایت و روایت و احادیث موضوع
شما غفل از ظالمان اهل البیت و فاسقان و کودکان کنج شک و باز است
که از قیل افسانه و خواب و خیال و افسون است و بدان ماند که
شخصی افسانه میگوید و همراز زنان و کودکان استماع مینمایند و بعضی خواب



میکنند چون افسانه با تمام رسید نامهای را که در دکان کجشک بازو
و فاسقان را در سلک روایت و حدیث و اخبار نویسنده که
فلان و زویر فلان و در افواه میراند از آنکه فلان حدیث بر فلان
شیخ خوانده و روایت از فلان شیخ دارد و فلان شیخ جوهر
محدث است و فلان شیخ حجام مفسر قرآنست و فلان جاهل بی
بصیرت در فلان روایت صاحب اربعین است و از اولیا و کبار و مقتدا
روزگار است و فلان شیخ خواب جنین دیده و از پیغمبر در خواب
جنین شنیده و پیغمبر جنین فرمود و علی بن ابی طالب و اهل بیت
بصیرت و اهل بیت بی معرفت و خولان باریه ضلالت و گمراهان
از اویجه جهالت از اطراف و جواب و بلاد و احصار و یمن
و یسار پیش روند و بترک جویند و نقل از شما کنند و بنابر معرفت
و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم و کمال و بر نقل روایت
نشانند و دوق این مهملات جهان در خیالات علوم و اهل بیت
مستحکم شده و جهان ساخته آید که بمبارقضا و قد از ایشان زایل

نموان کرد و ازین جهت خرج و مرج و تعدیل و طعن و تکفیر در میان
عوام بید آورید و زمانها بدین بگذشت و اولاد و احفاد ایشان
بدین شیوه در وجود آمدند و خواهند آمد و بعضی عداوت اهل البیت
و اولاد و شیعیان و پی اولادان ایشان را میراث گرفته و نفقت
ایشان و طریق ایشان نمودند و می نمایند و ظالمان و فاسقان و ایستادگان
ظلمند آن رسول را که عمر به بت پرستی و شرب خمر گذرانیده بودند
بر معصومان خاندان مقدم میدارند و جولاهان و قصابان از یکدیگر
روایت میکنند و حال بدان رسیده که کار بدان انجامیده که نقل و
روایت و حدیث و آیه از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و



ای ابراهیم مقتدیان تو و انبیا پی که متابعت ایشان کردند در کفر و ^{لذت} ^{صلوات}
بر رخم علی ابن ابی طالب زرها دادند و حکایات بی اصل وضع کردند
و غزوات در حق رستم و سهراب و اسفندیار و کاوس و زال و غیر
ایشان تربیت دادند و در آفاق و در اسواق میخوانند و شهرت
میدادند و هر یک را بعنوان شجاعت و دلاوری میسودند تا در دانش
بر شجاعت امیر المؤمنین و مردمان ذکر شجاعت آن حضرت میکنند و تراش
کنند و مقلمو از محاربات آنحضرت چرا که تاب کشیدن معجزات و غزوات
آنحضرت نداشتند و شجاعت و دلیری کفار را این نویسنده میخواند
و با وجود این میگویند که عداوت اهل البیت نداریم و اظهار محبت نمیکند
حق اعطت چه فضیلت دارد این بیچاره را



محکم که نموده اند و کد ام شکل که حل که اند و کد لم معجز و کد است نموده اند
افضلیت را معجز بگوید که چه خبر حاصل میشود و بگوید ان الله لو اباهن الله
چیزی دارد و آن ثواب از چه رهنمدر حاصل شده که به مجلس از
عالمان را ثابت نیست نشینده اند و در قرآن و احادیث اخبار واقع
فته و ایراد علمای جاهل شرم از خدای بدارید و ترک این مهملات کنید
و بدانید که اول زمان خلافت تا غایت بنایر مذہب و ملت شمار
تعصب و عناد و ظلم و تعدیر وجه هرگز هیچ یک از سادات اهل البیت
و علمای طریق حق را و شیعیان مؤمنان که پی روان رسول الله و اهل البیت
اویند و هیچ زمانه مجال بحث و جدل نداده اند و نگذاشته اند که ظاهراً
مذہب اهل البیت نمایند و فتور برتوانند



بدولت خلیفه زمان و دیگر بر جمیع عقلا ثابتست که شما اعدای اهل البیت
رسولید و امامان شما قاتلان اهل البیت و اعدای ایشانند و عداوتی
که با رسول خدا و اهل طایفه نمودند و انتقام از اهل بیت او کشیدند و شما
نیز بی رویه میباید و از آل و اهل البیت رسول و شیعیان و بی رویان
ایشان را نکند اشتید و در عالم منسلک ایالتی را منقطع کردید و بار دیگر
اسلام و سنی میکنید و میگوئید که ما بر دین محمدیم و الله که محمد از شما نیز است
علما بکیار کفشد که ما پیرایم از اعدای اهل بیت و انکس ایشان در مقام
عداوتست حسیه گفت بخدای که دروغ میگوئید و دلهای شما مملو است
عاز عداوت اهل بیت و در روان ایشان عجز در حذر خلیفه زمان

منقطع



اسماعیل کرد فریاد میکنند و چون کار در جلق او نزدیک شود دستاره
از سر میرانند ازید و اسکناب بریش فرو بریزند و چشمها سرخ میکنند
حال آنکه هیچ حراجت با اسماعیل نرسیده و در دین نرفته و عاقبت
کوسفد کشته شده که هر روز از آن کوسفد صد هزار هزار در
اطراف و اکناف عالم میکشند و پاک ندارند و چون عاقبت الامر
خنزیر کریه و فریاد از برای کوسفد میآید که چهار هزار سال قبل ازین
کشته بشود و در شهر و دیار که نمون و دوستداران پیدا کنید که از برای
نور دیده رسول الله و جگر گوشه امیر المؤمنین و فرزندان ارحمه سید عالم
و ادرحان را کشته اند و کشته اند و کشته اند



از فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و اصحاب
آن را بکشند و پند اخذند اگر مؤمنی از برای ایشان دلتنگ نماید
و ماتم دارد و گریه کند گویند که این را قضیت اهل بدعت است
داشته باشد که چیزی که قبل از دویست سال پس صد سال گذشته
باشد یاد آورند و گریه کنند چگونه شاید که از برای کوفته‌ی بعد از
چهار هزار سال توان گریست و دستار بر زمین توان زد و در آن
توان کرد و نشاید از برای قره العین رسول و جگر کوشه بقول
دولت سال پس صد سال بگریزد و ماتم دارند حسینه سخن بدین
دست بر سر زد و متغی از سر کشید و نوحه و زاری آغاز کرد و دو
ساعت از سر آمدن حشر و باهای



